

تذکره المحققین

عارف ربانی محمد بهاری ہمدانی



کتابخانه تخصصی علوم غریبه، متافیزیک، ماوراء و باستانی

آدرس کانال مادر تلگرام:

<https://telegram.me/joinchat/CrNPQT^xvaIriQKDpeg-sw>

یا

<https://telegram.me/ketabsabzz>

با عرض سلام خدمت همراهان خوب کانال و خیر مقدم به دوستانی که تازه به جمع ما اضافه شدند

دوستان خوبم، همینطور که میدونید کتابای علوم غریبه بیشترشون قدیمی و فاقد شناسنامه کتابه. اونچه که من برا بیوگرافی کتاب گذاشتم تو هیچ کانال کتابی نبوده. بلکه خودم زحمت کشیدم کتاب رو دانلود کردم و بعد تا آخر کتابو گشتم بخاطر اینکه بفهمم موضوع مطالبش چیه. اول تو یک برگه چک نویس کنم بعد ویرایش و تایپ کنم براتون. اینکار خیلی از وقتم رو میگیره. بعد کانالای دیگه بدون هیچ زحمتی مطالب کانال منو بر میدارن میزارن کانال خودشون. میخوام بگم به هیچ وجه به استفاده کانالای دیگه از مطالبی که مینویسم راضی نیستم و اصلا حلال نمیکنم. چون این بیوگرافیا رو خودم درست کردم. اینجور نیس که اونچه میخونید همش یک جای کتاب یا صفحه اولش باشه بلکه کل کتابو گشتم و دستچین کردم. و بدتر اینکه بخاطر بالا رفتن سرعت کارم برا باز شدن بعضی فایلها تا الان نه تا برنامه پی دی اف خوان عوض کردم انصاف نیس زحمتمو راحت تو کانالشون بزارن وقتی که خودمو هم راحت میتونن پیدا کنن که اجازه بگیرن. گفتم تا بعضیا که حاصل زحمت منو راحت و بدون اجازه بر میدارن بدونن این کارشون به هیچ وجه انسانی نیست و من هم اصلا نمیگذرم. چرا که وقت زیادی رو برا انتخاب متن بیوگرافی کتاب میزارم.

از آنجا که دعانویسی دارای شرایط خاص و نیازمند تهذیب نفس و پاکی سرشت است و انجام آن از عهده هر فردی بر نمی آید، ادمن این کانال هیچ مسعولیتی در برابر استفاده نادرست و نابجا و سوء از کتب علوم غریبه که در کانال قرار داده میشود نداشته و هدف از قرار دادن اینگونه کتابها صرفا جهت مطالعه و آشنایی مختصر کاربران گرامی کانال با این علوم اسرار آمیز است نه برای استفاده شخصی و دنیایی و طلسم کردن افراد...

فہرست

دفتر اول

۱۴	الی	۳	صفحات	آداب توبہ :
۲۰	"	۱۵	"	آداب مراقبہ :
۳۲	"	۲۱	"	آداب رفاقت :
۳۵	"	۳۳	"	آداب سلوک با زن و غیال :
۴۱	"	۳۶	"	آداب تربیت اولاد :
۴۶	"	۴۲	"	آداب زیارت :
۶۴	"	۴۷	"	آداب حج :

دفتر دوم

۷۲	"	۶۷	"	در صفات علماء حقہ :
۸۶	"	۷۳	"	در اصناف مغرورین :
۹۶	"	۸۷	"	دستور العملہا :
۱۵۳	"	۹۷	"	مراسلات :

دفتر سوم

۱۷۵	الی	۱۵۷	صفحات	پیام آیت اللہ حاج سید احمد موسوی حائری :
۱۹۲	"	۱۷۶	"	پیام آیت اللہ آخوند حاج ملا حسینقلی ہمدانی :
۲۱۰	"	۲۰۰	"	پیام حاج آقا محمد بہید آبادی :

دفتر چہارم

۲۴۵	"	۲۱۳	"	معانی لغات و ترجمہ عبارات عربی :
-----	---	-----	---	----------------------------------

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَقْرَ اَوَّلِ :

شامل منقبت نجش در آداب سلوک

۱- آداب توبه

بدان ای برادر من اینکه توبه از معاصی اول طریق
سالکین الی الله است و رأس المال فائزین* است و کلیس
استقامت مریدین است و اصل نجات است . و به توبه
نگهداشته می شود از هلاکات* . و آیات و اخبار صحاح در
فضل آن وارد، و کفایت می کند در مدح آن - قول اصدق
الصادقین جَلَّ شَأْنُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»، وَقَوْلُ النَّبِيِّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^(۱)
چون پیشتر اسم بردیم که باید توبه درستی بکند، ضرر
ندارد اجمالاً اشاره به قواعد توبه هم بشود .
چندین معنی برای توبه شده ، معنی فقاهتی آن ترك

رأس المال فائزین : سرمایه رستگاران .

هلاکات : نابود شدن و آنچه که موجب نابودی است .

معاصی فی الحال ، و عزم بر ترك آنها در استقبال و تدارك آنچه كه قابل تدارك باشد .

بعضی گفته‌اند معنی توبه خلع لباس جفا است و ترك آنچه مرتكب بوده ، و نشر بساط وفا، و به مطلق پشیمانی هم اطلاق می‌شود در كلمات . وَعَلَىٰ أَيِّ حَالٍ لَّا إِشْكَالَ فِي وُجُوبِهِ عَقْلًا وَ شَرْعًا بِلَا تَأَمُّلٍ إِذْ لَوْ عَلِمْتَ انْجِصَارَ السَّعَادَةِ الْحَقِيقِيَّةِ الْآبَدِيَّةِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَىٰ فِي دَارِ الْقَرَارِ عَلِمْتَ أَنَّ الْمَحْجُوبَ عَنْهُ شَقِيٌّ مُحْتَرَقٌ بِنَارِ الْفِرَاقِ فِي دَارِ الْبَوَارِ وَأَغْلَظُ الْحُجُبِ هُوَ حِجَابُ اتِّبَاعِ الشَّهَوَاتِ وَ ارْتِكَابِ السَّيِّئَاتِ لِكُونِهَا أَعْرَاضًا عَنِ اللَّهِ تَعَالَىٰ بِمُتَابَعَةِ عَدُوِّهِ الشَّيْطَانِ وَالْهَوَىٰ بَلْ بِعِبَادَتِهِمَا فِي الْوَاقِعِ بِمُقَادِ قَوْلِهِ: مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ وَعَلِمْتَ أَيْضًا أَنَّ الْإِنْصِرَافَ مِنْ طَرِيقِ الْبُعْدِ لِلْوُصُولِ إِلَى الْقُرْبِ وَاجِبٌ وَلَا يَتِمُّ الْإِنْصِرَافُ إِلَّا بِالْأُمُورِ الثَّلَاثَةِ الْمَذْكُورَةِ فِي مَعْنَى التَّوْبَةِ وَقَدْ قَرَّرَ فِي مَحَلِّهِ أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْوَاجِبِ وَاجِبٌ عَقْلًا وَ شَرْعًا نَظْمًا بِالْمَلَازِمَةِ وَ وُجُوبُهُ أَيْضًا فَوْرِيٌّ. (۲)

زیرا همچنانکه اگر کسی سمی خورده باشد، اگر طالب صحت بدنش است، لازم است بر او فوری دست و پائی کند، و آن سم را به قی و غیره خارج نماید از بدن خود، اگر مسامحه کرد او را هلاک خواهد کرد ، دفعهٔ سومات معاصی* ایضا چنین است که اگر مسامحه از توبه شود بسا سومات معاصی: زهرهای کشنده گناهان

می شود فوراً میمیرد و ختم به شر میگردد، نَعُوذُ بِاللَّهِ جَمِيعِ اَنْبِيَاءِ
و اولیاء عمده ترسشان در دین دنیا از سوء خاتمه بوده! بساری
فَالْبِدَارُ الْبِدَارُ يَا اِخْوَانَ الْحَقِيقَةِ وَ خُلَّانَ الطَّرِيقَةِ اِلَى التَّوْبَةِ
الرَّقِيقَةِ الْاَنْبِيقَةِ قَبْلَ اَنْ يَّعْمَلَ سُومُ الذُّنُوبِ بِرُوحِ الْاِيْمَانِ مَا لَا
يَنْفَعُ بَعْدَهُ الْاِحْتِمَاءُ وَ يَنْقَطِعُ عَنْهُ تَدَابِيرُ الْاَطْبَاءِ وَ يَعْجِزُ عَمَنِ
التَّأْثِيرِ نَصْحُ الْعُلَمَاءِ وَ تَكُونُوا مِنْ مَّصَادِيقِ قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ جَعَلْنَا
مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا
يُبْصِرُونَ، وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ثُمَّ
اعْلَمْ اَيُّهَا الْاِخُ الْاَعَزُّ اَنَّكَ لَا تَخْلُو عَنِ الْمَعْصِيَةِ نَفْسِي جَوَارِحِكَ
مِنَ الْغَيْبَةِ وَالْاَذِيَّةِ وَالْبُهْتَانِ وَ خِيَانَةِ الْبَصْرِ وَ غَيْرِهَا مِنْ صُنُوفِ
الْمَعْاصِي وَ اَنْوَاعِهَا وَلَوْ فَرَضَ فَلَا تَخْلُو عَنِ الرَّذَائِلِ فِي نَفْسِكَ
وَالْهَمِّ بِهَا وَ اِنْ سَلِمْتَ فَلَا اَقْلَ مِنْ الْخَوَاطِرِ الْمُتَفَرِّقَةِ الْمَذْهَبَةِ
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَلَوْ سَلِمْتَ فَلَا اَقْلَ مِنْ غَفْلَةٍ وَ قُصُورٍ فِي مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ
صِفَاتِ جَمَالِهِ وَ جَلَالِهِ وَ عَجَائِبِ صُنْعِهِ وَ اَفْعَالِهِ وَلَا رَيْبَ فِي
اَنَّ كُلَّ تِلْكَ مَنْقُصَةٌ فِيكَ وَ يَجِبُ الرَّجُوعُ عَنْهَا وَ لِيَا يَجِبُ التَّوْبَةُ
عَلَيْكَ فِي كُلِّ اَنْ مِنْ اَنَاتِكَ. قَالَ اشْرَفُ الْمَخْلُوقَاتِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ: « اِنَّهُ لَيُغَانُ عَلَي قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرَ اللَّهُ فِي الْيَوْمِ
وَاللَّيْلَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً » فَبِنَاءً عَلَي مَا ذَكَرْنَا لَوْ تَأَمَّلْتَ حَقَّ التَّأَمُّلِ
فِي الْجَنَائِزِ الْوَارِدَةِ عَلَيْكَ بِاِحْتِيَارِكَ وَ ارَادَتِكَ لَطَارَ اللَّكُونُ
مِنْ وَجْهِكَ وَ النَّوْمُ مِنْ عَيْنِكَ وَ الْعَقْلُ مِنْ رَأْسِكَ لَكِنَّهُ هَيْهَاتَ (۳)

باری (فارسی گو، گرچه تازی خوشتر است) حال که فهمیدی معنی توبه را و لزوم آن را و اینکه ترك آن را اصرار می‌نامند، بدان که لا اشکال در اینکه خداوند جَلَّ وَّعَلَّاً صحیح از توبه را قبول می‌فرماید به شرط آنکه به آب چشم بشوری کثافات معاصی را از قلب، بعد از برانگیختن آتش را در دل، و هر قدر تأثیر آتش پشیمانی در قلب بیشتر است اسباب امید بر تکفیر ذنوب و علامت صدق است، چه اینکه باید حلاوت تَشْهِيَاتِ مَعْصِيَةٍ مَبْدَلٌ بِه تَلْخِي نَدَمٌ گردد تا نشانه تبدیل سیئات به حسنات باشد . آیا نشنیدی قضیه پیغمبری را از بنی اسرائیل ، اینکه سؤال نمود از حضرت باری جَلَّ شَيْآنِه قبول توبه ای از بندگان را ، بعد از اینکه سالها جهد و جهدی در عبادت نموده بود آن بنده ، جواب آمد قسم به عزت خودم اگر شفاعت کند در حق او اهل آسمانها و زمین ، توبه او را قبول نخواهم کرد ، و حال آنکه حلاوت گناهی که از آن توبه کرده در قلب او هست ، از اینجا است که فرموده اند باید گوشت هائی را که از حرام گرفته بریزد ، که آنها فاسد شده اند ، و گوشت های صحیح را هم فاسد می‌نمایند . وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ .

و همچنین باید قصدش تعلق بگیرد به ترك هر محرمی و اداء هر واجبی فِي الْحَالِ وَعَلَى الدَّوَامِ فِي الْاِسْتِقْبَالِ اِلَى

حِينَ مَوْتٍ، وَتَدَارِكُ كُنْدَ هِرْجِهٍ مِنْ أَوْفَاتِ شَدِيدِ دَرِزْمَانِ
 گزشته، و باید فکر را جولان دهد از حین بلوغ، بلکه قبل
 از بلوغ هم یکی یکی حالات ماضیه را به یاد بیاورد ببیند
 چه کرده؟ با که نشسته؟ مال که را تفریط کرده؟ اعم از عمد و
 خطا و تکلیف داشتن و نداشتن، اینها را حساب نموده، اگر
 صاحبانش موجود است، ولو ورثه از آنها استحلل کند، و آلا
 عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَالْإِسْتِطَاعَةِ مَظْلَمَةً بَدِّهْ وَبِیْنِدْ مِنْ طَاعَاتِ جِهْ تَرْكِ
 کرده، قضا نماید، کفاره چو وارد آمده، بدهد، وجوهات دیگر
 از قبیل خمس و مال امام و زکوة چه بر زمین مانده به صاحبانش
 برساند، و درست تأمل نماید، مبادا کاری را فراموش کرده
 باشد که تدارک بخواهد، و پلالتدارک از دنیا برود و
 به عذاب ابدیه گرفتار گردد.

إِلَى جَمِيعِ مَا ذَكَرَ يُشِيرُ قَوْلُ الْأَمِيرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:
 «الْإِسْتِغْفَارُ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا التَّوْبَةُ عَلَى مَا مَضَى
 ثُمَّ الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا وَأَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ
 حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ وَأَنْ تَعْمَدَ
 إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا وَأَنْ تَعْمَدَ إِلَى
 اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ
 الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ وَأَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلَمَ
 الطَّاعَةِ كَمَا أذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ:

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ . (۵)

باری خوب است در توبه اینکه طاعت از جنس معصیت باشد، مثلاً اگر سفر معصیت کرده، مبدل به سفر طاعت بنماید وَ نَحْوُ ذَلِكَ مِمَّا يَطُولُ ذِكْرُهُ فِي الْأَمْثَلَةِ . (۶)

باری اگر مقدمات توبه را به نهج مزبور انجام داد، خوبست بعد از آن قدری تحصیل حزن کند، ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ به آن طریقی که سید بن طاووس قدس سره العزیز روایتی را در این باب نقل می‌کند از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ آن نحو توبه کند . ما حصل روایت اینست که بیرون آمد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در روز یکشنبه دوّم ذی قَعْدَه فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ كِدَامَ أَزْشَا مِي خَوَاهِيْدُ تَوْبِيْهِ كْنِيْدُ كُفْتَنْدُ هَمَّءُ مَا تَوْبِيْهِ مِي خَوَاهِيْمُ بَكْنِيْمُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَفْرَمُوْدُنْدُ غَسْلُ بَكْنِيْدُ وَ وُضُوْ بَكْنِيْرِيْدُ وَ چَهَار رَكْعَتِ نَعَاْزُ بِخَوَانِيْدُ دَر هَر رَكْعَتِ حَمْدُ رَا يَكُ مَرْتَبِيْهِ وَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدُ رَا سَهْ مَرْتَبِيْهِ وَ مُعَوَّذَتَيْنِ رَا يَكْمَرْتَبِيْهِ بَعْدُ اَزْ اَنْ اَسْتَغْفَارُ كْنِيْدُ هَفْتَسَادُ مَرْتَبِيْهِ ، بَعْدُ خْتَمُ كْنِيْدُ بِهٖ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ . (۷)

در بعض نسخ هفت مرتبه بعد از آن بگوئید: يَا عَزِيْزُ يَا غَفَّارُ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَ ذُنُوْبَ جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فَاِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ . (۸)

بعد فرمودند: نیست هیچ بنده ای از امت من که

این کار را بکند مگر اینکه صداکننده ای از آسمان صدا کند
 ای بنده! خدا عمل را از سر بگیر که توبه! تو قبول است و گناهت
 آمرزیده شده و مَلَك دیگری از زیر عرش صدا می‌کند ای بنده!
 مبارك باد بر تو و بر اهل تو و بر ذریه! تو و ندا کند منادی
 دیگری بنده! خُصَاء تو راضی خواهند شد روز قیامت و ندا
 می‌کند ملك دیگری، ای بنده! میمیری با ایمان، و دین از تو
 سلب نخواهد شد، و قبر تو گشاده و منور خواهد بود و ندا
 می‌کند ملك دیگری ای بنده! اخشنود خواهند بود پدر و مادر
 تو، اگر چه بر تو غضبناك بوده باشند، و پدر و مادر و ذریه!
 تو بخشیده خواهند بود، و تو در وسعت رزقی در دنیا و
 آخرت، و ندا می‌کند جبرئیل علیه السلام من می‌آیم با ملك
 الموت، مهربانی می‌کنم با تو و صدمه نمی‌زند بر تو اثر مرگ
 اینست و جز این نیست خارج می‌شود روح توبه طریق
 آسانی و سهل. عرض کردند یا رسول الله اگر بنده این عمل
 را بکند در غیر ماه ذیقعد، فرمودند: همانطور است که
 وصف کردم و اینست و جز این نیست، تعلیم کرد مرا جبرئیل
 این کلمات را در ایام معراج - الحدیث .

و سزاوار است قبل از این عمل چیزی تصدق کند اگر
 چه چیز کمی باشد، زیرا که صدقه پنهان غضب الهی را
 خاموش می‌کند، بعد غسل کند، صحرائی یا جای خلوتی

رود ، سرخاک بنشیند ، یکی یکی معاصی خود را بیاد آورد ، به زیان جاری کند ، به این نحو که خدا یا فلان معصیت را در فلان مکان و یا فلان زمان بجا آوردم در حضور مقدس تو و تو قادر بودی مرا در آن حال نابود کنی ، حلم ورزیدی و آنوقت مرا نگرفتی ، الآن پشیمانم ، غلط کردم ، از من بگذر ، و نِعَمَ مَا قِیلَ :

اگر چندی بدم سالك میان ناجی و هالك

غلط کردم نفهمیدم ز فعل خود پشیمانم

و همچنین فلان کار کردم در فلان وقت ، به همین تفصیل اینقدر بگوید تا خسته شود ، باید با حزن و گریه باشد بعد شروع به عمل شریف مذکور بنماید ، بعد از آن خوب است دعای توبه که در صحیفه سجاده است و اولش اینست : يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ^(۹) را بخواند بلکه مناجات اول از مناجات خمسة عشر را هم بخواند و با سوز دل بگوید :

آمدم بر درگهت اينك به صد فریاد و آه

از بزرگان عفو باشد وز فرودستان گناه

و عرض کند که من وفاء به شرایط توبه ندارم ، تو را به مقربین درگاهت قسم می‌دهم که توبه مرا قبول کنی و مرا هم وابداری که در این عزم ثابت باشم ، و گمانش هم این باشد که محققاً توبه او قبول است ، و دعای او مستجاب ، زیرا کسه

خداوند عالم جَلَّ ذِكْرُهُ معامله می‌کند با بنده، خود به مقدار حسن ظنش به خالق خود، و جمله ای از اخبار براین مطلب شاهد است، و اگر خدا نکرده توبه را شکست و باز مرتکب معصیت گردید، باز توبه کند و کسل نشود از شکستن توبه،

فَإِنَّهُ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ . (۱۰)

بدان که انسان سه حال دارد بالنسبه به معاصی :

حالی دارد پیش از ارتکاب به معصیت، و حالی دارد در حین عمل، و حالی دارد بعد از عمل، و احکام این هر سه عمل مختلف است .

اما قبل از ارتکاب به عمل باید اخبار خوف بر خودش بخواند، بلکه خودش را منصرف نماید بگوید به خود: شاید این عمل را مرتکب شدم، و اِنِّي لَا اَغْفِرُكَ اَبَدًا» (۱۱) را مستحق گردیدی، زیرا که میان عبد و مولا اندازه ای هست از مخالفت که تا آن حد صلاحیت عفو را دارد و اگر از آن حد گذشت اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ (۱۲) مولا او را عاق خواهد فرمود که دیگر قابل آموزش نیست و رحم بر او خلاف مقتضای حکمت است در هر معصیتی این احتمال گذشتن از حد، قائم است، باید انسان خود را بترساند تا برگردد، و همچنین در حال معصیت باید بیشتر خود را بترساند، زیرا که مَلِكُ الْمَلُوكِ جَلَّ شَأْنُهُ الْعَظِيمُ ایستاده حاضر و ناظر و بنده، او در حضور

مقدسش هتك حرمت او را می‌کند ، با این که نقاط عالم صف کشیده لشکر او هستند ، که اگر اشاره فرماید به هر نقطه ، چه زمین ، چه هوا ، چه آسمان ، چه اجزاء و جوارح خود انسان ، چه غیر اینها که نهایت ندارد ذکر آنها، فوراً او را فانی و معدوم می‌سازند ، در آن حال باید خیلی خائف و لرزان باشد، از هر جای عمل برگردد ، خوبست. و اگر نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ (۱۳) شهوت غالب آمد و برنگشت معصیت را کرد بعد از کردن پشیمان شد ، حالا دیگر وقت خواندن اخبار رجا است بر خود تا این که شیطان ملعون او را مأیوس نکند از توبه ، و نگوید کار تو دیگر اصلاح پذیر نیست ، تو توبه را شکستی عَنْ عَمْدٍ وَ الْتِفَاتٍ ، دیگر چه توبه ایست می‌کنی؟ این هم مثل آن، یقین بداند که این از آن بدبخت است ، بلکه کلیه هر خیالی که نتیجه آن اینست که عمل مکن ، آن خیال از شیطانست .

باید که بگوید مولای من کریم است ، خودش فرموده :
 يَا سِرُّهُ مِنْ رَحْمَتِي مَنْ رَحِمْتُهُ مِنْ رَحْمَتِي مَنْ رَحِمْتُهُ مِنْ رَحْمَتِي مَنْ رَحِمْتُهُ مِنْ رَحْمَتِي
 خانه او نرم ، باز اگر رحم کند ، اوست که او رَاحِمٌ مَنْ لَ رَاحِمٌ
 که (۱۴) است . او از کثرت جودش اسم مبارک خود را وهاب گذاشته و در نزد حسن ظنّ عبد مؤمن است . ندیدی قاتل حمزه سید الشهداء سلام الله علیه را قبول فرمود؟

آیا بگوشت برنخورده که چطور دلجوئی از نباش نمود؟
 آیا نشنیدی خودش فرمود: یا موسی از همه کس
 می‌گذرم، الا قاتل الحسین، هیچ کس را بجز قاتل
 سید الشهداء علیه السلام استثناء نفرموده، از این کلمات که
 دلالت صریحه دارند بر این که همین قدر باشد که انسان
 یاغی نباشد که ترحم بر او قبیح باشد، او را رحمت فرا
 می‌گیرد.

خبر نبوی صلی الله علیه و آله و سلم است که اگر کسی
 هفتاد پیغمبر کشته باشد، و توبه کند توبه او قبولست.
 پس نباید از رحمت واسعه خداوندی جل و علا
 مأیوس شود و تقاعد از توبه بنماید زیرا که باز اگر کار درست
 شود، با رو به خدا گردن درست می‌شود، نشنیده‌ای:

بازا، بازا، هر آنچه هستی بازا

گر کافر و گبر و بت پرستی بازا

کاین درگه ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازا

ثُمَّ اَعْلَمَ اَيُّهَا الْاَخُ الْاَعَزُّ (۱۵) اینکه این توبه که ذکر شد

به آن تفصیل، اگر علی ما هو علیه* آن را انجام دادی، بی
 کم و زیاد، به اول درجه توبه رسیده‌ای، هنوز قشر است،
 به پوست نرسیده، چه اینکه توبه لفظ تنها نیست، حال لازم
 علی ما هو علیه: بصورت واقعی، با شرایط ویژه آن،

دارد، آن حال ذو درجات است، جمیع اخلاق حقایق را دارند، باید انسان آن را احساس کند.

و آنها مطالبی هستند که لَا يَمَسُّهَا إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱۶) و الْأَحْضَرُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكُ كَلِمَةً عَرَضَ كَرْدٍ: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا (۱۷) الْآيَةَ حَقِيرٌ هُمْ أَنْ رَأَى شَبَابَهُ رَوْز تَكَرَّرَ مِي كُنْم.

و همچنین حضرت ایوب يَكُ كَلِمَةً عَرَضَ كَرْدٍ (رَبِّ) أَبِي مَسْنَى الضُّرِّ (۱۸) الْآيَةَ مِنْ هُمْ مِي گُويم لِيَكُنْ كَمْ فَرْقٍ بَيْنَ الْأُمْرَيْنِ* در معنی رموزات کلام و طرز و حقیقت گفتگوی آنها، دخلی به سؤال و جواب من و شما ندارد، رساله را گنجایش تفصیل این مطلب نیست. اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِيمَنْ هَدَيْتَ.

فَحَاصِلُ الْكَلَامِ مِنَ الْبَدْوِ إِلَى الْخِتَامِ بِتَقْرِيرِ آخِرٍ: إِنَّ السَّالِكَ سَبِيلَ التَّقْوَى يَجِبُ عَلَيْهِ مُرَاعَاةُ أُمُورٍ (۱۹)

کم فرق بین الامرین: چه بسیار فرق است بین این دو چیز.

۲- آداب مراقبه

الْأَوَّلُ: تَرْكُ الْمَعَاصِي وَ هَذَا هُوَ الَّذِي بُنِيَ عَلَيْهِ قِيَامُ
التَّقْوَى وَ أُسِّسَ عَلَيْهِ أَسَاسُ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى وَ مَا تَقَرَّبَ الْمُتَقَرِّبُونَ
بِشَيْءٍ أَعْلَى وَ أَفْضَلَ مِنْهُ . (۲۰)

از اینجا است که حضرت موسی (ع) از حضرت خضر
سؤال می‌کند که چه کرده ای که مأمور شده ام از تو تعلّم کنم؟
بچه چیز به این مرتبه رسیدی؟ فرمود: بِتَرْكِ الْمَعْصِيَةِ ، پس
این را باید انسان بزرگ بداند و نتیجه آنهم بزرگست .
حقیقتاً چقدر قبیح است از بنده، ذلیل که آناً فآناً مُسْتَعْرِقُ
نِعْمِ الْهَبِيِّ بوده باشد در محضر مقدّس او به مفاد قوله: مَعَ كُلِّ
شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَغَيْرِ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُزَايَلَةٍ وَ إِنَّمَا كُنْتُمْ فَهْرًا

مَعَكُمْ. (۲۱)

معهداً پردهء حیا را از روی خود بردارد و از روی
جرات و جلالت مرتکب به مناهی حضرت ملک الملوك گردد،
مَا أَشْنَعُهُ وَمَا أَجْفَاهُ (۲۲) الحق سزاوار است که همچنين
شخصی در سیاستخانه جبار السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ* محبوس بماند
أَبَدًا أَبَدِينَ مگر اینکه توبه کند، و دامن رحمت واسعه او را
فرا گیرد .

الثَّانِي: الْإِشْتِغَالُ بِالطَّاعَاتِ أَي طَاعَةٍ كَانَتْ بَعْدَ
الْفَرَايِضِ (۲۳) لیکن بِشَرَطِ الْحُضُورِ، که روح عبادت حضور قلب
است که بی آن قلب زنده نخواهد بود .

(۲۴)
بلکه گفته شده که : عبادت بی حضور یورثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ
اگر از اهل ذکر باشد، خوبست اوائل امر، ذکرش استغفار
باشد و در او اسطر، ذکر یونسیه یعنی: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (۲۵) و در او آخره کلمهء طیبهء: « لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ، بِشَرَطِ الْأَسْتِمْرَارِ مُضَافًا عَلَى الْحُضُورِ . باری . . .

الثَّالِثُ: الْمُرَاقَبَةُ يَعْنِي غَافِلٌ أَوْ حَاضِرٌ حَضْرَتِ حَقِّ جَلِّ
شأنه نباشد و هَذَا هُوَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَالرَّافِعُ إِلَى مَقَامِ الْمُقَرَّبِينَ
وَمَنْ كَانَ ظَالِمًا لِلْمَحَبَّةِ وَالْمَعْرِفَةِ فَلْيَمْسِكْ بِهَذَا الْحَبْلِ الْمَتِينِ، وَ
جلالت: درستی، ندی، حماقت.

سیاستخانهء جبار السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ: زندان و تأدیگاه خداوندی که
کارساز آسمانها و زمین است .

إِلَى هَذَا يُشِيرُ قَوْلُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :
 أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرِيكَ. (۲۶)

پس همواره باید حالش چنین باشد در باطن که گویا
 در خدمت مولای خود ایستاده و او ملتفت باینست و در این
 خبر شریف نکته ای هست و آن اینست که :

ملاخص فقره گویا اشاره به این باشد که در مقام عبادت
 لازم نیست که انسان تصوّر خدای خود بکند ، یا بداند که
 او چیست ، تا محتاج به واسطه شود از مخلوقات ، چنانکه
 بعضی از جهّال صوفیه می گویند ، بلکه همین قدر بداند که او
 جلّ شأنه حاضر است و ناظر همیشه ، بس است از برای توجه
 به او ، وَإِنْ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مَا هُوَ وَكَيْفَ هُوَ فَتَأَمَّلْ فَإِنَّهُ دَقِيقٌ
 نَافِعٌ. (۲۷)

الرَّابِعُ: الْحُزْنُ الدَّائِمُ (۲۸) یا از ترس عذاب اگر از
 صالحین است و یا از کثرت اشتیاق اگر از محبّین است چه
 اینکه به محض انقطاع رشته حزن از قلب ، فیوضات معنویه
 منقطع گردد .

وَمِنْ هُنَا حِكْمَةٌ عَنِ لِسَانِ حَالِ التَّقْوَى أَنَّهُ قَالَ: إِنِّي لَا
 أَسْكُنُ إِلَّا فِي قَلْبٍ مَحْزُونٍ. (۲۹)

شاهد بر مُدْعَا قَوْلُهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ. (۳۰)

پس بدان ای عزیز من اینکه هر چه بر قلب انسان

وارد آید از قبیل محسنات چه حزن باشد چه فکر باشد چه علم باشد چه حکمت باشد ، چه غیر اینها آن مثل میهمانی است بر شخص، وارد شده، اگر قیام به وظیفه، مهمانداری و اکرام ضیف نمودی، و جای او را پاکیزه از لوث کثافات و خسوس و خاشاک و دفع موزیات و غیره کردی به کمال اعتنا بر او، باز آن مهمان میل کند به آن خانه وارد شود، و الا اگر اذیتش کردی دیگر مشکل است، اگر حال داری در آن حال باید قدر آن حال را بدانی و ضایعش نکنی و آلبعد از زائل شدن هیئات دیگر آن را دریابی، و بالجمله اگر بویی بخواهی از آدمیت بشنوی باید مجاهده کنی، که سخت تر از جهاد با اعداء است، عرفا این جهاد را موت اَحْمَر* می نامند و معنی مجاهده اینست که اول باید ایمان بیاوری به اینکه اعداء عَدُوّ تو نفس توست، که سرمایه تو در تصرف اوست، و متصرف در ارکان وجود تو است، با شیاطین خارجه که اصدقما او و شرکاء او هستند پس باید تو خیلی با هوش باشی، وقتی که صبح کنی، چند کار بر تو لازم است:

الأول: المِشَارَطَةُ ، همچنان که با شريك مالی خود وقتی که می خواهی او را پی تجارت بفرستی شرطها می کنی، اینجا هم بعینه باید آن شروط ذکر شود،

موت احمر: مرگ سرخ، کشته شدن.

بَلْ أَكْثَرَ، چه اینکه خیانت آن شريك مالى هنوز معلوم نشده، و خیانت این بدبخت كِراراً و مِراراً واضح و هویدا گردیده.

الثانى: المراقبة و معنى مراقبه كشيک نفس را کشیدن است، که مبادا اعضاء و جوارح را به خلاف وادارد و عمر عزیز را که هر آنی از آن بیش از تمام دنیا و مافیها قیمت دارد ضایع بگرداند.

الثالث: مُحاسبه است یعنی همین که شب شد باید پای حساب بنشیند ببیند چه کار کرده، منفعتی آورده و یا اینکه ضرری نموده لا محاله سرمایه را از دست نداده باشد، ربح گذشت او.

الرابع: مُعَاتِبَةٌ است، اگر منفعتی در او نیاورده باشد، و یا مُعَاتِبَةٌ است اگر ضرری وارد آورده باشد، معنی عقاب انداختن او است نفس خود را به ریاضات شدیدۀ شرعیه، مثل روزه گرفتن در تابستان یا پیاده سفر حج کردن برای کسی که به هلاکت نمی افتد، و امثال اینها که توسن نفس سرکش را به اندک زمانی مطیع و رام گرداند.

وَالْحَاصِلُ: أَنَّهُ لَوْ مَنَعَتْكَ الْقَسَاوَةُ مِنَ التَّأْثِيرِ فِي الْمَوَاعِظِ الشَّافِيَّةِ وَرَأَيْتَ الْخُسْرَانَ فِي نَفْسِكَ يَوْمًا فَيَوْمًا فَاسْتَعِزَّ عَلَيْهَا مُعَاتِبَةٌ: عتاب کردن، سرزنش نمودن.

بِدَوَامِ التَّهَجُّدِ وَالْقِيَامِ وَكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ وَقِلَّةِ الْمُخَالَطَةِ
 وَالْكَلَامِ وَصَلَةِ الْأَرْحَامِ وَاللُّطْفِ بِالْأَيْتَامِ وَوَظْبِ عَلَى النِّيَاحَةِ
 وَالْبُكَاءِ وَاقْتِنَادِ بِأَبِيكَ آدَمَ وَآمِكَ حَوَاءَ وَاسْتِعْنِ بِأَرْحَمِ الرَّاحِمِينَ
 وَتَوَسَّلْ بِأَكْرَمِ الْأَكْرَمِينَ فَإِنَّ مَصِيبَتَكَ أَعْظَمُ وَبَلِيَّتَكَ أَجْسَمُ وَقَدْ
 انْقَطَعَتْ عَنْكَ الْحِيلُ وَزَاحَتْ عَنْكَ الْعِلَلُ فَلَا مَذْهَبَ وَلَا مَطْلَبَ
 وَلَا مُسْتَعَاثَ وَلَا مَلْجَأَ إِلَّا إِلَيْهِ تَعَالَى فَلَعَلَّهُ يَرْحَمُ فَقْسَرَكَ وَ
 مَسْكَنَتَكَ وَيَغِيثُكَ وَيَجِيبُ دَعْوَتَكَ إِذْ هُوَ يُجِيبُ دَعْوَةَ
 الْمُضْطَرِّ إِذَا دَعَاهُ وَلَا يُخَيِّبُ رَجَاءَ مَنْ أَمَلَهُ إِذَا رَجَاهُ وَرَحْمَتَهُ
 وَاسِعَةً وَأَيَادِيهِ مُتَتَابِعَةٌ وَلُطْفُهُ عَمِيمٌ وَإِحْسَانُهُ قَدِيمٌ وَهُوَ بِمَنْ
 رَجَاهُ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ آمِينَ . (٣١)

۳- آداب رفاقت

الحاصل چون بنا بود اشاره به کیفیت رفاقت در سفر و غیره بشود، پس بدان **أَيَّدَكَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَمَلِ** اینکسه باید با هر که اراده رفاقت داری باید اغراض دنیویه از رفاقت او نداشته باشی، زیرا که مایوس خواهی بود بلکه مؤاخات تو با او **لِلَّهِ وَفِي اللَّهِ** باشد و اخبار اهل بیت (ع) در مدح این نحو مؤاخات متواتر معنوی است، پس بعد از تحقق این غرض آنوقت باید اموری چند هم در آن طرف مقابل ملحوظ باشد، چه اینکه هر کسی صلاحیت **أُخُوْتٍ فِي اللَّهِ** را ندارد، و بسایند جامع صفات چندی اقلأ باشد و لذا رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** فرمودند **«الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ**

يَتَخَالَلُ ، (۳۲)

اول: اینکه باید عاقل باشد ، یعنی اندازه هر کاری را
عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ بدانند ، ولو به یاد گرفتن از غیر باشد زیرا که
خیری در صحبت احمق نیست ، از بدیهیات اولیه است که
احمق می‌خواهد خیری به تو برساند ، ضرر می‌رساند ، چه دینی
و چه دنیوی ، از روی بی‌شعوری و خیرخواهی به اعتقاد
خودش .

الثانی: اینکه حسن خلق داشته باشد ، مطلق عاقل
بودن کافی نیست زیرا که بسی عاقل و زیرک است که یکی از
دو قوه شهویّه و غضبیّه بر او غالب آمده ، از این جهت بر
خلاف مدرکات عقل خود می‌افتد ، مِنْ غَيْرِ شُعُورٍ مَفْسُدٍ عَظِيمَةٍ
بر او بار خواهد شد .

الثالث: اینکه از اهل تقوی و صلاح باشد ، زیرا که
فاسق بعد از آن که از مخالفت پروردگار خود جلّ و علا پروا
نداشته باشد ، از مخالفت تو پروا ندارد ، و او دائر مدار
هوای خودش است بحسب اختلاف اغراض هر ساعتی متلون
به لونی است ، شاهد بر اصل مدعا آیه شریفه : « فَأَعْرِضْ عَنْ
مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا » (۳۳) است . مفسد
دیگر هم دارد ، من جمله این است که معاشرت اهل فسق
معاصی را در نظر شخص — نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ — موهون می‌گرداند ،
من غیر شعور: بدون توجه و التفات .

وَاللَّهُ الْعَالِمُ .

الرابع: اهل بدعت نباشد ، چه اینکه علاوه بر خوف سرایت از او یا شمول عذاب و لعنت بر این شخص در روایت است: « مصاحبت و مجالست با اهل بدعت نکند ، تاپیش خدای عز و جل شما هم یکی از آنها باشید ، وَ هَذَا خَطَرٌ عَظِيمٌ .

الخامس: اینکه باید حریص بر دنیا نباشد ، فَإِنَّ مُجَالَسَتَهُ سَمٌّ قَاتِلٌ قَهْرًا (۳۴) بر تو هم سرایت خواهد کرد ، به سبب دزدی طبیعت و لَعَلَّ إِلَى جَمِيعِ مَا ذُكِرَ يُشِيرُ قَوْلُ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

« إِحْذَرِ أَنْ تُوَاجِحَ مَنْ أَرَادَكَ بِطَمَعٍ أَوْ خَوْفٍ أَوْ فَسَلٍ أَوْ أَكْلِ أَوْ شُرْبٍ وَاطْلُبْ مُوَاخَاةَ الْأَتْقِيَاءِ وَلَوْ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَإِنْ أَفْنَيْتَ عُمْرَكَ فِي طَلَبِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَعْدَ النَّبِيِّينَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَفْضَلَ مِنْهُمْ وَمَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ بِصُحْبَتِهِمْ . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : « الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ » ، (۳۵)

بالجمله مطلب بیش از این است، غرض اختصار است .

از مأمون الرشید نقل است که رفیق به سه نحو است :

یکی حکم غذا دارد که انسان محتاج به او است .

یکی حکم دوا دارد که گاهی به او محتاج می شود .

یکی حکم مرض دارد که هیچوقت به او محتاج نیست ،

لیکن گاهی به او مبتلا می شود .

باری اگر رفیقی متصف به صفات حمیده پیدا کسردی
باید قدر او را بدانی و او را به آسانی از دست ندهی ،
مراعات حقوق او را بنمائی ، بر تو چند قسم حق پیدا خواهد
کرد .

اول حق مالی : باید بذل مال در حق او بکنی ، لیکن
مراتب دارد ، پست ترین مراتب آن آنست که او را به منزله
خادم و عبد خود قرار بدهی ، اگر حاجتی به مال تو بهم
بست ، آن را روا کنی پیش از آنکه او خواهش کند ، و اگر
گذاردی که کار به سؤال رسید ، تقصیر کرده ای .

مرتبۀ دوم آنست که او را به منزله نفس خود فرض
کنی ، که شریک در مال تو باشد بالسویه .

مرتبۀ سوم اینست که ایثار کنی مال را اگرچه خودت
هم محتاج باشی . مرتبۀ بالاتر از این ، ایثار در نفس است ،
كَمَا أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر لَيْلَةِ الْمَبِيتِ * ایثار نمود دست هر
کس به دامن مرتبۀ چهارم نرسد ، لیکن از بذل مال نیساید
کوتاهی نماید ، که در شرع مطهر بغایت مطلوب است .

رَوَى عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : « الْعِشْرُونَ
لَيْلَةَ الْمَبِيتِ : شَبِي اسْتِ كِه پيامبر (ص) در آن شب از مکه بمدينه
هجرت فرمود و علی (ع) در بستر حضرتش خوابید تا جان آنحضرت
از گزند دشمنان محفوظ بماند .

دِرْهَمًا أُعْطِيهَا أَخِي فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِائَةِ دِرْهَمٍ أَتَصَدَّقُ
بِهَا عَلَى الْمَسَاكِينِ. (۳۶)

الثانی: اینکه حقی پیدا میکند در بدنت یعنی سعی در
حواجی او بکنی، مثل حواجی خودت، بل بالاتر بدون اینکه او
خواهش نماید با کمالی بشاشت و امتنان و او را مقدم بداری
در رفع حواجی و در اکرامات و زیارات و غیرها بر اقارب و
اولاد او.

الثالث: حقی است او را بخصوص نسبت به زبانت و
اینهم چند قسم است: اول اینکه ساکت باشی از معایب او
چه در حضور او، چه در غیاب او، بل باید تجاهل بکنی،
اگر خواسته باشی آن شخص دارای آن وصف نباشد بایسد
به طریق رأفت و مهربانی نرم نرم بخورد او بدهی، بلکه قهراً
از سرش بیرون برود و همچنین از کشف اسرار او حتی برای
أَخَصِّ أَصْدِقَاءِ خُودٍ. باید سر او را در قلب خود نگهداری زیرا
که اظهار آن از لؤم طبیعت و خبث باطن شخص است، بلکه
از جهل و حماقت است قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَقَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي
فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ» (۳۷)

پس حفظ اسرار چه مال غیر باشد، چه مال خودش
از الزم لزومات است، این بابی است در اخلاق بیان وافیه
هم شده است، حکم و مصالح زیاد دارد که این اوراق

گنجایش آنها را ندارد ، و همچنین ساکت باید باشد از قدح در اهل و اولاد او و اصدقاء او بلکه از خودش نگوید سهل است ، از دیگران هم نباید نقل نماید ، چه اینکه تأذی اولاً از این حاصل گردد بعد از منقول عنه بخلاف مدح منقول از غیر حاصل ، باید ساکت باشد از هر مکروهی از طبع او مگر از شرع مطهر امر به اظهار داشته باشد ، در ایسن هنگام بدش هم بیاید ، ضرر ندارد ، چه در واقع احسان به اوست ، بالجمله شخص باید عیبجو و عیبگو نباشد ، که این صفت فی حدّ نفسه از صفات مهلکه است ، و چیزی که انسان را آرام می کند از عیبجویی دیگری ، آنست که معایب خود را ملتفت باشد ، و ببیند چقدر سخت است از خودش دور کردن عیبی از عیوب ، آنوقت ببیند که دیگری هم مثل این مبتلاست ، چه باید کرد ؟ نفس قاهر است بر انسان ، و باید این را هم بداند که مُبْرَأٌ مِنْ كُلِّ عَيْبٍ بر فرض هم پیدا شود ، آن جواهری است که در خزانه سلطان محفوظ و مضبوطست ، به دست ماها نمی افتد ، منتهای خوبی رفیق برای ماها آنست که محاسن او بر مساوی* او غالب باشد و نظر شخص هم باید چه بر رفیق چه بر دیگری این باشد که ببیند مُحَسِّنَاتِی دارد از او یاد گیرد از روی شوق بر آن ، اگر خودش آن صفت را مساوی: کارها و گفتارهای زشت .

فاقد باشد ، نه اینکه در جستجوی قبايح او باشد ، كما هو
 مِنْ عَادَاتِ الْمُنَافِقِينَ. (۳۸)

و همچنین در زبان و قلب هر دو باید ساکت باشد
 سوء ظنی بر او نبرد ، اگر محملی نتواند در عمل برای او قرار
 بدهد ، حمل به سهو و نسیان کند.

و حمل افعال غیر بر فساد و کشف اسرار و معایب او
 نزد مردم هوألحرکهُ النَّاشِئَةُ مِنَ الْحِقْدِ وَالْحَسَدِ الْبَاطِنِيْنِ
 لِامْتِلَاءِ بَاطِنِهِ مِنْهُمَا فَإِذَا اغْتَنَمَا فُرْصَةَ رَشَحَ الْبَاطِلُ مِنْ بَاطِنِهِ إِلَى
 ظَاهِرِهِ. (۳۹) زیرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست .
 دوم اینکه باید از مجادله او ساکت باشد زیرا که
 مجادله در تکلمات برانگیزاننده آتش فتنه است ، علاوه بر این
 مفاسد دیگر هم دارد ، تفصیل آن در آداب المتعلمین شهید
 رحمة الله علیه و غیره مضبوط است .

سیم از حق متعلق به لسان ایضاً چند قسم است :
 اولاً مَهْمَا أَمَّكَنْ * اظهار محبت خود را نسبت به او
 بنماید ، چه اینکه این از اسباب ثبوت اخوت است ، و ثانیاً
 افشاء محامد او را بکند ، چه در حضور چه در غیاب اگر چه
 در اخبار مدح حضوری منع است لکن در بعضی موارد ، برای
 الفت شاید مضر نباشد ، و روایت قرائن دارد ، که به إطلاقها
 مهما امکن : به هر اندازه که ممکن است .

منع نکرده ، وَاللَّهِ الْعَالِمُ . و متشکر بر نعم او باشد به زبان
 اگر حقی بر این پیدا کرده باشد ، و ثالثاً اگر حاجت به تعلیم
 دارد ، از تعلیم او مصایقه نکند ، به نحوی که آداب معلم
 باید ملاحظه شود که از جمله آن اینست که اگر صاحب يك
 علم مخصوصی است ، علوم دیگر را تحطئه نکند ، اگر فقیه است
 نگوید حکمت چه کار آید ، مشحون بر شبهات باطله است یا
 حکیم است نگوید فقه چه کار آید ، مطالب خون حیض و نفاس
 کجا ، معرفت الهی کجا و هکذا تمام این مذمت ها منشأ
 ندارد ، جز جهل بر آن علم ، زیرا که هر يك از علوم را
 فایده ایست در محل خود مگر اینکه شرعاً بخصوص نهی
 داشته باشد یاد گرفتن آن ، غرض بیان این ادب مخصوص
 بود ، و الا آداب بسیار است در محل خود ، زیرا که حاجت
 به علم اشدّ از مال است ، و نصیحت کند او را و ارشاد کند
 به امورات دینیّه اگر حال طلبی در او دیده باشد و تحسین
 کند پیش او مُحَسِّنَات را و تقبیح کند قبايح را لکن مَهْمَا آمَكْن
 در خُفْيَه او را تعلیم نماید تا مردم به جهل او ملتفت نشوند ،
 تا خجل نشود ، یا مفتضح گردد .

زیرا که از علامات فارقه میان نصیحت و افتضاح کردن
 اعلان و اِسْرار است . باید برفق و مدارا او را بر عیوب او
 مطلع بگرداند ، زیرا که عیب نشان دادن از قبیل مار مهلك

نشان داد نیست، اگر دیدی کسی را ماری یا عقربی می‌خواهد بزند، اگر او را به رفق و لطایف حیل نشان بدهی بسیار از تو ممنون خواهد بود و اگر متحاشیاً* به او گفتی صدمه از تو می‌خورد امتنان چندان ندارد، و اگر عیبی را در او مطلع شدی، دیدی از تو مخفی میدارد، دیگر او را اظهار مکن و اگر دیدی طبیعت بر او غالب است نمیتواند ترك کند باز سکوت اولی است.

و اما اگر دیدی در حق تو تقصیر می‌کند تحمل کن عفو فرما، تجاهل نما اگر دیدی به درجه ای رسیده که باعث قطع میان شماست در خفا عتاب کنی اولی است از علانیه* . کنایه بگوئی بهتر است از تصریح و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر خلافتی از کسی می‌دیدند، می‌فرمودند ما بآل اقوام که چنین و چنان می‌کنند و مهما امکن متحمل شدن اولی از همه است، چه اینکه به نظرم می‌آید در حدیث قدسی فرموده باشند: ما رضای خودمان را در جفای مخلوق پنهان کرده ایم، هر کس رضای ما را طالب است باید متحمل شود جفای خلق را.

و اگر دیدی عیب او از قبیل اصرار بر معاصی است - نَعُوذُ بِاللَّهِ - قِيلَ وَجِبَ انْقِطَاعُهُ*

متحاشیاً: بکدفعه و بی مقدمه. علانیه: آشکارا.

نعوذ بالله قیل وجب انقطاعه: پناه میبرم بخدا - گفته شده که جدائی از او واجب است.

زیرا کسه بنا بوده حبّ و بغض بینهما لله باشد، بعضی از بزرگان فرموده اند باز قطع مکن، چه اینکه طبع انسان گاهی مُعَوَّج می شود، و گاهی به استقامت می آید، وانگهی الحال بیشتر احتیاج به تو دارد که دلسوزی کنی و دست او را بگیری و به لطف او را از گودال معصیت بیرون آری احر «مَنْ أَحْبَبَ نَفْسًا» (۴۱) را بنبری زیرا که شرم حضور حاصل از مصاحبت مطلبی است بزرگ، علاوه بر این آیه شریفه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» (۴۲) به این جاها هم جاریست زیرا که قرابت با تو پیدا کرده و لُحْمُهُ* او مثل لحمهء نسب گردیده به دلالت قول الصادق علیه السلام فی بعضِ الْأَخْبَارِ حَيْثُ يَقُولُ: «مَوَدَّةُ يَوْمِ مَيْلَةٍ وَ مَوَدَّةُ شَهْرِ قَرَابَةٍ وَ مَوَدَّةُ سَنَةٍ رَحِمٌ مِائَةٌ مِّنْ قَطْعِهَا قَطَعَهُ اللَّهُ» (۴۳)

از مجموع آنچه عرض شد معلوم می شود که مؤاخات فاسق ابتداءً خوب نیست لیکن استدامت خوب است، از قبیل ترك نکاح و طلاق است .

نقل است دو نفر با هم رفیق بودند یکی مبتلا شد به مرض عشق، رفیق مبتلا به دیگری گفت: برادر تا حال با من رفیق بودی حالا قلب من مبتلا به این علت گردیده، اگر خواسته باشی که عقد اخوت را تحمل نکنی من حرفی لحمه: نزدیکی و خویشاوندی.

ندارم ، در جواب گفت: من بجهت اینکه تو مبتلا به خطیئه* شده ای شما را از دست نخواهم داد بعد بنا گذاشت که نخورد و نپاشد و استراحت نکند تا خداوند عالم رفیق او را از این بلیه خلاص گرداند چند اربعین* به این نحو مشغول شد تا او را خلاص کرد .

الرابع: اینکه از دعا و زیارات و قُرْبَات* برای او مضایقه نداشته باشد زیرا که دعا به او در واقع دعا به خودش است ، چه در حیات او و چه در ممات او حدیث نبوی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است که برای هر کس دعا کنی ملك می گوید: وَ لَكَ مِثْلُ ذَلِكَ* پس نباید از این کار کوتاهی ورزد .

الخامس: اینکه با وفا باشد ، که از جمله علامات وفا آنست که بعد از موت صدیق باید قائم به حوائج اهل و عیال و اولاد و صدیق او باشد ، و دوستان او را اکرام نماید وَ لِيَذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُكْرِمُ عَجُوزًا كَانَتْ تَأْتِيهِ أَيَّامَ خَدِيجَةَ (۴۴) و همچنین از آثار وفا آنکه اگر شأنش مرتفع شد و جاهش عظیم گردید حالت تواضع را نسبت به او تغییر ندهد ، بل به طریق سلوک اولیه باقی باشد وَ مِنْ كَمَالِ الْوَفَاءِ أَيْضًا الْجَزَعُ مِنْ فِرَاقِهِ ، و این بود که مجتبی سلام الله علیه گریه می کردند خطیئه: گناه ، کار ناشایست .

اربعین: عدد چهل است ، چند اربعین: چند تا چهل روز .
قربات: طاعتها و کارهای نیکی که موجب نزدیکی به خداوند می شود .
لك مثل ذلك: برای تو هم بمانند آن خواهد بود .

در حال شهادت از وجه آن سؤال شد ، فرمودند ما حاصلش و
 مِنْ فُرْقَةِ الْأَحِبَّةِ وَ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ. (۴۵)

السادس: اینکه امر را بر او سهل بگیرد و او را به کلفت
 نیندازد مَهْمَا أَمَكْنَ که اگر توقعات فوق العاده از وی نمود
 هم او به خلاف می افتد هم این، بَلْ يَكُونُ الْقَصْدُ مِنْ مَحَبَّتِهِ هُوَ
 آلَةٌ بِالتَّبَرُّكِ بِدُعَائِهِ وَالْإِسْتِينَاةِ مِنْ لِقَائِهِ وَالْإِسْتِعَانَةَ عَلَى دِينِهِ
 وَالتَّقَرُّبِ إِلَيْهِ تَعَالَى يَتَحَمَّلُ أَعْبَاءَهُ وَقَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ أَمْثَالِ ذَلِكَ
 مِنَ الْأُمُورِ الْمُسْتَحْسِنَةِ شَرَعًا. (۴۶)

و از اینجاست که گفته شده: إِذَا وَقَعَتِ الْكُلْفَةُ بَطَلَّتِ
 الْأُلْفَةُ (۴۷) پس مُحَصَّلُ مجموع این کلمات آنکه باید همیشه
 طرف خود را اصلاح کنی و عیب را به طرف خود ببری، نه
 بالای دیگری بگذاری، و از او توقع خوبی کنی و خود را
 فراموش نمائی، مرد آنست که حیاء او غالب بر شهوتش
 باشد، و مهربانی او بالنسبه به مردم غالب بر حسدش باشد
 و عفو او غالب بر کینه اش باشد، باری (ترسم آزرده شوی ورنه
 سخن بسیار است) .

اگر موفق شوم می نویسم کیفیت سلوک با اهل و عیال و
 اولاد و خدام و عبید را انشاء الله وَلَوْ عَلَى سَبِيلِ الْإِخْتِصَارِ .

۴- آداب سلوک با زن و عیال

و اما دربارهٔ سلوک با زن و عیال خود، اولاً باید بدانند که این طایفه حیوانی* هستند ناقصات العقول، و تو مردی، و مرد بالنسبه به زن اشکالی ندارد که کامل العقول است و خداوند عالم جلّ شأنه العظیم مذاقه با مردم دارد به قدر عقولشان، پس بعد از آن که عقل تو اتم است، مؤاخذه از تو پیش از او خواهد بود.

* موجودات این عالم بر سه نوع اند: حیات، نبات، حیوان. و حیوان نیز خود بر دو نوع میباشد: ناطق و غیر ناطق. اطلاق کلمه ناطق بر جنس انسان، مشترک میان زن و مرد هر دو میباشد و منظور مؤلف گرانقدر از ذکر جمله: این طایفه... اشاره به جنین جنسیتی است.

پس باید تو اذیت او را تحمل کنی ، اگر او مخالفت نماید ، باید تو عفو کنی و کظم غیظ نمائی ، او بد کند ، جفا کند تو وفا کنی ، او اسائن کند ، تو احسان و مهربانی کنی ، اگر او از روی جهل لجاجت کند ، باید تو به حسن خلق رفع نمائی ، معذلك كله در هیچ مورد خود را بی تقصیر ندانی ، اگرچه واقعاً حق با تو باشد ، نظر به اینکه چون تو عاقلی و باید تحمل نمائی و باید بدانی ، چونکه تو تمام تسلط را بر او داری ، او در دست تو اسیر است .

وَالْأَسِيرُ أَوْلَىٰ بِالْمُرَاعَاتِ وَ أَحَقُّ بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْغَيْرِ
فَيَجِبُ عَلَيْكَ إِكْرَامُهَا وَإِعْطَاءُ النَّفَقَةِ وَالْكَسْوَةَ عَلَيْهَا عَلَىٰ مَا بَيَّنَّ
فِي الْكُتُبِ الْفِقْهِيَّةِ وَأَنَّ تُعَزِّزَهَا عِنْدَ أَقْرِبَائِكَ وَغَيْرِهِمْ . (۴۸)

و باید کاری نکنی که سلطنت تو بآئمه از او زایل گردد ، و خود را مختار در امورات بدانند ، و مهمما ممکن او را منع کنی از مجالس و محافل حتی اینکه شارع مقدس نهی از حمامات هم کرده ، فضلاً از عروسی‌ها و غیره .

حضرت امیر صلوات الله علیه در وصایای خود

به حضرت مجتبی علیه السلام می‌فرماید :

وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ مِنَ الرِّجَالِ فافْعَلْ
تَا آنجا که می‌فرماید : فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَكَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ (۵۰)

فضلاً از عروسی‌ها : چه رسد به عروسی‌ها و غیره که نهی شارع از آنها شدیدتر است .

باری غرض اینکه مؤمن باید غیور باشد .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :
سعد غیور است ، و من از او غیورترم وَاللَّهِ تَعَالَى اَغْيَرُ مِنْي وَ
مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَمَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ (۵۱)

و باید این را هم دانست که بالمره هم حبس نباید
بکند او را لاسیما* در مواردی که جای غیرت نیست مثل
نشستن با محارم خود و نحو ذلك* مثلاً. و اما کیفیت محشور
بودن با او خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا ، اگرچه در اخبار با مطلق زن
نشستن مذموم است ، الا اینکه عیال شخص يك مقداری حق
دارد .

الحاصل عمدهء مطالب اینکه شخص چه در امر اولاد ،
چه در امر زن ، چه رفیق ، چه در امر سایر مسلمانان ، باید
نظر او نظر طبیب مشفق باشد ، ببیند چه نحو اصلح به دین
و دنیای اوست ، آن نحو سلوک نماید ، والا آداب معاشرت
در کتب اخلاق مسطور است به آنجا رجوع شود .

اگرچه این اوراق را حقیر دستورالعمل برای شخص
عامی می نوشتم ، ولکن کسان دیگر هم اگر مراجعه نمایند شاید
بی فایده نباشند .

لاسیما: خصوصاً .

و نحو ذلك: و مانند آن .

۵- آداب تربیت اولاد

پس بدان ای کسی که خداوند عزّ شأنه و جلّ جلاله این نعمت اولاد را به تو ارزانی داشته، این امانتی است که از جانب او به تو سپرده شده، و شما را ولی نعمت او قرار داده در این امانت باید خیانتی از تو بالتسبیه به او سرزنزد، و تفریطی در این باب نکرده باشی، که حقی ضایع شده باشد آنوقت مؤاخذه از تو بکند صاحب امانت که چرا او را حفظ و ضبط نکرده ای از اول به سبب تربیتی که من به تو دستورالعمل داده بودم، تا به من رد گویی، و اجر جزیل از من بگیری. کیفیت تربیت اطفال آنکه اگر طفل را با حیا دیدی، این دلیل بر عقل اوست، جد و جهد بکن در تحفظ

او تا مهمل نشود ، زیرا که در نفس بچه هنوز ناملايمات منقش نشده ، ساده است و رأی و عزیمتی از خود ندارد ، و صاحب مشربی نگردیده .

اولاً باید او را بر آداب شرعیه ترغیب و تحریم نمانی ، و ملزم کنی او را بر سُنن نبویّه صلی الله علیه و آله .
و ثانیاً مدح خوبان را پیش او ذکر کنی ، و اگر کسار خوبی از او سرزد ، بسیار او را مدح کنی ، و اگر آدنی قبیحی از او سرزد ، او را بسیار تقبیح کنی ، تا دوباره مرتکب آن قبیح نگردد ، و مؤاخذه کنی او را به جهت اشتهاه زیاد در مأکل و مشرب و ملبس* و جلوه دهی پیش او احتراز از حرص در خوراک و مطلق تلذذات را و تحبیب* کنی پیش او ایشار غیر را بر نفس خود در مأکل و حالی کنی به او که
أولی الناس بلباس منقش و الوان* زنها هستند .

الحاصل اینکه طفل در اول امرش غالباً قبیح الافعال است ، دروغگو است ، و دزدی کن است ، حسود است ، نمام است و لجوج است ، صاحب ملکات رذیله است ، پر خور و پر خواب و پرگو است ، ماشاء الله .

ادنی قبیحی : کوچکترین عمل زشتی .

مأکل و مشرب و ملبس : خوردن و نوشیدن و پوشیدن .

تحبیب کنی : محبوب سازی و جلوه دهی .

منقش و الوان : نقشه دار و رنگارنگ .

اولاً باید نهی کنی او را از مخالطهٔ کسانی که ضد قول تو را از آنان میشوند، و ثانیاً مراقبت داشته باشی تا منتقل شود از حالی به حالی، چون هنوز ملکه^۲ او نگردیده و بهترین چیزها برای اطفال یاد دادن اوست محاسن اخبار اهل بیت علیهم السلام را و اشعاری را که سبب تأدیب او گردد و نگذاری ممارست کند از اشعار هوائیه^{*} مشتمله بر مطالب عشق مجازی و تشبیهات فائها مفسدهٔ للاحداث^{*} جداً، محرر اوراق عرض می نماید: چون به اسم مبارك عشق رسیدم، قلم از حرکت افتاد و به نوشتن این کلمات متحرك گردید: قیلَ لَافْلَاطُونَ الْحَكِيمِ عَشِقَ ابْنُكَ قَالَ الْآنَ تَمَّ فِي الْإِنْسَانِيَّةِ. (۵۲)

عشق گناهی بود که در صف محشر

منفعل است هر که این گناه ندارد

باز رفتیم سر مطلب، اگر دیدی نهی کردی از چیزی مخالفت کرد، توبیخ مکن او را چندان، خصوصاً اگر دیدی از تو پنهان می کند و تعلیم کن بر او غرض از خورد و خوراک هُوَ الصِّحَّةُ لَا اللَّذَّةُ فَإِنَّ الْأَغْذِيَّةَ كَالْأَدْوِيَّةِ خُلِقَتْ لِتَكُونَ أَدْوِيَّةً لِلصِّحَّةِ وَ دَافِعَةً أَلَمِ الْجُوعِ وَ مَانِعَةً مِنَ الْعَرَضِ وَالْغَرَضُ تَحْقِيرُ أَمْرِ الطَّعَامِ عِنْدَهُ. (۵۳)

و خوبست عادت دهی او را به اکتفا کردن به يك رنگ

هوائیه: دلخواه، آنچه که با هوی و هوس آدمی سازگار است.

فائها مفسده، لاحداث جدا: که اینها جدا جوانان را فاسد میکند

از طعام و آنهم خوبست گوشت باشد، زیرا که گوشت انفع به حال طفل است، و منع کنی او را از اطعمه گوناگون، و آداب وارده درباره طعام را که فقهاء رضوان الله علیهم در کتب فقهیه متعرضند، کم کم به او حالی نمائی تا از بچه گی به آداب شرعی غذا خور شود، مثلاً تعجیل بر طعام نکند، چشمش پیش خودش باشد، از جلوی خودش بخورد، تند تند نخورد، لقمه را بزرگ برندارد، خوب بجود، اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْآدَابِ الْمُوظَّفَةِ فِي مَحَلِّهَا* خوبست مهما امکن او را به نان خالی عادت دهند، و شب را غذای سیر به او بدهند، و روز او را گرسنه بدارند تا مادامی که طفل است، تا روزها به واسطه غذا کسل نشود، محتاج به خواب گردد، بَلِيدُ الْفَهْمِ* شود، بلکه از خواب بین الطلوعین هم او را منع کند لِيَكُونَ نَافِعاً فِي لَوْنِهِ وَ مِزَاجِهِ وَ ذَكَوَتِهِ وَ رِزْقِهِ. (۵۴)

وَعَلَى آيٍ حَالٍ او را از پر خوابی منع کند، چه اینکه خواب بسیار او را قبیح المنظر و بلید می گرداند، در روز خوب است نخوابد و نباید او را بر جای نرم و سبیل نازک کاری ها عادت بدهد، تا بدن صلب* گردد و خشن شود و او را حتی الامکان عادت به حلویات و میوه های خوب الی غیر ذلک من آداب الموظفة فی محلها: و دیگر آدابی که هر کدام در جای خود وظیفه و دستور است.

بلید الفهم: کند ذهن، کم هوش.

صلب: محکم، استوار.

ندهد، مگر قدر قلیلی .

بعضی از بزرگان فرموده اند: اینگونه اغذیه در بدن مورت مرض می‌گردد. و او را نرم و لطیف عمل نیاورد، که باندک سرما و گرمائی کسل شود، خلاصهٔ ماذکر* اینکه عادت دهد او را به ریاضات شاقه در جمیع امور و همچنین عادت دهد او را به اکرام غیر چه پیر باشد چه جوان و تعلیم او کند آداب مجالس را که در مجالس مؤدّب بنشیند و آب دهن و دماغ را نیندازد، روبروی کسی خمیازه نکشد و خنده نکند و پارا روی پا نگذارد، تا نپرسند نگوید و بقدر حاجت بگوید همه را گوش باشد - الی غیر ذلك .

و همچنین عادت دهد او را به راستگوئی و به عدم وعده خلافی و قسم نخوردن نه از روی صدق و نه از روی کذب، و او را به سکوت عادت بدهد، به طوری که صمت ملکهٔ او گردد، تا اینکه در مجالس و غیر مجالس حرف نزند، الا در جواب و استماع کند حرف بزرگتر از خود را و منع کند او را از خبث کلام و سب و لعن و لغو و تغنی، بَلْ یَعْوَدُهُ بِحُسْنِ الْكَلَامِ وَ جَمِیلِهِ* و تعلیم کند خدمت خودش را و خدمت معلمش را و بزرگتر از او را اگر شغل اهمی خود طفل ندارد ماذکر: آنچه گفته شد.

بل یعوده بحسن الکلام و جمیله: بلکه او را به گفتار خوب و زیبا عادت دهد.

و نگذارد اطفال دیگر را اذیت نماید و بترساند، بلکه وادارد با آنها به رفق و مدارا راه رود، به آنها بذل نماید و نگذارد از اصدقاء چیزی را قبول کند، تا طماع نگردد، و نگذارد با کودکان بی ادب و بدآموز و پست فطرت افت و خیز کند، مجالست مؤثر است و او را تحذیر نماید از دوستی دراهم و دنانیر^{*} اکثر از تحذیر از سباع و حیات و عقارب، ضُرُورَةٌ أَنْ حُبَّ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مِنَ السُّمُومَاتِ الْمُهْلِكَةِ. (۵۵)

و باید بعض اوقات او را بازگذارد به بازی کردن بی ضرر تا از تعب تأدیب قدری راحت گردد، و همچنین عادتش دهد به احترام پدر و مادر و معلم و اطاعتشان، و توقع عقل پنجاه ساله^{*} خودش را که به تجربه ها حاصل نموده از اطفال نداشته باشد، و زیاد او را اذیت و آزار ننماید و بطریق مدارا و محبت با او پیش آید.

اینها که عرض شد غیر چیزهایی است که در فقه مسطور است که اسمش را خوب بگذارد، او را ختنه کند، عقیقه نماید، به مکتب بگذارد، در نفقه بر او تنگ نگیرد اِلٰی غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْاَدَابِ الشَّرْعِيَّةِ. باری جمیع آنچه عرض شد، اگرچه عنوان تربیت اولاد بود، لیکن شخص باید عاقل باشد بداند اکثر اینها در حق خودش و سایر عیالاتش هم جاریست خصوصاً زنها. وَاللَّهُ الْعَالِمُ.
دراهم و دنانیر: جمع درهم و دینار است.

ع- آداب زیارت

باری چون قصد زیارت اولیاء حقیقی سلام الله علیهم را بنماید ، اولاً باید بداند که نفوس مقدسه طایفه طاهره چون از ابدان جسمانیه مفارقت نمود ، و متصل به عالم قدس و مجردات گردید غلبه و احاطه ایشان به این عالم آقسوی گردد ، و تصرفاتشان در این نشأت بیش از سابق می شود ، و اطلاعاتشان به زائرین آتم و اکمل گردد .

« فَهُمْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » (۵۶)

پس نسیم الطافشان و رشحات* انوار آن بزرگواران بر زوار و قاصدین ایشان می رسد خصوصاً لِلْخُلَّصِ مِنْ

رشحات: تراوشات.

قاصِدِ بِهِمْ^(۵۷) پس خویست زوار به قصد تجدید عهد با آنها و اعلاء کلمه ایشان و رَغْمًا لِأَنفِ أَعْدَاءِ* آنها و قصد زیارت مؤمن خالص الایمان و به امید استشفاع از برای بخشش گناهان و رجاء وصول بر فیوضات عظیمه روبه آن بزرگواران کند با مراعات آن آدابی که در کتب مزار ثبت است، و باید بداند که آنها مطلع بر حرکات و سکنات این شخص بلکه مطلع به خطورات قلبیه این هستند، و لذا باید کمال سعی در تضرع و ذلّ و انکسار بنماید خصوصاً در خین دخول به مرقد های شریفه ایشان و حواس خود را به تمامه و کماله جمع نماید، که تفرقه حواس و تشتت افکار باطله بمنزله پشت کردن به امام است، مبادا با کسی صحبت خارجه بکند، چه جای اینکه در حرم مطهر نَسْتَجِیرُ بِاللَّهِ غیبت کند یا گوش به غیبت دهد، و یا دروغ گوید یا به سایر معاصی مرتکب شود، بلکه صدا هم نباید بلند کند، «وَلَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»^(۵۸) در اینجا هم جاری است، خصوصاً در حرم امیر سلام الله علیه که بمنزله نفس رسول خدا صَلَّى اللهُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، چهار گوشه قبر مطهر را ببوسد، و به زبان خود عرض حال کند و حاجاتش را از آن بزرگوار بخواهد، بگوید: ای بزرگ بر همه رَغْمًا لِأَنفِ أَعْدَاءِ: علیرغم دشمنان، بجهت سرکوبی و خوار ساختن آنان.

کس:

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب
یا تو که پاکدامنی مرگ من از خدا طلب
و در وقت عتبه* بوسی هم این شعر مناسب است:
من ارچه هیچ نیم هرچه هستم آن توأم
مرا مران که سگی سر بر آستان توأم
و ایمان خود را به ایشان بعد از عرضه بسپارد
امانتاً که عندالحاجه رد نمایند، و شیطان نتواند در حین
مردن از وی بستاند، و مصائب وارده بر آن بزرگواران را
خصوصاً در حرم مطهر حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه
السلام یاد بیاورد یکی یکی تفصیلاً و بر آنها گریه کند.
اگر بتواند يك توبه، درستی با جمیع مقررات معلومه
در محل خود در خدمت امام علیه السلام بجا آورد آن بزرگوار
را شاهد* و شفیع* قرار بدهد، و بنا بگذارد عندالمراجعة*
دهنی را که به آن آستانه، شریفه رسیده، و اعضای که بر
آنجاها مالیده شده، و از برکت آنها اکتساب نور کرده
دوباره به لوث معاصی ملوث نگرداند، بلکه از لغویات بی فایده
هم اجتناب نماید. باید حالش با حال وقتی که مشرف نشده
عتبه: ضریح و بارگاه. شاهد: حاضر، آگاه، گواهی دهنده.
شفیع: شفاعت کننده، واسطه. عندالمراجعة: بوقت بازگشت.

بود تفاوت بین داشته باشد و مهما امکن خدّام و مجاورین را مراعات نماید به عطا و بخشش و احسان و آنها را اکرام نماید و در نظرش وقعی داشته باشند ، هر چه از آنها جفا ببیند ، به شیرینی متحمل شود ، بداند از که کشیده ، در راه که بوده ، در بذل مال به آنها مضایقه نکند و مشایخ و اهل علمشان را بیشتر از همه تکریم و توقیر نماید ، و در سختی و شداید سفر از عمل خود منضجر و پشیمان نگردد ، خصوصاً در مقام خوف از اعداء که خود شان فرموده اند: « *الَاتِحِبُّونَ اَنْ تُخَافُوا فِینَا؟* » (۵۹) و استعجال در مراجعت از شاهد مشرفه ننماید ، مهما امکن توقف کند ، وسوسه خیالی که کارم معوّق مانده ، خانه ام تنها است ، خرجی ندارم ، رفیق می رود و غیر ذلک از آن فکلهائی که اگر خود ش تأمل کند می داند که شیطان او را اغوا می نماید تا از زیارت باز ماند ، به خود راه ندهد ، خصوصاً اگر جمعه یا یکی از زیارت های مخصوصه قریب باشد ، زیرا که چهل یا پنجاه یا بیشتر از عمرش گذشته يك دفعه موفق به زیارت شده هیهات که دیگر برگردد ، دوباره موفق بر مراجعت شود ، مادامی که آنجا هست خیالش می رسد که برگشتن و آمدن حتی سالی يك مرتبه سهل کاریست ، اما نخواهد شد ، تجربه شده .

باری باقی ماند کلام در اینکسه مادامی که در شاهد

است، آیا زیارت امام و داخل حرم زیاده برود یا نه، پس صبح و شام مشرف شود .

گفته اند بزرگان: هر چه بیشتر بهتر، لیکن حق در مسأله تفصیل است، بِإِطْلَاقِهِ درست نیست، اجمالش اینست که با این شرایط مقررۀ مزبوره در سابق، اِكْتِثَارِش به غایت مطلوب است، و به غیر آن باز تفصیل دیگر دارد، و رِقْسَهُ را گنجایش این مطالب نیست، وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِالصَّوَابِ .

۷. آداب حج

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ .
و بعد فاعلم أيها الطالب للوصول إلى بيت الله
الحرام (۶۰) اینکه حضرت احدیت را جلّ شأنه العظیم
بیوتات* مختلفه می باشد ، یکی را کعبه ظاهری گویند که تو
قاصد او هستی ، دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت -
المعمور و دیگری را عرش و هكذا تا برسد به جائی که خانه
حقیقی اصلی است که او را قلب نامند که اعظم از همه این
خانه هاست وَلَا شَكَّ وَلَا رَيْبَ فِي أَنَّهُ لِكُلِّ بَيْتٍ مِّنَ الْبُيُوتِ
بیوتات: خانه های اشراف و بزرگان.

لِطَالِبِهِ رُسُومٌ وَآدَابٌ (۶۱) اما معنی خانه، او چه باشد از بابت تشریف است این اضافه، یا طور دیگر است، مقصود بیان آن نیست غرض در این رساله مخصوص به آداب کعبه، ظاهریست، غیر آن آدابی که در مناسک مسطور است، ضمناً شاید اشاره به آداب کعبه، حقیقی هم فی الجمله بشود.

اولاً بدان غرض از تشریح این عمل شریف لَعَلَّ این باشد که مقصود اصلی از خلقت انسان مَعْرِفَةُ اللَّهِ وَالْوُصُولُ إِلَى دَرَجَةِ حَبِيبِهِ وَالْأَنْسِ بِهِ وَلَا يُمْكِنُ حُصُولُ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ إِلَّا بِتَصْفِيَةِ الْقَلْبِ (۶۲) و آنها ممکن نبود که (كَفُّ النَّفْسِ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَالْإِنْقِطَاعُ مِنَ الدُّنْيَا الدِّينِيَّةِ وَإِقَاعُهَا عَلَى الْمَشَاقِّ مِنَ الْعِبَادَاتِ ظَاهِرِيَّةٍ وَبَاطِنِيَّةٍ) (۶۳) از اینجا بوده که شارع مقدس عبادات را يك نسخ نگردانیده، بلکه مختلف جعل کرده، زیرا که به هر يك از آنها رذیله ای از رذائل از مکلف زایل می‌گردد تا به اشتغال به آنها تصفیه تمام عیار گردد، چنانچه صدقات حقوق مالیه و اداء آنها قطع میسَل کند از حُطَامٌ دنیویه کما اینکه صوم قطع می‌کند انسان را از مشتیهات نفسانیه و صلوة نهی می‌کند از هر فحشا و منکری و هکذا سایر عبادات و چون عمل حج مَجْمَعُ الْعَنَاوِينِ بود با زیادتی، چه اینکه مشتمل است بر جمله ای از مشاق اعمال که هر يك بنفسه حطام دنیویه: کالاها و دارائی‌های بی‌ارزش دنیا.

صلاحیت تصفیه نفس را دارد مثل انفاق المال الكثير والقطع
عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ وَالْوَطَنِ وَالْحَشْرِ مَعَ النَّفْسِ الشَّرِيفَةِ وَطَيِّ
الْمَنَازِلِ الْبَعِيدَةِ مَعَ الْإِبْتِلَاءِ بِالْعَطَشِ فِي الْحَرِّ الشَّدِيدِ فِي بَعْضِ
الْأَوَانِ وَالْوُقُوعِ عَلَى أَعْمَالٍ غَيْرِ مَأْنُوسَةٍ لَا يَقْبَلُهَا الطَّبَاعُ مِنَ الرَّمِيِّ
وَالطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَالْإِحْرَامِ وَغَيْرِ ذَلِكَ (۶۴) با اینکه دارای
فضایل بسیاری است ایضاً از قبیل تذکر باحوال آخرت به رؤیت
اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صُغُرٍ وَاحِدَةٍ عَلَى نَهْجِ وَاحِدٍ
لَا يَسِيماً فِي الْإِحْرَامِ وَالْوُقُوفِينَ (۶۵) و رسیدن به محل وحی و
نزول ملائکه بر انبیاء از آدم تا خاتم صلوات الله عليهم اجمعین
و تشرف به محل اقدام آن بزرگواران مضافاً بر تشرف بر حرم
خدا و خانه او علاوه به حصول رقت که مورث اصغاء قلب است،
به دیدن این امکانه* شریفه با امکانه شریفه اخیری که رساله
گنجایش تفصیل آنها را ندارد، الحاصل چون حج دارای
جمله ای از مشاق* و فضائل کثیره ای از اعمال بود و رسول
خدا (ص) فرمود: مبدل کردم رهبانیت را به جهاد و حج-الحدیث
و انسان نمی رسد به این کرامت عظمی الا به ملاحظه آداب
و رسوم حقیقی آن وَ هِيَ أُمُورٌ:

الاول اینکه هر عبادتی از عبادات باید به نیت
صادقه باشد، و به قصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا
امکنه: مکانها. مشاق: مشقتها، رنجها.

عبادت شود . کسی که اراده حج دارد ، اولاً باید قدری تأمل در نیت خود بنماید ، هوای نفس را کنار گذارد ، ببیند غرضش از این سفر امثال امر الهی و رسیدن به ثواب و فرار از عقاب اوست ، یا نه ، نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن بنابراینکه معروفست هر که ترك حج کند او مبتلا به فقر خواهد شد ، یا امور دیگر از قبیل تجارت و تکفیف و سیر در بلاد و غیر ذلك . اگر درست تأمل کند خودش می فهمد که قصدش چطور است ، ولو به آثار اگر معلوم گردید که غرض خدا نیست ، باید سعی در اصلاح قصد خود نماید لا اقل ملتفت باشد به قباحت این عمل که قصد حریم ملك الملوك را کرده برای اینگونه مطالب بی فایده لا اقل به نحو خجالت وارد شود نه به طرز غرور و عجب .

الثانی اینکه تهیه حضور ببیند از برای مجلس روحانیین یا بجا آوردن يك توبه درستی با جمیع مقدمات که از جمله آنهاست رد حقوق چه از قبیل مالیه باشد مثل خمس و رد مظالم و گفارات و غیرها یا از غیر مالیه باشد مثل غیبت و اذیت و هتك عرض و سایر جنایات بر غیر که باید استحلال از صاحبانش بنماید به آن تفصیلی که در محل خود مذکور است و خوبست بعد از این مقدمات آن عمل توبه روز

یکشنبه را که در منهاج العارفین مسطور است بجا بیاورد، و اگر پدر یا مادری دارد، مهما امکن آنها را هم از خود راضی کند تا پاک و پاکیزه از منزل درآید، بلکه تمام علایق خود را جمع آوری نموده، شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا به تمام قلب رو به خدای خود کند، همچنین فرض کند که دیگر بر نمی‌گردد.

پس بِنَاءَ عَلٰی هَذَا باید وصیت تام و تمامی بکند به اطلاع اشخاص خیر و دانا تا بیان کنند که کیفیت وصیت باید چگونه باشد، کار را بروسی تنگ نگیرد، بلکه به نحو توسعه در امر ثلث خود وصیت کند که مسلمانان بعد از فوت او در حرج نیفتند و مَعْدَلِكِ اهل و عیالش را به کفیل حقیقی واگذارد

فَاِنَّهُ خَيْرٌ مَّعِيْنٍ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ .

الحاصل کاری کند که اگر برنگردد هیچ جزئی از جزئیات کار او معوق نماند، بلکه دائماً باید چتین باشد شخصی که اطلاع تام به وقت مردن خود ندارد.

الثالث اینکه اسباب مشغله قلبی در سفر برای خود فراهم نیاورد، تا او را در حرکات و سکناتش که باید به یاد محبوب خود باشد باز دارد چه از قبیل عیال و اولاد باشد یا رفیق ناملایم الطبع باشد یا مال التجاره باشد یا غیر آن مقصود اینست که خودش به دست خود اسبابی فراهم

آن را متحمل می‌شود چونکه خود طلبیده با اینکه لئیم است و عاجز فَكَيْفَ ظَنُّكَ بِأَقْدَارِ الْقَادِرِينَ وَ أَكْرَمِ الْأَكْرَمِينَ (۶۶) حاشا و کلاً از کرم او که کمتر از عرب بادیه نشین باشد نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الظَّنِّ بِالْخَالِقِ (۶۷)

و صدق این مقاله بر کسی واضح است که میان اعراب

بادیه نشین گردیده و دیده باشد .

الخامس این که باید خوش خلق باشد و تواضع بورزد از رفیق و مکاری و غیره کوچکی بنماید ، و از لغو و فحش و درشتگویی و ناملائم درحذر باشد نه حسن خلق تنها آنست که اذیتش به کسی نرسد بلکه از جمله اخلاق حسنه آنست که از غیر تحمل اذیت بنماید بل نه تنها متحمل شود بلکه در ازای او خَفَضَ جَنَاحٌ * کُفِدَ إِلَى ذَٰلِكَ يُشِيرُ قَوْلُهُ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ که حاصل آن اینکه رضایت خود را در جفای مخلوق پنهان کرده ام هر که در صد رضاجوئی از ما است باید ایذاء غیر را متحمل شود .

السادس اینکه نه تنها قصد حج کند و بس بلکه در این ضمن باید چندین عبادت را قاصد باشد که یکی از آنها حج است از قبیل زیارت قبور مطهره شهداء و اولیاء و سعی در حواجی مؤمنین و تعلیم و تعلّم احکام دینیّه و ترویج مذهب خفص جناح: خواهانند بال که کنایه از تواضع و فروتنی است .

اثنا عشریه و تعظیم شعائر اللّٰه و امر به معروف و نهی از منکر و غیر ذلك .

السابع اسباب تجمع و تکبر برای خود فراهم نیاورد، بل شکسته دل و غبار آلوده رو به حریم الهی رود همچنانکه در مناسک هم اشاره به آن شده، در باب إحرام .

الثامن اینکه از خانه خود حرکت نکند مگر اینکه نفس خودش را در هرچه با خودش برداشته با جمیع رفقای خود و اهل خانه و هرچه تعلق به او دارد امانتاً به خالق خود جل شأنه بسپارد، با کمال اطمینان دل از خانه بیرون رود

فَإِنَّهُ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ نِعْمَ الْحَفِيظُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ نِعْمَ الْعَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ (۶۸)

آدابی دیگر هم دارد آن را در مناسک نوشته اند بلی اهتمام تام به صدقه دادن داشته باشد به این معنی که صحت خود را بخرد از خالق خود به این وجه صدقه .

التاسع اینکه اعتمادش به کیسه خود و قوه و جوانی خود نباشد، بلکه در همه حال بالنسبه به همه چیز بایسد اعتماد او به صاحب بیت باشد . مقدمات پیش از اینهاست لیکن غرض تطویل در رساله نویسی نیست (در خانه اگر کس است، يك حرف بس است .)

باید تأمل کند و بداند که این سفر جسمانی الی اللّٰه

است و يك سفر ديگري هم روحانی الی اللّٰه هم باید بکنند به دنیا نیامده برای خوردن و آشامیدن ، بلکه خلق شده از برای معرفت و تکمیل نفس آنهم سفر ديگريست کما اینکه در این سفر حج زاد و راحله و همسفر و امیر حاج و دلیل و خدام و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگ است و به منزل نخواهد رسید، بل به هلاکت خواهد افتاد در آن سفر هم بعینه به اینها محتاج است و الا قدم از قدم نخواهد برداشت، و اگر بدون اینها خیال کرده راه برود قطعاً رو به ترکستان است کعبه حقیقی نیست، اما راحله او در ایسن سفر بدن اوست باید به نحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند، و نه چنان سیرش بکند که جلو او را نتواند بگیرد و یاغی و طافی شود نه چنان گرسنگی به آن بدهد که ضعف بر او مستولی شود و از کار عبادت بازماند خَيْرًا لِّمُورٍ اَوْ سَطُّهَا افراط و تفریط آن مذموم است .

اما زاد او اعمال خارجیّه اوست که تعبیر از آن به تقوی می شود از فعل واجبات و ترك محرمات و مکروهات و ایتیان* به مستحبات و اصل معنی تقوی پرهیز است که اول درجه آن پرهیز از محرمات است و آخر درجه آن پرهیز از مَاسِوَى اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ* وَ بَيْنَهُمَا مَتَوَسِّطَاتٌ* فَحَاصِلُ الْكَلَامِ ایتیان: بجا آوردن .

ماسوی اللّٰه جَلَّ جَلَالُهُ: آنچه که غیر خدای جلیل است .

بینهما متوسّطات: و بین این دو، درجات دیگری هم هست .

اینکه هر يك از ترك محرمات و اتیان به واجبات به منزلهٔ
 زاد است که هر يك را در منازل اخرویه احتیاج افتد بدرجات
 الحاحه که اگر همراه خود نیاورده باشی مبتلا خواهی بود
 نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْبَلَوَى الْعَظِيمَةِ. (۶۹)

و اما همسفر، مؤمنین هستند که به همت همدیگر و
 اتحاد قلوب شخص این منازل بعیده را طیران خواهد نمود
 وَ إِلَيْهِ يُشِيرُ قَوْلُهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى). (۷۰)
 و لَعَلَّ بدون اجتماع کار انجام نگیرد و شاید از این جهت
 رهبانیت در این امت منع شده باشد.

استاد ما رضوان الله علیه می فرمود: خیلی کار
 از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد بر نمی آید اهتمام
 تامی در این مطلب داشت همینطورهاست همهٔ مفاصل،
 زیر سر اختلاف قلوب است که شرح آن به طول انجامد شاید
 اگر موفق شدم اشاره کنم که همسفر و رفیق چه در حضر و چه
 در سفر باید به چه نحو باشد و تو با او به چه نحو باید
 سلوك کنی.

و اما امیر حاج در این سفرنامهٔ طاهرین سلام الله
 علیهم اجمعین هستند که باید سایهٔ بلند پایهٔ آن بزرگواران
 بر سر تو باشد و متمسك به حَبْلِ الْمَتِينِ* و لای آنها باشی
 حبل المتین: ریسمان محکم.

به کمال التجاء به آن خانواده، عصمت و طهارت تا بتوانی چند قدمی راه بروی و الا شیاطین جن و انس در قدم اول تو را خواهند ربود مثل چاییدن و غارت کردن عرب بدوی حجاج را بی امیر حجاج کما هو واضح^{*} خصوصاً هرچه به حرم نزدیک شود بلی اگر خود را به حرم زسانید دیگر ایمن است از هر خوف «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (۷۱) اما هیئات کسه بتوانند سرخودی به آن جا رسد، این نخواهد شد، واللّٰه العالم.

و اما دلیل این راه اگرچه ائمه طاهرین سلام اللّٰه علیهم ادلاء علی اللّٰه هستند و دلیلند لکنه معذک ماها از آن پستی تربیت و منزلت که داریم از آن بزرگواران هم اخذ فیوضات بلا واسطه نمی توانیم بکنیم محتاجیم در دلالات جزئیه و مفصله به علماء آحرت و اهل تقوی تا به یمن قدم ایشان و به تعلیم آنها درک فیوضات بنمائیم که بی وساطت آنها درک فیض در کمال عُسرت و تعذُّر است و لذا محتاج به علماء هستیم پیش خود کار درست نمی شود.

باری چون به میقات رسید لباس خود را در آورد در ظاهر و ثوب احرام بیوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را حلیت: حلال و پاکیزه بودن

ادلاء علی اللّٰه: راهنمایان سوی خداوند.

و پوشیده ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد که همچنانکه درد نیاخدای خود شرابغیر ثوب زی خود و عادت خود غبار آلوده سربرهنه و پا برهنه ملاقات میکند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمال خدای خود را بکمال ذل و انکسار و عریان، و در حال تنظیف باید قصدش تنظیف روح باشد از شرك معاصی و به قصد احرام هم عقد توبه صحیح ببندد یعنی حرام کند بر خود به عزم و اراده، صافه کل چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه، معظمه پیرامون معاصی نگردد، و در حین لَبَّيْكَ گفتن باید ملتفت باشد که این اجابت ندائیت که به این متوجه شده.

اولاً قاصد باشد که قبول کردم کل طاعتی که از برای خداوند متعال است.

و ثانیاً مردد باشد که این عمل از این قبول خواهد شد یا نه، قضیه سید الساجدین سلام الله علیه را به نظر بیاورد که در احرام نمی توانستند لَبَّيْكَ بگویند و غش می کردند از راحله خود می افتادند، سؤال می شد جواب می فرمودند می ترسم خدای من بفرماید لالَبَّيْكَ و هم به نظر بیاورد از این کیفیت یوم محشر را که تمام مردم به این شکل از قبر خود بیرون می آیند عوراند* و سربرهنه و ازدحام آورنده بعضی در عوراند: عریان و برهنه اند.

زمرهٔ مقتولین و برخی در نمرهٔ مردودین، بعضی متنعم بعضی معذب، بعضی متحیر در امر، بعد از آن که جمیعاً در ورطهٔ اولی متردد بودند چون داخل حرم شود باید حالش حال رجاء و امن باشد، از سخط و غضب الهی مثل حال مقصری که به بستخانه رسیده باشد به مفاد آیهٔ شریفه: *وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا* (۷۲) جای زیادی رجاء و امیدواری همین جاست چه اینکه شرف بیت عظیم و صاحب آن براجی خود کریم، جا دارد توسعهٔ رحمت زیرا که تو در آنجا میهمان خاص اکرم الاکرمین هستی پی بهانه می‌گشت که تو را یکمرتبه در عمرت به خانهٔ خود دعوت کرده باشد، اگرچه همیشه میهمان او بوده‌ای حالا میسر شده حاشا و کلاً از کرم او که هرچه خواهش داشته باشی و از او هم برآید مضایقه داشته باشد، *مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهٖ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ* (۷۳) این چنین گمانی را به بعضی از اسخیا، عرب نباید برد *فَضْلًا عَنِ الْجَوَادِ الْمُطْلَقِ* (۷۴) دیگر حالا تو نتوانی بیاوری یا بیاوری نتوانی نگهداری یا از اصل ندانی چه باید بجواهی یا کاری کنی به دست خود که مقتضی بذل به تو نباشد تقصیر کسی نیست گدائی با کاهلی نمی‌سازد، بلی عیب در اینجا است که غالب مردم که مشرف به مکه شدند اعظم همشان اینست که زود صورت این اعمال را از سر واکنند علی سبیل بستخانه: محلی که در آنجا بست نشیند.

الِاسْتِعْجَالِ* آنوقت آسوده در فکر خرید خود باشند اما حواس به قدر ذره پیش معنی این اعمال باشد نه با این که همه حواس میهمان باید پیش میزبان باشد و چشمش بدست او و حرکات و سکناش به میسل او، حتی روزه مندوب* بی اذن او مذموم است، چه جای اینکه در خانه او هتک عرض او را بکنی، و هتک عرض سلطان السلاطین اشتغال به مناهی اوست، کدام حاجی از حجاج متعارفه که وارد حرم الهی شود درآید و اقلأ صد معصیت از او سرزنند از دروغ و غیبت و اذیت به غیر و سخن چینی و تعطیل حق غیر و فحش به عکام* و حمله دار و غیره که ورقه گنجایش تفصیل آنها را ندارد واللّه اعلم.

چون شروع به طواف نماید باید هیبت عظمت و خوف و خشیت و رجاء عفو و رحمت شراشر* وجود او را بگیرد اگر جوارح خارجی نلرزد اقلأ دلش بلرزد، مثل آن ملائکه که حول عرش دائماً باین نحو طواف می کنند اگر بخواهد متشبه به آنها باشد چنان که در اخبار است و باید ملتفت باشد که طواف منحصر به طواف جسمانی نیست بلکه يك طواف دیگری هم هست که اصل طواف حقیقی اوست و آن را طواف قلبش علی سبیل الاستعجال: با عجله. مندوب: مستحب. عکام: چاروادار. شراشر: سرتاسر.

گویند به ذکر ربّ البیت و اصلیل بودن آن برای اینست که اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده اند که انسان از اینها پی به آنها ببرد چنانکه مضمون روایت است و ایضاً باید بداند که همچنانکه بی قطع علاقه از اشغال دنیویه و زن و فرزند و غیره نمی شود به این خانه آمد آن کعبه حقیقی هم چنانست که عمده حجب علقه است و در بوسیدن حجر و ملصق به مستجار* و استلام حطیم* و دامن کعبه را گرفتن باید حال او حال مقصری باشد که از اذیت و داغ و کشتن فرار کرده به خود آن بزرگ ملتجی شده که او از تقصیراتش بگذرد ، این است که گاهی دست و پایش را می بوسد گاهی دامن او را می گیرد ، گاهی خود را به او می چسباند ، گاهی مثل سگ تبصّبص* می کند ، گاهی گریه می کند ، گاهی او را به اعز* اشخاص پیش او قسم می دهد ، گاهی تضرع می نماید که بلکه او را از این مهلکه نجات دهد ، خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر از او ملجأ و پناهی نیست ، ببین تا فرمان استخلاص نگرفته از خدمت او برمی گردد؟ لا و ربّ الکعبه* در امورات دنیویه انسان چنین است ، و اما بالنسبه به عذاب اخروی چون نسبه است هیچ در فکر این مستحارّه محلی است در کنار کعبه معظمه احتلام: بوسیدن و دست مالیدن . حطیم: محلی است در کنار کعبه تبصص: دم چسبیدن و تعلق کردن . اعز: عزیزترین . لا ورب الکعبه: نه ، بخدای کعبه سوگند .

مطالب نیست ، حجاج دروغی قدری می‌دوند دور کعبه بعد می‌روند به تماشای سنگ‌ها و بازارها و دیوارها .

باری چون به سعی آید باید سعیش این باشد که این سعی را به منزله تردد در در خانه سلطان قرار دهد به رجاء عطا و بخشش و اما در عرفات از این ازدحام خلق و بلند کردن صداهاى خودشان به انواع تضرع و زاری و التماس به اختلاف زبان‌ها و افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان و نظر به شفاعت او داشتن حکایت محشر را یاد آورد، اینجا کمال تضرع و الحاح* را بکند تا آنجا مبتلا نشود و بسیار ظن قوی داشته باشد بر حصول مراد آتش زیرا که روز شریف موقوف* عظیم و نفوس مجتمع و قلوب به سوی الهی منقطع* و دستهای اولیاء و غیرهم به سوی او جَلَّ شَأْنُهُ بلند شده و گردن‌ها بسوی او کشیده شده چشمها از خوف او گریان و بندها از ترس او لرزان و روز ، روز احسان، و ابدال و اوتاد در محضر حاضر، بنای سلطان بر بخشش و انعام و همچنین روز خلعت پوشی صدر اعظم دولت عَلِيَّه* عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ. در چنین روزی استبعاد ندارد حصول فیض به اعلا مدارجہ بالنسبه به کافه ناس و خلائق. آیا گمان به خالق خود داری الحاح: اصرار و پافشاری در حاجت خواستن. موقوف: روز قیامت. منقطع: بریده (متوجه). دولت علیه: دولت برتر و والا مقام.

که سعی تو را ضایع گرداند ، با اینکه منقطع شده ای از اهل و اولاد و وطن آیا رحم نمی کند غربت تو را مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِهِ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِهِ (۷۵) و از اینجاست در حدیث وارد شده مِنْ أَعْظَمِ الذُّنُوبِ أَنْ يَحْضُرَ الْعَرَفَاتِ وَيُظَنَّ أَنَّهُ لَا يُغْفَرُ لَهُ (اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا) (۷۶) چون از عرفات کوچ کند رو به حرم آید از این اذن ثانوی به دخول حرم تَقَالُّ* زند به قبولی حَجَّش و قُرْبَش* به خدای خود و مأمون بودن او از عذاب الهی . چون به منی رسد رَمِي جِمَار* کند ملتفت باشد که روح این عمل در باطن دور کردن شیطان است فَإِنْ كَانَ كَالْحَلِيلِ فَكَأَلْحَلِيلٍ وَ الْآفَلَا . (۷۷)

باری چون حرم را وداع کند، باید در کمال تضرع و مُشَوِّش الحال باشد که هر کس او را ببیند ملتفت شود که این شخص عزیزی را گذاشته و می رود ، مثل گذاشتن ابراهیم اسماعیل علیهما السلام و هاجر را. بنای او بر این باشد که اول زمان تَمَكُّن باز عود* به این مکان شریف بنماید و بایست ملتفت میزبان باشد در همه حال مبادا به بی ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته باشد ، این میهمان ابد الآباد به خانه او قدم گذارد اگرچه این میزبان جَلَّ تَقَالُّ : فال زدن . فرش نزدیکش . عود : بازگشت .

رمی جمار : پرتاب کردن سنگ در حج .

جَلَّالُهُ سَرِيعُ الرِّضَا سَت لِيَكُن مِرَاعَاتِ اَدَبٍ مَهْمَا امْكُن بَايِدُ اَز اَيْنِ طَرَفٍ بَشُوْد ، اِكْر بَتَوَانِدُ حَتِي الْمَقْدُوْر اَنْ بُقْعَه هَائِي * كِه رَسُوْلُ خُدَا صَلِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَمُ عِبَادَتِ كَرْدَه دَر اَنْهِيَا مِثْلِ كُوْهِيَايِ مَكَّهٔ مَعْظَمَه بَه قَصْدِ تَشْرُفِ اَز مَحَلِّ اَقْدَامِ مَبَارَكِه نَه بَه قَصْدِ تَمَاشَا وَ تَفَرُّجِ حَاضِرْ كَرْدِدْ ، وَ بَلَكِه بَقَصْدِ قَرَبِتِ مَطْلَقَه دُو رَكَعَتِ دَر اَنْجَا هَا نَمَازِ بَخُوَانِدْ ، بَلَكِه اِكْر مُمْكِنُ بَاشَدِ قَدْرِي دَر اَنْجَا هَا زِيَادَه اَز مَتَعَارِفِ تَوْقِفِ كِنْدِ ، وَ اِكْر حَجِّ اَوَّلِي اَوْسَت ، اَلْبَيْتَه دَاخِلِ خَانَهٔ كَعْبَه شَدِن رَا تَرْكِ نَكْنِدْ بَسَا اَنْ اَدَابِ مَأْثُوْرَه دَر شَرَعِ مَطْهَرِ كِه دَر كَتَبِ مَسْطُوْر اَسْت .

بقعهها : مكانها و جاهای زیارتی .

دفتر دوم :

شامل چهار بخش در افسانه‌های پارسی حقایق

جهت تنبّه سالک

در صفات علمای رَحْمَه

باری شمه ای! از صفات علماء آخرت که مقابل علماء سوء هستند و اهل دنیا، ذکر می شود تا هرکسی خود را مربی و اهل علم آخرت نداند و آن چند چیز است:

الاول اینکه باید زاهد در دنیا باشد، معنای زهد رفع علقه* قلبیه است که لازمه آن رفع علاقه ظاهریه افتساده است زیرا که اقل مراتب علم، علم به حقارت دنیا است و کدورت آن و فناء آن و علم به جلالت آخرت است و صفای آن و بقای آن و همچنین باید فهمیده باشد که دنیا و آخرت ضَرَّتَانُ هستند، جمعشان نشاید، پس اگر مطلب اولی را نفهمیده باشد و اَحْمَقَاهِ عَالِمِ یعنی چه، و اگر بزرگی ثانی را علقه: علاقه، دل بستگی. ضَرَّتَان: زن شوهر، هوو.

نفهمیده و اعتقاد ندارد، و اکفراه* و اگر جمع نشدن این دو را
 نفهمیده ایضاً و از ندقتاه* و اگر همه را فهمیده، اعتقاد هم
 دارد، لیکن از عهدۀ نفس خود بر نمی آید، فَبِهِوَ أَسِيرُ الشَّهْوَةِ
 وَمِثْلُ هَذِهِ النَّفُوسِ غَيْرُ قَائِلَةٍ مِنْ أَنْ تُعَدَّ فِي دَرَجَةِ
 الْعُلَمَاءِ (۷۸)

شاعر عرب فرموده:

وَرَاعَى الشَّأَةَ يَحْمِي الذَّئِبَ عَنْهَا

فَكَيْفَ إِذَا الرَّعَاءُ لَهَا ذِيَابٌ (۷۹)

باری علامت بودن این ملکه شریفه در قلب: اولاً اجتناب
 از علوم دنیویه است، مگر به مقدار توقف علم اخروی بر آنها -
 و ثانیاً گریزان بودن از امراء و حکام است، لِأَسِيمَا
 السَّلَاطِينِ نباید با آنها مخالطه داشته باشد، به جهت
 توسل به مال یا جاه -

بلی، اگر بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ مِنْ دُونِ اشْتِبَاهٍ* این خلطه را
 انداخته باشد با آنها برای اقامۀ نظام نوع و اِعْلَاءُ کلمه شرع
 مبین و قلع و قمع مُبْدِعِينَ* و امر به معروف و نهی از منکر
 همچنانکه بعضی از اصحاب ائمه هدی سلام الله علیهم
 و اکفراه: چقدر بکفر نزدیک است، و از ندقتاه: چقدر به سیدینی نزدیک است.

من دون اشتباه: بدون اشتباه. خلطه: آمیزش.

اعلاء: بلند کردن، برتر نمودن.

مبدعین: بدعت گزاران، نوآوران در دین.

بوده اند ، این بهترین اعمال است .

لیکن برای کسی که از خودش مطمئن باشد که آنها در روی تصرفشان مؤثر نخواهد بود ، اخبار هم شهادت می دهد بر این به اَعْلَى صَوْتِهَا* و مشی بزرگان هم بر این بوده .

الثالث اینکه باید فعل او موافق قولش باشد چه اینکه از صادق آل محمد سلام الله علیه روایت شده در تفسیر آیه شریفه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُشِعُوا لِلَّهِ يُعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَمَنْ لَمْ يَصْدَقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ** (۸۰)

الرابع اینکه باید از فتوی دادن فرار داشته باشد ، مثل فرار او از شیر و افعی .

در روایت است کسی که وارد بر مسجد نبی صلی الله علیه و آله و سلم می شد ، جمعی از صحابه نشسته بودند چیزی از احکام سؤال می کرد همه آنها منتظر بودند که دیگری جواب دهد **خَوْفًا عَنِ الْوُقُوعِ فِي الْخِلَافِ** (۸۱) اینجا وجه تأمل خیلی است .

باری و همچنین باید از مجادله و مناظره در مجالس و محافل اجتناب کند زیرا که مصدر فتنه و خباثت اوست ، شاهد وی در اخبار بسیار است .

به اعلی صوتها: به بلندترین صدایش

الخامس اینکه باید شکسته و حزین* و ساکت و سر پائین باشد و آثار خوف و خشیت و خضوع و خشوع در وی نمایان باشد، که هر که او را ببیند متذکر به الوهیت* گردد، سیمای او دلالت بر علم او بکند، شاهد بر مدعا رواست حضرت امیر سلام الله علیه است، درباره علم که فرموده: **إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ** (۸۲) تا آخر حدیث که طولانی است، **فَعَلَيْكَ بِالتَّأَمُّلِ فِيهَا لِيَنْفَعَكَ إِِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى** (۸۳) و همچنین اخبار دیگر بسیار هست.

السادس اینکه باید اهتمام او به علم باطن و مراقبه، قلب و شناختن طریق سلوک اخروی پیش از همه کار باشد، زیرا که علوم دو قسمند: يك قسم از آن کتابی است و در کتب عنوان شده و قسم دیگر آن نوشتنی نیست و هر کس هم در آن چیزی نوشته ولیکن اصل آن را به دست نداده، اگر حقیقتاً معرفتی داشته از قبیل تشریف بوده فی الجمله اشاره کرده **وَالْأَعْلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ*** آن نحو مطالب بیان لفظی ندارد و پر واضح است که فیوضات غیبیه از قسم آخر خواهد بود و معارف حقه از آن منکشف* خواهد شد و اصل انسانیت از آن حاصل و شخص انسان از این نحو از علم کامل خواهد شد، **اللَّهُمَّ** حزین: غمگین، الوهیت: مقام و منزلت خداوندی.

علی ما هو علیه: بطور واقعی. منکشف: روشن، آشکار.

أَرْزُقْنَا .

السابع اینکه باید تحصیل قوه ای در فهم اخبار کرده باشد حتی اینکه اعتمادش در مطالب بر آن چیزی باشد که میان خود و خدا، خودش فهمیده باشد از آیات و اخبار نه اینکه تکیه گاهش سَمَاع* از غیر باشد تقلیداً یا کتب غیر باشد زیرا که نه کلام غیر حجّیت* دارد، نه فعل غیر، ضُرُورَةٌ أَنَّهُ لَا عِبْرَةَ بِكَلَامٍ غَيْرٍ مِّنْ عَصْمَةِ اللَّهِ عَنِ الزَّلَلِ وَ لَعَلَّ إِلَى جُمْلَةٍ مَا ذَكَرَ أَشَارَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ تِلَاوَتِهِ قَوْلَهُ تَعَالَى:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ بَعْدَ مَا سُئِلَ عَنْ هَذَا الشَّرْحِ بِقَوْلِهِ التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نَزْوِهِ. (۸۴)

فَإِنْ قُلْتَ تَوْهَمَ كَمَا ابْنَاهَا رَامِيْنُوسِي عَامِلٌ نَيْسْتِي قُلْتَ نَعَمْ، حَقٌّ وَ صِدْقٌ. (۸۵)

آئین تقوی دانسته ام من

اما چه چاره با بخت گمراه

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شَرِّ النَّفْسِ وَ جَمَامِهَا وَ وَقَفْنَا لَهَا فِيهِ خَيْرَهَا وَ صَلَاحُهَا. (۸۶)

چه اینکه حق تلخ و دوام بر آن تلخ تر و طریق تحصیل آن صعب* و دریافتن آن صعب تر و طبیعت مایل به سوی سماع: شنیدن حجیت: حجت بودن، دلیل سی اشکال، صعب: سخت، مشکل

اسهل* و آنچه که ملائم* خودش است و بدن نازپرورد
مشهور است که :

نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد

باری از اینجا وصف علماء سوء به قرینهء مقابله واضح گردید
و همچنین احوالات آنهائی که اسمشان را مرشد و مربی
گذاشته اند فی الجمله معلوم گردید وَ نَزِيدُ تَوْضِيحًا* حال
طایفهء اخیره را که عِنْدَ الْحَاجَةِ* بکار آید انشاء الله تعالی .

اسهل : آسانتر . ملائم : سازگار .

نزید توضیحاً : بجهت توضیح اضافه میکنیم .

عند الحاجة : بوقت حاجت و نیاز .

در اَضَافِ مَغْرُورِينَ

فَنَقُولُ اعْلَمُ أَنَّ فِرْقَ الْمُغْتَرِّينَ كُلَّهَا غَيْرَ مَحْصُورَةٍ. (۸۷) و

جبهات غرور هم مختلف و معنی غرور اشتباهکاری نفس است
به درآوردن آن امر را به صورت خیر و حال آنکه واقع آن شر
است و داعی بر آن هوی پس اشخاصی که شغلشان از این
قسم است متشنت هستند .

بعض از مغرورین کفارند که نقد دنیوی را به نسیسه
اخروی نفروشنند از قَلَّتْ* اعتمادی که به خدا و رسول دارند
زیرا که اگر ایمان به خدا بوده نه چنین بود بدلیل اینکه قول
مَلَّتْ: کمی .

هر صاحب صنعتی را که شخص بالنسبه به او جاهل است مسموع می‌دارند عقلاً و عمل به قول انبیاء نشده حقیقتاً و بعضی از تعبیرات کاذبه و همیه* هم پیش خودشان دارند و آن اینست که می‌بینند ابتلاء، مؤمنین را تَارَةً لِلْفَقْرِ وَ اٰخِرَىٰ (۱۸۸) از جهت دیگر در امور دنیویه و می‌بینند حسن حال دنیوی خودشان را از اینجا مفرور می‌شوند که اگر مؤمن را قدری و حظی* پیش خداوند عالم بود چنین نبود. و اگر خدا ما را دوست نمی‌داشت، آنقدر نعمت و احسان به ما روا نمی‌داشت، پس باید در آخرت هم چنین باشد كَذَّبَ وَاللّٰهِ الْعَظِيْمِ* .

چسه اینکه نعمت دنیوی دلیل بر تقرب نیست از فراعنه* سابقه معلوم شده جَسَّاءٌ، بَلْ نَعْمَتٌ دُنْيَوِيٍّ مُّهِلِكَ اسْتِ و مُّبِعِدٌ عَنِ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ (۱۸۹)

و از اینجا است که آن اطباء نفوس پرهیز دادند اولیاء خود را از التذاذات* دنیویه، همچنانکه پدر مهربان طفل عزیز خود را پرهیز دهد در حین مرض از اطعمه لذیذه به جهت تحصیل صحت او حُبَّاً لِلْوَلَدِ (۱۹۰)

پس اگر کسی که دو بنده داشته باشد یکی را به حال

کاذبه و اهمه دروغس که با گمان همراه است. حظی بهره‌ای، صسی کذب والله العظیم: خدای بزرگ سوگند دروغ گهنه است.

فراعنه: فرعون‌ها، مسکریں هر زمان. التذاذات: لذت بری‌ها

خود واگذارد و مهمل ، دیگری را متعرض شود به انسوا ع
 ریاضات* و امورات شاقه به جهت تحصیل صحت او از امراض
 و رفع معایب او این دلیل بر محبت مولی است .
 لِلْآخِرِ فَقَطُّ دُونَ الْعَكْسِ وَ قَدْ كَانَ السَّلْفُ يَحْزَنُونَ
 مِنْ اِقْبَالِ الدُّنْيَا وَ يَقُولُونَ ذَنْبٌ عَجَلْتُ عَقُوبَتَهُ وَ يَفْرَحُونَ
 بِاَذْبَارِهَا وَ يَقُولُونَ مَرْحَبًا بِشُعَارِ الصَّالِحِينَ وَ الْمَغْرُورِ عَلَى الْعَكْسِ
 بِيْظَنِّ الْاَوَّلِ كَرَامَةً وَ الثَّانِي اِهَانَةً وَ اِلَيْهِ يُشِيرُ قَوْلُهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ :
 اَيْحَسِبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَ بَنِينَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي
 الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
 فَتَحْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ اَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى اِذَا فَرِحُوا بِمَا اَوْتُوا اَخَذْنَاهُمْ
 بَغْتَةً فَاِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ . (۹۱)

و بعضی از مغرورین فسقه* از اهل حقند تارة از
 جهت حلم الهی و عفو او و فضلش و اُخری از جهت مدحی
 که در رجاء وارد شده و بعضی از آنها به جهت نسبی که
 دارد مثل ذریه علویه سلام الله علیه همین قدر که سید است ،
 مغرور به سیادت است بیچاره دیگر نمی داند ، که اگر مسئله
 رجاء است ، رجاء بی عمل غلط محض است ، زیرا که اگر
 فقط رجاء کافی بود حضرات علیهم السلام ابدان مقدسه
 خود شان را اینقدر به تعب و مشقت نمی انداختند و در
 ریاضات : ریاضت ها ، کارهای همراه با مشق .
 فسقه : فاسقان ، سارقان .

عمل نمی‌کوشیدند و استراحت را بر خود حرام نمی‌کردند و شب و روز هی تضرع و زاری و اِبتهال* نمی‌نمودند.

تو به پیغمبر چه می‌مانی بگو

شیر را بچه همی مانند بدو

و مخفی نماند که اقوال انبیاء و ائمه هدی علیهم‌السلام قابل تأویل هست ولیکن افعال ایشان تأویل بردار نیست، فَافْتَهُمْ وَاعْتَنِمُ (۹۲) باری و اگر باعث غرور او صرف نسب است إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (۹۳)

و ایضاً می‌فرماید:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۹۴) کسی که گمان کند خلاصی خود را به سبب خلاصی پدرش مثل کسیست که گمان کند سیری خود را بواسطه غذا خوردن پسرش یا پدرش یا عالم شدن خود را بواسطه درس خواندن پدرش، هیبهات، هیبهات، بلکه تقوی واجب عینی* است بر هر مکلفی بخصوصه وَلَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ بَلْ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (۹۵) شفاعت نیست مگر با حصول شرایط آن، وَلَا يَشْفَعُونَ

إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى (۹۶)

ابتهال: گریه و زاری.

واجب عینی: کاری که بر همه واجب است.

و بعض از مغرورین علماء اعلامند ، و غرور اینها تبارۀ
 مِنْ حَيْثُ عِلْمٌ* است و أُخْرَى مِنْ حَيْثُ عَمَلٌ ، أَمَّا الْمُغْتَرُونَ
 مِنَ الْجَهَةِ الْأُولَى فَيَفْرَقُ^(۹۷) فرقه ای هستند که اکتفا به چند
 کلمه ای از کلام جدال که در مجالس و محافل بکار آید کرده اند
 و از عقاید حقه یا از مطالب مرتبطه به فقه و عمل بهره ندارند،
 اینها مثل خیطی* مانند که در هوا آویزان شده باشد بهر
 طرف باد او را حرکت دهد رو به آن طرف برود، و احوال
 اینها معلوم است و فرقه^۲ دیگر هستند، اکتفا کرده اند ببعضی
 از علوم ادبیه به خیال اینکه این از مقدمات علوم شرعیه است،
 عمر خود را فانی در این کار کرده و حال آنکه از چیزی که برای
 آن خلق شده از معارف و غیره ذره ای بهره ندارد و فرقه^۳
 دیگر عمری تلف کرده در فقه تنها یا با مقدمات آن که اصول
 فقه باشد و هنوز ملتفت نشده که فقه مقدمه^۴ عمل است و عمل
 مقدمه^۵ تهذیب اخلاق است، و اخلاق مقدمه^۶ توحید است،
 و این بیچاره در مقدمه^۷ اولی گیر کرده، تا آخر عمر خود
 هنوز چند مقدمه می ماند تا به نتیجه برسد، انشاء الله تعالی
 در عالم برزخ و الامجالی دیگر نیست و طایفه ای اکتفا به اینها
 نکرده تعمق کرده در جمیع علوم الا اینکه قوه^۸ عملیه را مهمل

من حیث علم : از روی آگاهی و دانش.

خیطی : یک نخ.

گذاشته و اعراض* کرده از تزکیه نفس خود از رذائل خلقیه و بعضی هم عمل درواضحات اخلاق و سمعیه* آن کرده اند. و اما در مکنونات قلبیه و امورات غامضه* خفیه* چندان دقتی نکرده چنین شخصی تکبر می‌کند اسم آن را اعزاز دین می‌گذارد و ریا می‌کند اسم آن را ارشاد جاهلین می‌گذارد. و همچنین کُلُّ هَذَا تَعَزِيزٌ لِنَفْسِهِ وَاللَّهُ تَعَالَى مُطَّلِعٌ عَلٰی سَرَیْرَتِهِ لَا سِیْمَا بَعْضِهِمْ اِنَّهُ یَخُوْضُ فِیْ اَمْوَالِ الْیَتَامٰی وَ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسٰکِیْنِ وَ یَصْرِفُهَا فِیْ شَهْوَاتِهِ وَ فِیْمَنْ یَخْتَلِفُ اِلَیْهِ مِنْ الْاَنْصَارِ وَ الْمُرِیْدِیْنَ ظَنًّا مِنْهُ اِنَّهُ یَسْتَحِقُّ بِذٰلِكَ جَزِیْلَ الْاَجْرِ وَ الْمَثُوْبَةِ بِاِعَانَةِ الْفُقَرَاءِ وَ تَخْلِیصِ الْاَغْنِیَاءِ عَنِ اشْتِغَالِ الذِّمَّةِ بِالْحَقُوْقِ الْوٰجِبَةِ وَ تَرْوِیْحِ الْعِلْمِ بِاِعَانَةِ الطَّلِبَةِ وَاللَّهُ الْعَالِمُ بِالضَّمٰئِرِ . (۹۸)

باری فرقه دیگر و عاظ هستند، متکلمند در شرایف ملکات و مرغبنند مردم را در فضایل صفات و مَحَدَّرند از ذمائم و آفات و حال آنکه خود آن مسکین پر است از رذائل و خالیست از فضائل، گمان کرده محض قول و عارف شدن بر اصطلاحات و فهمیدن معنی الفاظ و عبارات او را داخل در سالکین الی الله می‌کند، یا حرف اصلاح خلق و هدایتشان

اعراض: رو گرداندن. سمعیه: شنیدنی.

غامضه خفیه: مشکل و پنهان.

به سوی حق او را مستحق جزای رب العالمین می نماید .

خبر ندارد از حسرت روز قیامت و واقع شدن او بسر
تأسف و ندامت نخوانده آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَمْ تَقُولُوا مَا لَمْ تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَمْ تَفْعَلُونَ»** (۹۹)
را و به سمع مبارك وی نرسیده خطاب الهی **جَلَّ شَأْنُهُ عِظَ
نَفْسِكَ ثُمَّ عِظِ النَّاسَ وَالْإِنْسَانَ مِنِّي** . (۱۰۰)

و همچنین آن را که فرمود **مَا حَصَلَ شَيْءٌ** * اینکه به فلان
بگو چون عامل به این کتابی که نوشته ای نیستی **قَدْ مَلَأْتِ
الْخَائِفِينَ كُفْرًا وَنِفَاقًا** (۱۰۱) یا تنها نفاقاً دارد باری آ
جهل و غرور چیزی نیست، لاسیما بعضی که صنعت ترکیب
کلمات دارند در تشبیهات و استعارات و تزیین الفاظ
استادند از برای تکثیر رغبت مردم و تحصیل مریدین از عوام
کالانعام* و به جهت این مطلب می زنند اخبار و آیات را
بعضی به بعضی و مداخله می دهند کلمات خارجه از قوانین
شرع و عقل را باک ندارند از نقل دروغ و حکایات عجیبه و
غریبه **حِرْصًا فِيهِ مِنْ حُصُولِ وَقَعِ كَلِمَاتِهِ وَ مَقَالَتِهِ فِي الصُّدُورِ** (۱۰۲)
و نقل شبیهاتی را می کنند که جایز نیست نقل آنها،
و از اذهان نمی توانند به آسانی رفع کنند، و غرور عوام را زیاد
می کنند، از جهت رجاء و جرئتشان بر معاصی **كَلَّا وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ
مَا حَمَلْتُمْ**: خلاصه و نتیجهاش.
عوام کالانعام: مردم عامی که چون چهار پایانند.

اینکه چنین اشخاصی سالک مسلک هدایت باشند و ایقاز یکی از جهالت کرده باشند چه اینکه ضررشان اَبْقَى وَ اَدَّوْم* است و فسادشان اکثر و اعظم بَلْ هُمْ اَشْرُّ النَّاسِ وَ اَخْزِيْهُمْ مِنَ الْخَنَاسِ (۱۰۳)

و فرقه دیگر هستند تهذیب اخلاق کرده و تصفیة نفس از لوث کدورات نموده و نفس را از شواغل و علائق دنیویہ استخلاص فرموده و طمع خود را از خلق بسوی حق گردانیده و رحمت و شفقت بر عباد، او را بر هدایت و ارشاد واداشته الا اینکه بعد از همه اینها شیطان براو راه پیدا کرده و دعوت خفیه نموده، کم کم ایسن مطلب را در او نموده تا قوی گردیده فَصَارَ مُتَّصِنًا لَهُمْ فِي الْاَلْفَاظِ وَ الْعِبَارَاتِ وَ الْحَرَكَاتِ . (۱۰۴)

عوام الناس هم او را تَلَقَّى به قبول نموده اند بطوری که اختیار اموال و انفس را به او واگذار نموده و خودشان را از جمله خَدَم و عبید او می دانند در این هنگام لذت شهوات بر او غالب شود از سر شروع به تلذذات ترك کرده می نماید بخيال اینکه شیطان را دیگر بر او راهی نیست، هیئات، هیئات اگر سالک مسلک نجات بود از کید شیطان مأمون نمی شد فی حالی مِنَ الْحَالَاتِ بَلْ كَانَ مُوَظَّبًا عَلَى التَّضَرُّعِ وَ اَبْقَى وَ اَدَّوْم: باقی تر و بادوام تر.

الْإِبْتِهَالِ وَ مُسْتَعِينًا فِي دَفْعِهِ عَنِ الْكَرِيمِ الْمُتَعَالِ وَ خَائِفًا عَنِ
نَفْسِهِ مِنْ سَبَبِ عَقِيدَتِهِ وَ مِنْ خَطَرِ سُوءِ الْخَاتِمَةِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُ. (۱۰۵)

گفته اند بزرگی را يك نفس از عمرش باقی مانده بود ،
شیطان بر او ظاهر گردید ، گفت از کید من خلاص شسدی ،
جواب داد: هنوز نه . باری غرض بیان احوال مدعین بعضی
مقامات بود ، و بیان اشتباه آنها که از جمله آنها طایفه
قَلَنْدَرِيَّة است که خیال کرده اند تارك دنیا و لذات آن
هستند ، و حال آن که لَوْ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا بَعُتَهُ
لَمَاتُوا مِنَ الْفَرَحِ أَنِّي لَهُمْ وَ تَرَكَ الدُّنْيَا. (۱۰۶)

سَلَمْنَا (۱۰۷) لیکن این مقدار کفایت نمیکند در تقرب الهی جلّ
شأنه العظیم بل باید عقیده اهل ایمان تحصیل شود و شعار
اسلام ترك نشود ، و جاهل به حلال و حرام نباشد و تَكْذِي
و ایذاء مسلمانان و کَلِّ بر آنها نباشد .

و از جمله آنها طایفه ایست که خود را عارف میدانند
از عرفسان اکتفا کرده به پوشاک و خَفْضِ الصَّوْتِ* و سرپائین
انداختن و آه سرد کشیدن و شبیه گریه بجا آوردن لاسیما اگر
بشنود کلامی را در عشق و محبت و توحید و فقر مَعَ عَسَدَمِ
مَعْرِفَةٍ* مَعْنَاهُمَا بل بعضی تجاوز کرده بشهيق* و نهيق* و اختراع
خَفْضِ الصَّوْتِ: آهسته کردن صدا .

مع عدم معرفه معناهما: با نشناختن معنای آنها .

شهیق و نهیق: بانگ و فریاد .

بعضی از اذکار و التَّغَنِّي بِالْأَشْعَارِ* و سایر حرکات شنیعه
 به گمان اینکه این اطوار* شخص را به مقامی می‌رساند ،
 نه چنین است ، بل اسباب سخط* و غضب الهی است ،
 بعضی تعدی از این مقام کرده اند ، بساط شرع و
 سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را پیچیده ، کنار
 گذاشته اند و اقعد غالباً در شبهات و محرمات و تَسْرِك
 مستحبات بل واجبات به دعوی اینکه إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى
 عَنِّي عَنِ الطَّاعَاتِ (۱۰۸)

و اینکه اعتماد به عمل جوارح نیست بلکه مناط* قلب
 است و او واصل به مطلوب است و واله* در نزد مشاهده
 محبوب .

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخُوضُ فِي الشَّهَوَاتِ الدُّنْيَوِيَّةِ زَعْمًا أَنَّهُمْ
 لَا تَصْدُقُ عَنِ الْمَعَارِفِ الْحَقِيقِيَّةِ مَعَ قُوَّةِ النَّفُوسِ وَ ثَبَاتِ الْأَقْدَامِ (۱۰۹)
 و اینکه محتاج به ریاضت بدن است ، ضعفاء نفوس
 از عوام است ، به عبارت خودشان مبتدی از سُلَاك است ، دیگر
 فکر نکرده اگر چنین بود ، چرا انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین
 و سایر اولیاء متقین با آنکه مقصود آنها بوده اند ، از خلقت
 سماوات و ارضین با بودنشان از لوث سیئات و معاصی

المنغنی بالاعتار: اشعار را با آوازه خواندن . ، اطوار: شکلها .
 سخط: خشم . مناط: قاعده و میزان .
 واله: حیران و از خود بیخود شده .

طیبین و طاهرین و معصومین گریه می‌کرده اند بر اشتغال به امر مباح مثل اکل و شرب* و نکاح متوالی در سنین، به جهت اینکه مانع نباشد این اشتغال از رسیدن به درجات عالیه فی جوار رب العالمین* و نیندازد آنها را از رتبهٔ مقربین پس این طایفه اضعف ناس اند عقلاً و هم جهلاً و حَقّاً. (۱۱۰)

و بعضی از اینها ایضاً توهمات بزرگ بزرگ کرده اند به گمان اینکه بغایت معرفت و یقین رسیده اند، و درجات مراتب مقربین را طی کرده اند، وَالْآنَ هُوَ فِي مُشَاهَدَةِ الْمَعْبُودِ وَ مُجَاوِرَةِ الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَالْمَلَاذِمَةَ فِي عَيْنِ الشُّهُودِ مُلَقَّقًا مِنَ الطَّامَاتِ! (۱۱۱) و کلمات مزخرفات به توهم اینکه او دیگر مطلع در ملك و ملکوت است، و قدم زندهٔ ساحت قدس و جبروت است، آن وقت لازمهٔ این وهم افتاده نگاه کردن به صلحاء و فقهاء و محدثین و سایر علماء به نظر حقارت و اهانت مُدَّعِيًا لِنَفْسِهِ مِنْ خَوَارِقِ الْعَادَاتِ (۱۱۲) چیزهایی را که لَمْ يَدَّعِ لِنَفْسِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْلِيَاءِ. (۱۱۳) چه اینکه مظنون اینست که خوارق مختص بوده به جهت انبیاء سلف*، نه اینکه همه جور تصرف برای همه میسر بوده، بیش از این از اخبار مستفاد نمی‌شود، و با وجود این این شخص قشری از قشور* خود اکل و شرب، خوردن و آشامیدن، مختص، ویژه، سلف، گذشته، فی جوار رب العالمین: در همسایگی پروردگار عالمان، قشری از قشور: پوستی از پوستها، لایه‌ای از لایه‌ها.

را هنوز طی نکرده، منشأی ندارد این ادعاها به جز جهل. دلیل او ارتکاب بعضی از قبايح اعمال و شنایع* از افعال است، که از آنها سر بزنند برای کسر نفس و ازاله؛ ملکات رذیله، دیگر نمی‌داند که اینها بِنَفْسِهَا مِنْ ذَمَائِمِ الصِّفَاتِ وَ هَلْ يُدْفَعُ الرَّذِيْلَةَ بِالرَّذِيْلَةِ وَالذَّمِيْمَةَ بِالذَّمِيْمَةِ. (۱۱۴)

مگر ریاضات شرعیه قحط است از برای رام کردن نفس، مثل بیداری شب و گرسنگی روز و پیاده راه رفتن در اسفار* عبادتیه و غیر ذلك الا باید بخلاف شرع درست شود، باری فرقه ای هستند که حقیقتاً ریاضت کشیده اند به ریاضات شرعیه و طی بعضی مراحل و مقامات هم نموده اند. حقیقت و علامتی هم در آنها واقعاً ظاهر گردیده الا اینکه از بزرگی مطلب اشتباه کرده اند، و در آن مقام توقف نموده اند.

ظَنَّا مِنْهُمْ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَالسِّرْفِي ذَلِكِ
الِإِشْتِبَاهِ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ حِجَابًا مِنْ نُورٍ وَلَا يَصِلُ السَّالِكُ
إِلَى وَاحِدٍ مِنْهَا إِلَّا وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَا مَجَالَ لِلتَّعَدِّي عَنْهَا وَ
لَعَلَّ إِلَى ذَلِكَ إِشَارَةٌ قَضِيَّةٌ رُؤِيَّةٌ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكُوكَبِ
وَالْقَمَرِ وَالشَّمْسِ وَأَفْوَلَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهَا. (۱۱۵) وَالْأَشْأَنَ

شنایع: رشتیها.

اسفار: سفرها.

بزرگوار اجل از این بوده که شبهه جسمانیت در حق بساری
جَلَّتْ عَظَمَتُهُ بِنَمَائِدِ، از جمله حُجُبِ خود قلب است، وقتی که
نورانیت پیدا کرد، بعد از آنکه از خود شخص محجوب بوده
مدت مدیدی، نخوانده ای در دعا قَلْبِي مَحْجُوبٌ، وَعَقْلِي
مَعْيُوبٌ* بعد از تنور اشتباه پیدا می شود .

حَيْثُ إِنَّهُ بَعْدَ مَا رَأَى أَنَّهُ أَشْرَقَ وَصَارَ جَمِيلاً فَأَيْقَأَ نَجْ
يَدَهُشُ وَرَبَّمَا يَسْبِقُ إِلَى لِسَانِهِ كَلِمَةٌ أَنَا الْحَقُّ أَوْلَيْسَ فِي جُبَّتِي
سَوَى اللَّهِ أَوْ إِنِّي كَعَبَةٍ أَلَا طُوفُوا حَوْلِي وَنَحْوِ هَذِهِ الْخُرَافَاتِ . (۱۱۶)

اگر هرآینه بعد از این واضح نشود بر او مسئله ای
حجابیه، ابد الآباد در ضلالت خواهد ماند، و به سوی ایسن
مطلب اشاره است قوله :

رَقِّ الزُّجَاجِ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ فَتَشَابَهَا وَتَشَاكَلِ الْأَمْرُ
فَكَانَمَا خَمْرٌ وَلَا قَسَدَ حُ فَكَانَمَا قَسَدَ حُ وَلَا خَمْرُ (۱۱۷)

و به این نظر درباره مسیح علیه السلام بعضی از
نصاری اشتباهات کرده اند . فَعَلِطُوا فِيهِ وَقَالُوا مَا قَالُوا . (۱۱۸)
وَكَيْفَ كَانَ* اینجاییان بیش از این لازم دارد، زیرا که از مزالی
اقدام سالکین است غالب مفاسد رد و ایراد و تکفیرات و غیره
از این مرحله برخاسته .

قلبی محجوب و عقلی معیوب : قلبم در پرده و عقلم عیبناک است .
و کیف کان : در هر صورت .

لیکن بیان بیش از این شغل مصنف نیست، مِنْ وَجْهِ
 لکن استاد حقیر رضوان اللہ علیہ به اصحاب خود شان همیشه
 می فرمودند برای کسی هیچوقت اشتباه نشود ممکن واجسب
 نخواهد شد محال است وَاللَّهُ الْهَادِيْ از جمیع ماذْکِرِ معلوم
 شد معنی وَالْمُخْلِصُونَ فِيْ خَطَرٍ عَظِيْمٍ (۱۱۹)

پس بدان ای برادر من آنکه لَنْ تَخْرَجَ مِنْ ظُلُمَاتِ
 الْغُرُوْرِ وَالْتَعَنِّيْ اِلَّا بِالتَّضَرُّعِ التَّامِّ وَبِصِدْقِ الْاِنَابَةِ اِلَى اللّٰهِ وَ
 الْاِخْبَاتِ لَهُ وَمَعْرِفَةِ عِيُوْبِ نَفْسِكَ مِنْ حَيْثُ لَا يُوَافِقُ الْعِلْمَ
 وَالْعَقْلَ وَلَا يَحْمِلُهُ الدِّينُ وَالشَّرِيْعَةُ وَ سُنَنِ الْقُدُوَّةِ اَيْمَةَ الْهُدٰى
 سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ (۱۲۰)

محمد البهارى الهمدانى

دستور العمل

آنچه به جناب آقا شیخ احمد لازم است این است که تأمل درستی نماید ببیند بنده است یا آزاد، اگر دید آزاد است خودش می‌داند، که هرکاری بخواهد بکند و اگر دانست بنده است، و مولی دارد، سر خود نیست، هرکاری بکند، ولو دستی حرکت دهد از وی جهت آن سؤال خواهد شد، جواب درستی باید بگوید .

پس بنابراین باید سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد، اگرچه دیگران راضی بر آن کار نباشند، ابداء و تحصیل رضای مولای حقیقی جلّ شأنه نیست، مگر در تحصیل تقوی.

غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد بجز اینکه معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد و تحصیل تقوی محتاج به چند چیز است که چاره ندارد از آنها. یکی پرهیز از معاصی است، باید معاصی را تفصیلاً یاد بگیرد، هر يك را در مقام خود ترك نماید، که از جمله معاصی است ترك واجبات، پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلاء به آنها یاد گرفته عمل نماید، و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت نخواهد شد، اگر اسباب عداوت نباشد، اگر شیخ احمد بگوید: من نمی‌توانم ترك معصیت بِالْمَرَّةِ بکنم، لابد واقع می‌شوم.

جواب اینست که بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ می‌توانی که توبه کنی، کسی که توبه کرد از گناه مثل کسی است که نکرده، پس مایوس از این در خانه نباید شد، اگرچه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد، باز توبه اش ممکن است قبول باشد، مولای او قادر است که خُصْمَائِ* او را راضی کند از معدن جود خودش جَلَّتْ قُدْرَتُهُ.

بالمرة: یک مرتبه . خصماء: دشمنان.

دوم اینکه مهما امکن پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات بپردازد، حتی المقدور چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید، بگوید کُلُّ مَكْرُوهٍ جَائِزٌ بَسَا می شود يك ترك مکروهی پیش مولی از همه چیز مُقَرَّبَتَر واقع خواهد بود، یسا اِتِيسَانٌ مستحب کوچکی و این به تأمل در عرفیات ظاهر خواهد شد. سیم ترك مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت اگرچه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیاء اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد از امورات دنیویه و لذا خوبست بنده هم نظراً به میل مولی این مزخرفات را تماماً یا بعضها ترك نماید، اگرچه حرام نباشد ارتکاب به آنها اِقْتِدَاءٌ بِالنَّبِيِّينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ تَأْسِيًّا بِالْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِينَ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ (۱۲۱)

چهارم ترك کند مَسْوَى اللَّهِ را که در دل خود غیر او را راه ندهد چطور گفت خواجه:

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چکنم حرف دگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید با این ابتلاء به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترك مَسْوَى اللَّهِ بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض بحسب کل مکروه جایز: هر مکروهی انجام آن جایز است، اتیان: بجا آوردن.

متعارف بعید است و شدنی نیست .

می‌گوئیم آن مقداری که تو باید ترك كنى ، آن هرکس است که تو را از یاد او جَلَّ شَأْنُهُ نگاه دارد با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت بیشتر محشور نباشی .

و اما هرکس که خدا را به یاد تو بیاندازد تـرك

مجالست او صحیح نیست .

حضرت عیسیٰ عَلَی نَبِیِّنَا وَآلِهِ وَعَلِیْهِ السَّلَام فرمود نسد:

معاشرت کنید با کسانی که رؤیت آنها خدا را به یاد شما می‌اندازد .

الحاصل طالب خدا اگر صادق باشد، باید انس

خود را یواش یواش از همه چیز ببرد، و همواره دریاد او

باشد، مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب به کارش

بباید و آنها به مقدار لازمه آن کار، پس با آنها بودن

منافاتی با یاد خدا بودن ندارد، و محبت این اشخاص هم

از فروع محبت الهی است جلَّ شَأْنُهُ منافات با محبت الهی ندارد.

اگر شیخ احمد بگوید اینها حق است، ولیکن من با

این حال نمی‌توانم بجای آورم، زیرا که شیاطین انس و جن

به دور ما احاطه کرده متصل و سوسه می‌کنند، همیشه مانعند و

ما هم کناره بِالْمَرَّة نمی‌توانیم بکشیم .

امر معاش اختلال پیدا می‌کند از عهدۀ خود مسان

هم بر نمی آئیم ، تا کار به کار کسی نداشته مشغول خودمان باشیم ، ما کجا این حرفها کجا ، جواب می گوئیم اگر امورات آنی باشد همین طور است که می گوئی ، از اینهم بزرگتر مثل کوه بدواً به نظر آدم می آید کوچک نیست .

لیکن اشکال در اینست که تکلیف شاق نکرده انسداد امورات تدریجی است پس همین قدر که تدریجی شد دیگر کار درست می شود ، مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغهای صیدی را رام کرده ، به دست گرفته اند .

پس ملخص کلام اینکه در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آنقدر را که به سهولت می توانی به عمل آوری اگر در آن مسامحه نکردی ، آن را بجا آوردی یک چنین هم بر قوت تو می افزاید ، بلکه زیاده ، زیرا که فرمود: *ثو یک وجب بیا ، من یک ذراع ، و اگر نه ، مسامحه کردی ، آن مقدار قوتت هم در معرض زوالست .*

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی بنای بیداری داشتی ، نشد ، حالا که اول صبحست ، تا ملتفت شدی ، پاشو ، بین الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضرت *الله جلّ جلاله* اینرا به مسامحه بر خودت تفویض مکن ، به شیطان گوش مده که می گوید: حالا به وقت نماز صبح زیاد است ، قدری بخواب ، غرض او معلوم

است .

و همچنین در مجلسی نشستی ، خیلی لغو و بیهوده
گفتی ، دلت سیاه شد ، اما می توانی نیم ساعت زود تر پاشوی ،
به تدبیر و حیل* پس این نیم ساعت را از دست مده ، پاشو
برو ، و مگو چه فایده ای دارد ، من از صبح به خرابی مشغول
باز می توانی به این جزئی خیلی از کارها پیش ببری انشاء الله
تعالی .

پس بر شیخ احمد لازم آمد ، عمل کردن این ترتیب که

می نویسم :

اولاً هر کاری دارد باید اوقات خود را ضایع نکند
بعضی از وقت او مهمل در برود ، باید برای هر چیزی وقتی
قرار دهد ، اوقات او منقسم گردد ، وقتی را باید وقت عبادت
قرار دهد ، هیچ کاری در آن وقت غیر از عبادت نکند ، وقتی
را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد ، و وقتی را
رسیدگی به امور اهل و عیال خود ، و وقتی را برای خور و خواب
خود قرار دهد ، ترتیب اینها را بهم نزند ، تا همه اوقات او
ضایع گردد ، مهما ممکن اول شب را وقت خواب قرار دهد ،
بیخود ننشیند ، آخر شب از او فوت شود ، و مُتَذَكِّرًا او را خواب ببرد
با طهارت بخوابد ، ادعیه مأثوره* را بخواند ، خصوص تسبیح
حیل : حیلها ، چارهها .

ادعیه مأثوره : دعاهائی که از امامان (ع) رسیده .

حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را ، و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند، و پیش از صبح بیدار شود تا بیدار شد سجده شکر بجای آورد، اگر خودش هم بیدار نمی شود اسباب بیداری فراهم بیاورد .

بعد از بیدار شدن به اطراف آسمان نگاه کرده ، به تأمل چند آیه مبارکه که اول آنها :

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ اسْتِثْبَاتٍ ، تَأْتِيكَ لَاتُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱۲۲) را بخواند، بعد تطهیر کرده ، وضو گرفته ، مسواک نموده ، و عطری استعمال کرده ، سر سجاده خود بنشیند ، دعای الهی غَارَتْ نَجُومٌ سَمَائِكَ را بخواند .

پس شروع به نماز شب نماید، به آن ترتیب که فقهاء

رضوان الله علیهم نوشته اند .

مثل شیخ بهاء الدین علیه الرحمة در مفتاح الفلاح، و دیگران در مصابیح و غیرها نوشته اند، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختصار آن را بنماید .

الحاصل تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی بجای نیآورد، غیر از عبادت کارهای دیگر را به آن وقت نیندازد، همه را در اذکار و اوراد* مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد، و اما اگر مرورش به

اذکار و اوراد: ذکرها و وردها.

ساحت فکر افتاده، هر رشته فکری که در دست داشته، در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید به سهولت فکر جاری است، پی فکر برود، عوض اوراد و تعقیبات، و اگر دید فکر جامد است، آن را ول کرده، پی ذکر برود، و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تأثیر دارد، آن را بر همهء اوراد مقدم دارد، چه قرائت قرآن، چه مناجات، چه دعاء، چه ذکر، چه نماز، چه سجده.

باری بعد از آن ترتیبات امور خانه را دستور داده، به مقدار ضرورت با اهل خانه محشور شده به بازار برود و هر کس را که دید غیر از سلام چیزی مگوید، مشغول ذکر خودش باشد، تا وارد بازار شود، ذکر مخصوصی در ورود بازار وارد شده، آن را بخواند، بساط خود را پهن نماید، متذکراً به کار خود مشغول باشد، ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد، شخص ذاکر در بازار به منزلهء چراغی است در خانهء ظلمانی خود را بیخود در امور دنیویهء مردم داخل نکند، مردم را دور خود جمع نکند، حتی مسوعظه هم نکند.

بلی اگر منگری دید از کسی، به طریق خوش اگر بتواند آن را رفع نماید، و اما اگر دید تأثیر نخواهد کرد، یا گفتمی بدتر می کنند، نباید دست بزند، کار نداشته باشد، و ساحت: پیشگاه، آستان.

اوقات مخصوصه نمازها را مراعات نماید .

و مهما امکن غالباً یا طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید و صد مرتبه **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ** (۱۲۳) را ترك نکند، و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند با ده مرتبه سوره قدر، و مهما امکن روزه را ترك نکند، خصوص سه روز از هر ماه را که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد، و الا مراعات مزاج اولی است .

زیرا که بدن مرکوب* انسان است، اگر صدمه ای خورد از پا می افتد، لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد تا اینکه یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند .

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا در همه چیز جاری است افراط و تفریط، هیچ کدام صحیح نیست، در هیچ مرتبه، این است که فرموده اند **عَلَيْكُمْ بِالْحَسَنَةِ بَيْنَ السَّيِّئَتَيْنِ** (۱۲۴) و در هر وقت از شب که بتواند خوب است، که يك سجده طولانی هم بجا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارك آن را هم **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى** و **بِخَمْدِهِ** قرار دهد، و مهما امکن هر چه می خواند باید با مرکوب: وسیله سواری.

قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم
 بکند، عمل، ملکه و عادت او شود، تا اینکه ترك نگیرد.
 فعلاً محلء بیش از این گنجایش ندارد، این چند
 کلمه علی سبیل الاختصار* قلمی گردید، و اگر مطالبی دیگر هم
 لازم شد، شاید بعد نوشته شود انشاءالله تعالی.

حَرَّرَهُ مُحَمَّدُ الْبَهَارِيُّ الْهَمْدَانِي

علی سبیل الاختصار: بطور مختصر.
 قلمی گردید: نوشته شد.

مراسله اول

تعلیقہ ایست کہ بہ حاجی سید آقا سلمہ اللہ تعالیٰ
مرقوم فرمودہ ، در وقت عازم شدن او بہ بمبئی :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماہ کنعانی من مسندِ مصر آن تو شد

وقت آنست کہ بد رود کنسی زندان را

لیکن بہ شروط چند ی :

الاول آنکہ طمع ہر چیز را لایسّما راحت نفس خود را

از سر بیرون کردہ باشی ، غرضی نہ داشتہ باشی از حرکت خود

بجز اصلاح عباد و خیرخواہی مسلمین و تحمل جفای مخلصوق

والا اگر مقصود مال و جاه و عزت باشد، به مقصود نمی‌رسد و به مقصد هم نخواهد رسید .

اگر همواره مرگ در نظرت مجسم شد، آنسی از آن غافل نشدی و به حقیقت قلب گفتی :

هر کرا خوابگه آخر زد و مшти خاکست

گوچه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را

یمكن* این ملکه حاصل گردد .

الثانی آنکه به تأمل و مشورت کار کند، به عجله و بیدو نظری نه، فَإِنَّ الْعَجُولَ خُود رَأَى تَقَعُ عَلَى الْهَلَكَةِ بِكَثِيرٍ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ. (۱۲۵) مهلکه ای که اگر تمام عقلا جمع شوند نتوانند او را خلاص کنند و هو واضح* .

الثالث اینکه باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد، تا غضب بی محل از او صادر نشود، ضَرُورَةٌ أَنْ غَبَارَ الْغَضَبِ يَسْتَرُّ وَجْهَ الْعَقْلِ وَ يُعْمِيهِ بِتَحَجُّبٍ عَنِ الْحَقِّ بِمَرَاجِلٍ شَتَّى. (۱۲۶)

ولذا باید در آن حال متعرض کسی نشود، ولو به موعظه و حق گوئی تا قوه غضب ساکن گردد .

الرابع اینکه باید کتوم الاسرار باشد، سرّ خود را

پمکن: ممکن است .

و هو واضح و آن روشن است .

پنهان دارد، و مراد از سرّ، آن مطلبی است که طایفه ای آن را ندانند، که اگر به آنها القاء کنی یا لغو باشی یا باعث فساد عقیده آنها گردد **وَلَوْ بِالْمَالِ*** و این بحسب اشخاص و بلاد متفاوت است .

الخامس اینکه هیچ آنی نفس خود را شفیق و ناصح نداند، بلکه او را متهم و خائن بداند، لاسیما اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد، بداند که غرض در بین هست، اغفال گردد .

السادس کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد هر چیز را وقتی قرار دهد تا مجال خلوت با نفس و خود - پردازی را از دست ندهد، طوری باشد که تخلف نداشته باشد، هر چیز را در محل خود به جا آورد، هرچه هر وقت شد نکند، مفسده زیاد دارد .

السابع اینکه در هیچ امری **مُتَّكِلٌ*** به حَوْل و قُوَّة نباشد، **بَلْ يَكُونُ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَّكِلًا عَلَى صَانِعِهِ وَ خَالِقِهِ جَلَّ شَأْنُهُ (۱۲۷)** بیش از این مجال نیست .

حرره محمد البهاری

ولو بالمآل: اگر چه در آینده باشد.
متکل: توکل کننده، متکی.

مراسله ووم

شَيْخُنَا جَعَلَكَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ مِمَّنْ تَنَالَهُ الرَّحْمَةُ مِنْ
فَرَقِهِ إِلَى قَدَمِهِ .

وَصَلَّنِي كِتَابُكَ ، وَكَشَفَ عَنِّي صِحَّةَ مِرَاجِكَ خِطَابُكَ
وَقَدِ اشْتَكَيْتَ مِنِّي سُوءَ حَالِكَ وَتَفَرَّقَ إِخْوَانِكَ وَقَلَّةَ أَعْوَانِكَ لَا
تَخَفُ وَلَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نِعَمَ الرَّبِّ وَأَنَّ مُحَمَّدًا
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِعَمَ الرَّسُولِ ، وَأَنَّ عَلِيًّا وَآحَدَ عَشَرَ مِنْ
أَوْلَادِهِ نِعَمَ الْأَيَّمَةِ . (١٢٨)

که اگر دست تو سل هر ضعیفی به دامن جلالتشان
بند شد، او را کشان کشان غضباً علیه بحظیره قدس (١٢٩) -
خواهند افکند .

بنابراین نبوده که هر کوچکی را در مرتبه خود گذاشته
از حَاضِضٌ* به اوجش نکشند، لاسیما کوچکی که اِسْتَعَانَ
بِالتَّوَكُّلِ لِذُنْيَاهُ وَبِالتَّقْوَى لِأَخْرِيهِ وَاسْتَصْحَبَ الْوَقْرَ وَالْعِفَّةَ وَ
اتَّخَذَ الْقِنَاعَةَ هِيَ الْجِرْفَةُ وَزَيْنَ فَقْرَهُ بِصَبْرِهِ وَغِنَاهُ بِشُكْرِهِ وَأَوْجَزَ
فِي كَلَامِهِ وَطَعَامِهِ وَمَنَامِهِ لِأَبِي سَلَامِهِ وَانْبِسَامِهِ وَانْعَامِهِ وَنَسِيَ
حَظَّ نَفْسِهِ وَحَفِظَ سَيِّئَةَ أَمْسِهِ وَشَاوَرَ إِخْوَانَهُ وَدَارَى أَعْوَانَهُ وَ
كَانَ فِي حَوَائِجِهِمْ مِنَ السَّاعِينَ وَلَهُمْ بِأَجْمَعِهِمْ مِنَ السَّادِعِينَ
حَمِيزٌ: پستی .

وَوَظَّفَ أَوْقَاتَهُ وَلَا يُضَيِّعُ بِالْمَلَاهِي وَالتَّأْخِيرِ صَلَوَتَهُ خُصُوصاً
 صَلَوَةَ اللَّيْلِ وَآمَرَ نَفْسَهُ بِالْمَعْرُوفِ بَعْدَ مَا نَهَى بِهَا عَنِ
 الْمُنْكَرِ (۱۳۰)

و خود را چیزی نداند اگرچه صفات حسنه بسياری
 در خود ببیند، چه اینکه آنها از کس دیگر است، تو تحصیل
 نکرده ای و هُوَ جَلَّ شَأْنُهُ وَلِيَ التَّوْفِيقِ نَعَمَ وَ أَرْجُو أَنْ يَجْعَلَ
 لَكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْعِزَّ بَعْدَ الذُّلِّ وَالْغِنَى بَعْدَ الْفَاقَةِ فَلَعَلَّ
 تَكُونُ مِنَ الْمُفْلِحِينَ انشاء الله تعالى (۱۳۱)

ندانم سبب پریشانی حواس چه بوده، آیا شست و شوئی
 کرده بودی به خرابات راحت ندادند، و یا از در صدق
 داخل شدی بیرون نمودند؟

مَاذَا التَّوَانِي وَمَاذَا التَّحْيِيرُ أَلَيْسَ بَابُهُ لِلذَّاخِلِينَ مَفْتُوحًا
 وَ خَيْرُهُ لِلطَّالِبِينَ مَبْدُؤًا (۱۳۲)
 آیا نفرموده:

مَنْ تَقَدَّمَ إِلَيَّ شَبْرًا أَقَدَّمَ إِلَيْهِ ذِرَاعًا (۱۳۳)

آیا کلام او نیست:

لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا (۱۳۴)

آیا نشنیده ای اِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْهِ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ (۱۳۵)

از زبان حال گفته نشده؟!!

بازابازا هرآنچه هستی بازازا گر کافر و گبر و بت پرستی بازازا

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز
 وَهُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ. (۱۳۶) پس یأس چرا،

سستی برای چه، تحیر چه معنی دارد؟

لنگ و لوك و خفته شکل و بی ادب

سوی او میغیژ و او را می طلب

تکلیف شاقی به تو کرده؟ عبادت مالا یتحمل* از تو خواسته؟

عَلَى رُؤْسِ الْأَشْهَادِ* از تو مواخذه فرموده؟ از انعام و احسان

تو گاهیده و مضایقه شده؟ برای چه ناز می کنی؟

ناز را روئی نباید همچو آورد

تو نداری گرد بد خوئی مگرد

عیب باشد چشم نابینا و بساز

زشت باشد روی نازبیا و ناز

فَتَبْصَبْصُ إِلَيْهِ جَلَّ جَلَالُهُ تَبْصَبْصُ الْكَلْبِ الْجَائِعِ فَلَعَلَّهُ
 يَنْظُرُ إِلَيْكَ نَظْرَةَ الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ أَنْشَاءُ اللَّهِ. (۱۳۷)

نمی دانم بیش از این چه بنویسم.

إِنْ كُنْتَ عَطْشَانًا يَكْفِيكَ قَلِيلٌ مِنَ الْمَاءِ. (۱۳۸)

در خانه اگر کس است، يك حرف بس است.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

محمد البهاری

علی رؤوس الاشهاد: در نظر همه شاهدان و بینندگان.

مالا یتحمل: غیر قابل تحمل.

مراسله سوم

این تعلیقه را به سفیر بغداد مرقوم فرموده :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يَا مُحَمَّدَ الْخِصَالِ وَحَسَنَ الْفِعَالِ (۱۳۹)

می بینم جسته جسته در ضمن مراسله، دیگران یاد می از
این بنده، بی مقدار می فرمائی، اگر شما را کاغذی نیست، از
همسایه ات وام گیر.

یا مکن با خرسواران تاخت و تاز

یا که پرکن خانه را از لوت و آز

اگرچه مدت ها است از چگونگی حالات شریفه اطلاع
تامی ندارم، الا اینکه حقیر هم جسته جسته می شنوم که میل
به عرفان نموده با زمره عرفاء و درویش محشوری، اولاً بایسد
دانسته باشید که :

نقد صوفی نه همه صافی و بی غش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

و ثانیاً از برای طالب معرفت شُرُوطٌ لِأَبْدٍ مِنْ

مُرَاعَاةِهَا. (۱۴۰)

اول باید صحیح المزاج باشد، اگر علتی در مزاج هست

باید به معالجه آن بپردازد، چه اینکه اگر سودا غالب آید، پاره ای از حرکات سوداویه را شور عشق پنداشته مغرور گردد، و اگر صفراء و حرارت غلبه کند، خشکی دماغ و خفقان قلب و سوء الخلق فوق العاده حاصل گردد، اگر بلغم زیاده باشد، قصور در فهم معانی دقیقه پیدا خواهد کرد .

فَلَا بُدَّ مِنْ اِعْتِدَالِ الْمِزَاجِ وَ اَنْ يَكُونَ مُتَادِّبًا بِاَدَابِ الشَّرْعِ وَ مُتَأَلِّمًا لِلْمَعَاصِي وَ تَارِكًا لَهَا وَ اَنْ يَكُونَ عَفِيفًا صَدُوقًا مُعْرِضًا عَنِ الْفِسْقِ وَ الْفُجُورِ وَ الْغَدْرِ وَ الْخِيَانَةِ وَ الْمَكْرِ وَ الْحِيَلَةِ . (۱۴۱)

زیرا که تمام اخلاق مقدمه معارف است، بعد علم الفقه هیچ رکنی از ارکان شریعت نباید در زمین بماند و تأویل در ظواهر آن بشود، و وظایف آنها هر کدام در محل خود باید ایتیان* شود، تارك الصلوة را بل تارك النوافل را دم از عرفان زدن غلط اندر غلط است .

بَارِي وَ اَنْ يَكُونَ فَاْرِغَ الْبَالِ مِنْ اَمْرِ الْمَعَاشِ اِمَّا بِالتَّمَوُّلِ اَوْ بِالْقَنَاعَةِ وَ التَّوَكُّلِ . (۱۴۲)

کسی که حواس او پیش سنگ است، باید در فکر نان باشد، خریزه او را آب خواهد بود لا ینبغی ان یدخل من باب المعارف فضلا من ان يجعلها آلة لتحصیل معاشیه . (۱۴۳)

ایتیان: انجام دادن .

ابدأ همجو شخصی نوری نخواهد پیدا کرد.

الْحِرْفَةُ غَيْرُ الْمَعْرِفَةِ وَالْحَيْلُ إِلَى الشَّهْوَةِ وَالطَّبِيعَةُ غَيْرُ
الرَّغْبَةِ إِلَى الْآخِرَةِ وَهُمَا ضَرَّتَانِ مُتَبَايِنَتَانِ وَلَا تَجْتَمِعَانِ (۱۴۴)
باری وَاَنْ يَكُونَ مَعْظَمًا لِلْعِلْمِ وَالْعُلَمَاءِ. (۱۴۵) بندگان

خدا را حقیر نشمارد، اول عیبی که سالک پیدا کند، آنست

که علماء ظاهر پیش او حقیر و کوچک گردد .

وَ أَنْ يَكُونَ حَزِينًا دَائِمَ الْحُزْنِ بِشْرِهِ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي
قَلْبِهِ. (۱۴۶) اگر قلب شاد و خندان باشد، هم او را بهره ای

از معارف نخواهد بود .

وَ أَنْ يَكُونَ كَتُومًا لِلْأَسْرَارِ إِنْ حَصَلَتْ لَهُ. (۱۴۷)

الحاصل :

هزاران نکته می باید بغیر از حسن و زیبائی

ورقه گنجایش ندارد، اگر این شرایط را که قطره ایست از

بحار* و مثنی است از خروار، در کسی دیدی موافقت کن،

وَالْآبَهُ لِسَانِ فَصِيحٍ وَ بَيَانِ مَلِيحٍ قُلْ يَا أَيُّهَا السَّالِكُونَ لَا أَسْأَلُكُمْ

مَا تَسْأَلُونَ وَ لَا أَنْتُمْ سَأَلْتُمْ مَا أَسْأَلُكُمْ وَ لَا أَنَا سَأَلْتُكُمْ مَا سَأَلْتُمْ

لَكُمْ سَأَلْتُكُمْ وَ لِي سَأَلْتُمْ. (۱۴۸)

باری نه خیال و عظم داشتیم، تا موعظه وافی و شافی

بیان کرده باشم، نه خیال عریضه نگاری داشتیم، تا بر سبیل

بحار: دریاها.

عبارات خود مطلب بنویسم، آناً دو کلمه به نظر آمد، بی ربط
نوشتم.

گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را
محمد البهاری

مراسله چهارم

این تعلیقه را به یکی از علمای آذربایجان

مرقوم فرموده :

بسم الله الرحمن الرحيم

أَيُّهَا الْعَالِمُ الْمُجَاهِدُ الَّذِي اجْتَهَدَ لَيْلًا وَنَهَارًا حَتَّى
أَدَخَلَ نَفْسَهُ فِي زُمَرَةِ الْعُلَمَاءِ الرَّاشِدِينَ وَالْفُقَهَاءِ الْمُجْتَهِدِينَ
حَفِظْتَ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءٌ تَيَقُّظُ مِنْ رَقَدَتِكَ وَسَسْتِكَ وَ
نَوْمِكَ كَيْ تَرَى أَنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ أُمُورٌ مِنْ جِهَةِ تَحْصِيلِ شَرَائِطِ
الْعِلْمِ وَأَدَابِهَا وَالْمُواظَبَةِ عَلَيْهَا. (۱۴۹)

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه فال به نام چو تود یوانه زدند

إِعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ وَرَدَ أَنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْأَنْبِيَاءِ لَا شَكَّ وَلَا رَيْبَ
أَنَّ الْمُرَادَ مِنْ هَذَا الْإِرْتِ لَيْسَ هُوَ الدَّرَاهِمَ وَالِدَّ نَانِيرِ بَلِ الْمُرَادُ

هُوَ حَيْثُ النُّبُوَّةِ وَ تَبْلِيغُ الْأَحْكَامِ وَ أَرْجَاعُ الْعَامَّةِ مِنَ الطُّرُقِ
 الْمَعْوَجَّةِ إِلَى الْجَادَّةِ الْمُسْتَقِيمَةِ وَ صَوْنُهُمْ فِيهَا مَهْمًا أَمْكَنَ فَعَلَى
 هَذَا لَأَبْدًا لِلْعَالَمِ مِنْ مَرَاعَاةِ أُمُورِكُمْ يَتَحَقَّقُ هَذِهِ الْوَرَاثَةُ وَ أَنِّي
 لَكَ مَرَاعَاتُهَا مِنْهَا أَنْ لَا يَتَّعَدَ فِي بَيْتِهِ مَعَ مَا يَرَى مِنْ مُوَاطَبَةِ
 النَّاسِ عَلَى الْمُنْكَرَاتِ الْوَاضِحَةِ إِنْ كَانَ قَادِرًا لِذَفْعِهَا بِاجْتِمَاعِ
 شَرَائِطِهِ وَ تَرْتِيبِ ذَلِكَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ أَوَّلًا أَنْ يَبْدَأَ بِإِصْلَاحِ
 نَفْسِهِ بِالْمُوَاطَبَةِ عَلَى فِعْلِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الْمَحْرَمَاتِ ثُمَّ يَتَعَلَّمُ
 أَهْلِيهِ وَ أَقَارِبِيهِ ثُمَّ جِيرَانِيهِ وَ هَمْسَائِيَّتِيهِ ثُمَّ أَهْلِي سُوقِهِ وَ بَازَارِيهِ بِحَيْثُ
 أَنْ لَا يُصِيبَ عَلَى أَحَدٍ أَدِيَّتَهُ وَ آزَارُهُ ثُمَّ أَهْلِي مَحَلِّهِ وَ بَلَدْتِهِ ثُمَّ
 السُّوَادِ الْمَكْشِفِ لَهُ ثُمَّ أَهْلِي الْقُرَى وَ الْبَوَادِي وَ هَكَذَا إِلَى أَقْصَى
 الْعَالَمِ بِمِقْدَارِ مَا يَسَعُهُ ذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْ بِيهِ الْكِفَايَةُ قَائِمًا وَ
 لَيْسَ شَيْءٌ عَلَيْهِ مِمَّا فُرِضَ عَيْنًا أَوْ كِفَايَةً أَهَمَّ مِنْ ذَلِكَ أَيْنَ أَنْتَ
 أَثِيهَا الْمُدَاهِنُ وَالْمُسَامِحُ مِنْ مَرَاعَاةِ هَذَا الشَّرْطِ . (۱۵۰)

تو همین یکی را می دانی که مال الله را دست بیاوری
 قدری خودت بخوری ، کخوردن ابل نِبْتَةُ الرَّبِيعِ * و قدری به
 اولادت بخورانی والسلام . گفت من از طباخی ، آش خوردن
 را بلدم .

باری وَ مِنْهَا أَنْ يَكُونَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا كَمَا كَانُوا صَابِرِينَ
 فِي جَفَاءِ الْمَخْلُوقِ . (۱۵۱)

ابل : شتر . نِبْتَةُ الرَّبِيعِ : گیاه بهاری .

پس محتسب باید صفتش این باشد هر قدر اذیت و آزارش کنند، متحمل شود، و به خوشی قبول کند و بگوید:

إِهْدِ قَوْمِي إِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۵۲)

نه اینکه مردم از او در حذر باشند، که آزارش به آنها نرسد کَمَ قَرَقِي وَمِنْهَا أَنْ يَكُونَ مَلْجَأً وَمَلَاذًا لِلْمُسْلِمِينَ حَقِيقَةً فِي مَوَارِدِ حَاجَاتِهِمْ وَابْتِلَاءَاتِهِمْ (۱۵۳)

هر کس که داد رس مردم شد، او مَلْجَأُ الْإِنَامِ* و مَلَاذُ الْإِسْلَامِ* است، نه آنکه بر در گرما به می کشد نقاش و همچنین حُجَّةُ الْإِسْلَامِ آنست که اقوال و افعال او مسلمین را حجت باشد • وگرنه حجت خالی از وجه خواهد بود •

وَمِنْهَا أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ هَسْمٌ وَغَرَضٌ فِيهِ جَمِيعِ حَرَكَاتِهِ وَسَكَنَاتِهِ إِلَّا اهْتِدَاءُ النَّاسِ وَتُشْرِعَهُمْ بِأَيِّ سَبَبٍ حَصَلَ وَبِأَيِّ حِيلَةٍ تَحَقَّقَ وَبِأَيِّ كَلِّ مَنْ جَرَى هَذَا الْأَمْرَ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا وَضِعًا كَانَ أَوْ شَرِيفًا وَإِنْ كَانَ فِي الْبَاطِنِ هُوَ السَّبَبُ لَكِنَّ الْأَمْرَ يَتِيمٌ بِاسْمِ غَيْرِهِ فِي الظَّاهِرِ (۱۵۴) باشد مطلبی نیست غرض حاصل است •

ببین اگر يك اعرابی تمام مردم را در ظاهر متشعرع می کرد، و به اسم او تمام می شد، و در باطن سبب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود هیچ اوقات تلخی داشت؟ غرض مَلْجَأُ الْإِنَامِ و مَلَاذُ الْإِسْلَامِ: پناهگاه مردم و اسلام •

حاصل بود، من و تو در اصل فهیدن این مطلب گیریم،
 فَضْلًا عَنِ اَعْمَالِهِ فِي مَحَلِّهِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، وَمِنْهَا اَنْ
 يَكُونَ مُتَوَاضِعًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي ذَاتِهِ مِنْ دُونِ اَنْ يَكُونَ لِاجْلِ
 غَرَضٍ مِنَ الْاَغْرَاضِ لِلطَّمَعِ الْمُرْكُوزِ اَوْ غَيْرِهِ وَلَا يَسْلَمُ الشَّرْفُ التَّامُّ اِلَّا
 لِلتَّوَاضِعِ فِي ذَاتِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ اَمَّا مَا شَاعَ فِي زَمَانِنَا هَذَا
 مِنْ شِدَّةِ الْخُضُوعِ وَالتَّذَلُّلِ بِالنِّسْبَةِ اِلَى الْاَعْيَانِ وَالْاَغْنِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ
 مِنْ اَهْلِ الدُّنْيَا وَ تَسْمِيَّتِهَا تَوَاضِعًا غَلَطٌ وَ تَدْلِيسٌ وَ مَكْرٌ وَ تَلْبِيسٌ
 وَ تَمَلُّقٌ وَ تَدَلُّلٌ مَذْمُومٌ فَشَاعَ مِنْ طَرَفِ التَّفَرِيطِ مِنْ فَضِيلَةِ التَّوَاضِعِ
 اَللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْهُ . (۱۵۵)

بلی چیزی که هست اینست که تواضع را مراتبی
 و اندازه ایست بِالنِّسْبَةِ اِلَى الْمُتَوَاضِعِينَ وَ الْمُتَخَشِّعِينَ لَهُمْ . (۱۵۶)
 تواضع هر کسی بالنسبه بغير خود نحوی است وَ الْعَدْلُ
 الْحَقِيقِيُّ فِيهِ هُوَ اِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ . (۱۵۷)
 تواضع عالم للعالم* نحوی است و لِلسُّوقَى نَحْوُ آخِر*
 اگر افراط کرد تَدَلُّلٌ* مذموم خواهد بود .

بیان تفصیل بیش از این مَوْكُولٌ اِلَى مَحَلِّهِ .
 (۱۵۸) وَمِنْهَا اَنْ لَا يَكُونَ غَافِلًا عَنِ مَوْلَاهُ فِي اَنْ مِنَ الْاَنَاتِ .

همواره باید کرده خود را به او عرضه دارد، تا رد و
 للعالم: برای عالم لل سوقی نحو آخر: و برای بازاری نوع دیگری است
 تذلّل: خاکساری . موكول الى محله: در جای خود مذکور است .

قبول وی معلوم گردد، نمی دانم الْمُفْتَى لَا يَسْتَفْتِي إِلَّا مِنَ اللَّهِ را چه معنی کرده ای، دل باید همیشه با او باشد، نمی بینی که حُكَّامُ عَرَفَ دَرُ هِرْ نَقْطَهُ اِي كِه هِسْتَنْد، دِلْشَانِ دَائِمًا دَرِ پَايْتَخْتِ اسْت، وَ مِنْهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْعَالِمُ مَنْصُورًا بِالرُّعْبِ بَعْدَ قَطْعِ طَمَعِهِ عَنِ حُكَّامِ الدُّنْيَا وَ تَمَكِينِ الْخَوْفِ الْإِلَهِيِّ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي مَكْتُونِ سَرِيرَتِهِ (۱۵۹)

والا از زید و عمرو برای او فایده نخواهد بود، اگر تحصیل این مرتبه را نموده باشد، فَافْهَمْ .

حَرَّرَهُ مُحَمَّدُ الْبِهَارِيُّ

مراسله پنجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آقا جان در وقت شبی رَأَيْتُكَ كَيْلًا أَمَا حَكَمْتَ أَنْسِرَا نِدَانِسْتُمْ، از چه جهت عارضه رخ نموده ماذَا التَّوَانِي وَ مَاذَا التَّكَاْسُلُ وَ التَّحْزَنُ . (۱۶۰)

اگر از جهت واماندن از علم است، کسی علم یسلم

المعنى لا يستفتى الا من الله: فتوا دهنده جز از خدا فتوا نطلبید.
رأيتك كلاً: تو را با حالت کسالت دیدم.

ن فروخته ، و اگر از قلت جاه است ، کسی آقائی سلم فروخته
و اگر از کمی مداخل است ، کسی بیش از قوت شبانه کیسه
زرند وخته ، گفت دنیا و آخرت به نگاهی فروختیم .

اگرچه آقای آقاسید عبدالمجید طاب ثراه می فرمودند
این معامله از چند جهت باطل است ، مگر اینکه در جواب
بگویم :

مذهب عاشق ز مذهبها جداست

و اگر از جهت امورات اخروی است ، آن بسیار
بی وجه است ، زیرا که به اندک بهانه ای رو به آن طرف
می توان یافت فَإِنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْهِ قَرِيبُ الْمَسَافَةِ هَيْج مایه ندارد
بعد قَوْلِهِ عَزَمَ مِنْ قَائِلٍ لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ
لَمَاتُوا شَوْقًا . (۱۶۱)

در این صورت سستی و تکاسل* چرا؟

دَعِ التَّكَّاسُلَ وَاعْنَمْنَا مَثَل

که زاد راهروان چستی است و چالاکی

لنك و لوك و خفته شكل و بی ادب

سوی او میغیژ و او را می طلب

آیا تکلیف شاقی به تو کرده بود؟ عبادت مَالًا يُتَحَمَّلُ

فان الراجل اليه قريب المسافة: زیرا کوچ کننده، سوی او راهش نزدیک
است .

تکاسل: کسل بودن ، تنبلی کردن مالا يتحمل: غیر قابل تحمل .

از جناب تو خواسته؟ عَلَي رُؤْسِ الْأَشْهَادِ مؤاخذه تموده؟ از انعام و احسان تو کوتاهی شده؟ که ناز می کنی؟
 الْعَجَلُ* - دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن دیدی
 به عبادت نمی توانی پیش ببری، به گدائی و تضرع از او چیز
 بخواه.

هین مگو ما را بر آن در، بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

بهبانه طلب است، مجانی دادن و مفت بخشیدن دأب
 و دیدن اوست آماده این کار است.

(داد او را قابلیت شرط نیست) توجه صرف کافی
 است در این مقام خیال بچند مرتبه توبه شکستن کار دیگر
 وصله بر نمی دارد. صد بار اگر توبه شکستی باز.
 فَإِنَّهُ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ تَوَابٌ غَفُورٌ وَأَوْلِيَاءُهُ الْكِرَامُ أَيْضًا
 مَأْمُورُونَ بِهِ. (۱۶۲)

و اگر دلتنگی و کسالت از جهت فرقت* رفقاء و آجبه*
 باشد نظراً به إِنَّ مَوَدَّةَ سَنَةِ رَحِمٍ مِائَةٌ وَهِيَ لِحْمَةٌ كُلُّ حَمْسَةٍ
 النَّسَبِ وَفَرَّقَتْهَا نَارٌ مُوقَدَةٌ. (۱۶۳)

وَلِذَا قِيلَ*:

العجل: عجله کن، بشتاب. لذا قيل: بدین خاطر گفته شده.

فرقت: جدائی. آجبه: دوستان.

وَجَدْتُ مُصِيبَاتِ الزَّمَانِ جَمِيعَهَا
سِوَى فُرْقَةِ الْأَحْبَابِ هَيْئَةَ الْخَطْبِ
وَقَالَ الْآخَرُ:

يَقُولُونَ إِنَّ الْمَوْتَ صَعَبٌ عَلَى الْفَتْسَى
مُفَارَقَةُ الْأَحْبَابِ وَاللَّهِ أَصْعَبُ (۱۶۴)

اینجا جهاتی است از کلام که منسوط بتشقیقات فی المقام تارة رفیق انس والتلذذات دنیویه* بوده اند و فوت شده از تو این مطلب اینجا علاوه بر اینکه مایهء دلتنگی نباید باشد، مایهء سرور شما هم باید بشود، زیرا که از شما برکت نشده، مگر
يَكُ طَعَارِ هِرْزُكِي وَفَقْنَا اللَّهَ وَآيَاكَ لِنَيْلِ هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ
الْجَلِيلَةِ (۱۶۵) و اگر رفیق لله و فی الله بوده اند، که ترکشان
مورث دهشت* گردیده چارهء این مطلب اوقات تلخی نیست
و کسالت نی، بلکه باید به صدد برائی به مقدار میسورتلطف
و مهربانی خرج دهی هر کس را به حسب حال او انعام و
احسان فرمائی فَإِنَّ الْأُخُوَّةَ عَقْدٌ يَجِبُ الْوَفَاءُ بِهِ (۱۶۶) غرض
نه بیان اقسام حقوق اخوانست، بلکه مقصود من این است که
باید انسان اسباب برانگیزاندن اخوان خود را فراهم
بیاورد، تا در اخوت ثبات پیدا کنند و بهرهء او را دریابد

و ثمره اخوت دینی گویا این باشد که یَعَانُ عَلَى الْخَلَاصِ مِمَّا
 وَقَعَ فِيهِ مِنَ الْإِبْتِلَاءَاتِ الْأُخْرَوِيَّةِ (۱۶۷) زیرا که حوادث اخروی
 کمتر از حوادث دنیویه نخواهد بود، ببین از خلاصی آنها
 بلائمعین می توانی آنوقت زین برادر آن برادر هم بدان. اللَّهُمَّ
 وَفَّقْنَا لِقِيَامِ حُقُوقِ الْأَخْوَانِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ (۱۶۸)

مراسله ششم

ایین تعلیقه را به اولاد ملك التجار تبریز طاب ثراه

مرقوم فرموده اند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخوانی ظاهراً همان آس و همان کاسه بوده باشند،
 نه کاری، نه فکری، نه تقوی، نه درس، ندانم مآهَذَا التَّوَانِي
 فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ وَالتَّكَاسُلُ فِي طَاعَةِ الْعُقُولِ الطَّاهِرَةِ أَنْسَيْتُمْ
 الْمَوْتَ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ وَالْوُرُودَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَهْدِمُ فِي آنٍ وَاحِدٍ
 أَرْكَانَ لَذَائِدِكُمْ وَيُخَرِّبُ بُنْيَانَ غَرَائِزِكُمْ أَلَيْسَ ذِكْرُهُ مُرَغِبًا عَنِ
 الدُّنْيَا وَجَالِبًا إِلَى الْآخِرَةِ أَمَا قَالَ أَصْدَقُ الصَّادِقِينَ إِنَّ مَنْ
 تَذَكَّرَهُ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً يُحْشَرُ مَعَ شُهَدَاءِ أَحَدِ أَمَا

وَجَدْتُمْ ذِكْرَهُ فِي غَايَةِ النَّفْعِ وَالتَّأْثِيرِ؛ وَلَعَلَّ مَا نَعَكَم مِّنْهُ هُوَ
 اشْتِغَالُ الْقَلْبِ إِلَى مَا سِوَاهُ وَعَدَمُ التَّهَيُّؤِ لِلسَّفَرِ إِلَى الدَّارِ الْآخِرَةِ
 وَالْأَلَا رَيْبَ فِي أَنَّ الْمُسَافِرَ لَا هَمَّ لَهُ إِلَّا تَهَيُّؤُهُ إِلَّا سَبَابَ
 وَالْإِسْتِعْدَادُ لَهُ فَمَنْ تَفَكَّرَ فِي حَالِ الْفَرَاغَةِ لِأَبَدٍ مِنْ أَنْ يَقِلَّ
 سُورُهُ بِالدُّنْيَا وَشَهَوَاتِهَا وَهَانَ أَمَلُهُ وَانْكَسَرَ قَلْبُهُ عَنْ لَذَائِهَا
 فَالْعَاقِلُ مَنْ جَرَّدَ نَفْسَهُ لِلْمَنِيَّةِ وَهَيَّأَهَا لِلتَّنَعُّمِ وَالتَّجِيبَةِ وَإِنْ
 شِئْتَ حُصُولَ ذَلِكَ فَتَفَكَّرْ فِي حَالِ نَظَرَاتِكَ الْمَتَّيِّبِينَ الَّذِينَ
 كَانُوا مُنْهَمِكِينَ فِي الشَّهَوَاتِ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَسُوءِ أَحْوَالِهِمْ
 كَيْفَ انْتَقَلُوا مِنْ أُنْسِ الْعِشْرَةِ إِلَى وَحْشَةِ الْهِجْرَةِ وَمِنْ فُسْحِ
 الْقُصُورِ إِلَى ضَيْقِ الْقُبُورِ وَمِنَ النَّظَافَةِ وَحُسْنِ الصُّورَةِ إِلَى قُبْحِ
 الْمَنْظَرِ وَالتَّسِيرَةِ وَاسْتَلَّ عَنْ قَبْرِهِ ذَلِكَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ وَزَبَانٍ
 مَلِيحٍ وَبَكَوْا بِاللَّهِ يَا قَبْرَهُ هَلْ زَالَتْ مَحَاسِنُهُ وَهَلْ تَغَيَّرَ ذَلِكَ الْمَنْظَرُ
 النَّضْرُ حَتَّى يُجِيبَكَ بِأَتَمِّ الْأَجْوِبَةِ وَآكَمِّ الْبَيَانِ: (١٦٩)

استخوانها بند بند از هم جدا

کرد کرمان لخم و شخمش را فنا

مَعَ مَا كَانَ غَافِلًا عَنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ وَحَرِيصًا فِي تَدْبِيرِ
 الْمَنَازِلِ وَجَمْعِ الْأَمْوَالِ وَقِسْ حَسْرَاتِ نَفْسِكَ عَلَيْهِ وَكَيْفَ كَانَ
 فَاعْتَنِمْ يَا حَبِيبِي إِنَّ حَالَةَ النَّاسِ فِي ذِكْرِ الْمَوْتِ وَحَالَاتِهِ عَلَى
 أَقْسَامٍ فَإِنَّهُمْ بَيْنَ مُنْهَمِكٍ فِي الدُّنْيَا وَشَهَوَاتِهَا وَخَائِضٍ فِي
 غَمَرَاتِ لَذَائِهَا وَبَيْنَ سَالِكٍ مُبْتَدِيٍّ وَعَارِفٍ مُنْتَهِيٍّ وَالْأَوَّلُ لَا

يَذْكُرُ الْمَوْتَ إِذَا ذَمَّ لِيَصِدَّهِ إِيَّاهُ عَنِ مَحْبُوبِهِ وَكَوْنِهِ حَاجِبًا لَهُ عَنِ
مَطْلُوبِهِ بَلْ يَفِرُّ مِنْهُ وَيُعَادِيهِ وَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ مِنْ أَنْ يُلَاقِيَهُ
فَلَا يَسْتَفِيدُ مِنْهُ مَنْ ذَكَرَهُ إِلَّا بَعْدَ وَالثَّانِي يَسْتَعِدُّ بِتَذْكُرِهِ
لِاقْتِنَاءِ الْخَيْرَاتِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَى التَّحْصِيلِ فَضَائِلِ الْمَلَكَاتِ وَ
يَكْرَهُهُ خَوْفًا مِنْ أَنْ يَلْقَاهُ قَبْلَ الْوُصُولِ إِلَى هَذِهِ الْكَمَالَاتِ وَهُوَ
فِي هَذِهِ الْحَالِ مَعْدُورٌ وَلَا يُعَدُّ مِنْ كِلَابِ دَارِ الْغُرُورِ بَلْ لَا
يُحْسَبُ مِنَ الَّذِينَ كَرَهُوا لِقَاءَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَكْرَهُ لِقَائِهِمْ وَعَلَامَتُهُ
الِاسْتِغْثَالُ بِمَا يَعُدُّهُ لِلْمَمَاتِ وَالتَّهَيُّؤُ فِي زَادِ مَعَادِهِ قَبْلَ
الْفَوَاتِ وَأَمَّا الثَّلَاثُ وَإِنْ كَانَ لِأَفَائِدَةٍ فِي ذِكْرِهِ لَنَا فَهِيَ أَيْضًا
يَذْكُرُهُ وَيَشْتَاقُ إِلَيْهِ حُبًّا لَهُ وَشَوْقًا مِنْهُ إِلَيْهِ إِذْ فِيهِ لِقَاءُ الْحَبِيبِ
وَلِذَا قَالَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ: وَاللَّهِ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ - الْحَدِيثُ -
لَمَّا فِيهِ مِنَ الْخَلَاصِ عَنِ سِجْنِ الطَّبِيعَةِ وَ
الْوُصُولِ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةِ الرَّفِيعَةِ وَالَّتِي ذَلِكَ أَشَارَ بِقَوْلِهِ
سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَ لَنَا قَسْمٌ آخَرَ أَعْلَى وَ أَرْفَعُ
مِمَّا ذَكَرَ إِلَّا أَنَّهُ لِأَمَقَامٍ لِيَذْكُرَهُ. (۱۷۰)

وکیف کان امیدوارم خود تا نرا مهمل نگذاشته شبانه روز خود را
من حیث العمل خصوصاً در ایام مبارکه مشهوره ثلاثه معمور
کرده باشید. اللَّهُمَّ اغْنِهِمْ عَلَى ذَلِكَ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وبعد
اگر جویای حال شوید معلوم است:

هر که او از همزبانی شد جدا
 بی نوا شد گرچه دارد صد نوا
 چونکه گل رفت و گلستان درگذشت
 نشنوی دیگر ز بلبل سرگذشت
 حقیقتاً دل سوخته دارم از نجف اشرف دور افتاده ام و آن
 كَانْ فِيهِ مَا فِيهِ * التماس دعا دارم حقیقتاً از همه عالم
 نه تنها از شما .

حرره محمد البهاری فی اطراف الکاظمین
 علیهما السلام وعلیه السلام والسلام

مراسله، منضم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 رَوَى عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَنِ ابْتُلِيَ بِالْفَقْرِ
 فَقَدْ ابْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ : الضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ ، وَالنَّقْصَانِ فِي
 عَقْلِهِ ، وَالرِّقَّةِ فِي دِينِهِ ، وَقِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ . (۱۷۱)

بلی بنده ای را که فقر رو کرد، اموری را باید رعایت
 کند . الاول اینکه باید فقرا مکروه ندارد به کمال امتنان
 و ان كان فيه مافيه: اگر چه در اینهم حرف است.

بگوید مَرَحَبًا بِشِعَارِ الصَّالِحِينَ. ابدأ جزعی نداشته باشد (حَيْثُ أَنْ الْعَالِمَ بِالْأَصْلِحِ جَلَّ شَأْنُهُ قَدْرَهُ لَهُ وَ لَا زِمُ ذَلِكَ إِنَّهُ لَوْ كَانَ شَاكِيًا أَيْضًا لَا يَشْكُو إِلَّا إِلَيْهِ تَعَالَى شَأْنُهُ فِي ظُلْمِ اللَّيَالِي). (۱۷۲)

پس اگر بغیر او اظهار فقر نمود کشف می کند از اینکه مرضی او نشده. مصلحت خود را در غیر آن می داند، خصوصاً پیش کسی باشد که می داند فایده ندارد، دیگر حالا این اظهار کفر است یا فسق است یا مباح است بحسب الشاکی* وَالْمُشْتَكِي إِلَيْهِ* تفاوت می کند اجتهادش با تو.

الثانی اینکه باید قانع به کفاف باشد، بلکه اقتضای بقدر حاجت فعلی بکند و شکرانه این نعمت عظمی را بنماید، که زیادی به او داده نشده (فَإِنَّ الرِّيَادَةَ فِتْنَةٌ وَ أَمْتِحَانٌ أَعْطَاهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى عَبْدِهِ لِيَنْظُرَ مَا يَفْعَلُ بِهَا فَإِنَّ عَصَى اللَّهِ بِهَا عَذَابٌ وَ الْأَحْسَبُ نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْهُ). (۱۷۳)

والتالث اینکه (لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ مُتَوَكِّلًا عَلَى مَوْلَاهُ آيسًا مِمَّا فِي آيِدِي النَّاسِ). (۱۷۴) تعلق احدی از اغنیاء نکند اسمش را تواضع بگذارد (فَإِنَّ تَوَاضَعَ الْفَقِيرِ هُوَ التَّكْبَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمْ أَغْنِيَاءُ). (۱۷۵)

الرابع أَنْ لَا يُدَاهِنَهُمْ فِي الْخَوْضِ عَلَى الْبَاطِلِ طَمَعًا لِمَا فِي آيِدِيهِمْ مِنْ حُطَامِ الدُّنْيَا). (۱۷۶)

الشاکی: شکایت کننده. المشتکی الیه: آنکه بسوی او شکایت برند.

بهرکاری که آنها داخل باشند اینهم داخل شود، هر صحبتی که آنها بکنند، اینهم گوشه آن را بگیرد، در هر عملی برای آنها تقریر* کند .

الخامس اینکه فقر نباید اسباب سستی او در عبادات بشود، بلکه حال فقر را غنیمت دانسته، بیشتر مواظب بر طاعات بشود، إِذَا الْوُصُولُ إِلَى السَّعَادَةِ الْأَبَدِيَّةِ بِالْفَقْرِ أَيْسَرُ وَأَسْهَلُ (۱۷۷)

السادس اینکه همواره باید چیزی از قوت خود انفاق نماید، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَدْلِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْ وَجْهِهِ وَلَا مَجَالَ لِتَفْصِيلِهَا وَاللَّهُ الْعَالِمُ (۱۷۸)

السابع إنَّ مَا يُعْطِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الْمَالِ إِنْ عَلِمَ أَنَّهُ حَرَامٌ وَجَبَ عَلَيْهِ الْإِمْتِنَاعُ وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ مُشْتَبَهٌ أَوْ حَلَالٌ فِيهِ مَنَّةٌ رَاجِحٌ لَهُ رُدُّهُ وَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ هَدِيَّةٌ مُحَلَّلَةٌ بِغَيْرِ مَنَّةٍ اسْتَحَبَّ لَهُ الْقَبُولُ تَأْسِيًا بِالنَّبِيِّ وَالْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَإِنْ كَسَانَ مِنَ الصَّدَقَاتِ وَهُوَ مُسْتَحِقٌّ فَإِنْ عَلِمَ أَنَّهُ يُعْطَى رِيَاءً وَسَمْعَةً يُمْكِنُ أَنْ يَقُولَ بَعْدَ جَوَازِ الْأَخْذِ إِذَا صَدَّقَ أَنَّهُ أَعَانَهُ عَلَى الْإِثْمِ وَيَنْبَغِي لَهُ التَّعَفُّفُ مِنَ السُّئُولِ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنَّهُ فَقْرٌ مُعَجَّلٌ وَحِسَابٌ طَوِيلٌ لِعَدَمِ خُلُوهِ مِنَ الْآفَاتِ غَالِبًا إِذْ هُوَ مُتَضَمِّنٌ عَلَى الشُّكْوَى وَذَهَابِ مَاءِ الْوَجْهِ وَالذُّلِّ عِنْدَ غَيْرِ اللَّهِ

تقریر: امضاء کردن، صعه گذاشتن.

تَعَالَى وَ إِذَا الْمَسْئُولِ وَ اعْطَايِهِ اسْتِحْيَاءً أَوْ رِيَاءً أَوْ الْجَاءَ أَوْ
يُورِثُ شَتْمَ السَّائِلِ وَ إِذَا نَهَى إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ الْأَفَاتِ وَ إِذَا
رُويَ أَنَّ سَأَلَ النَّاسِ مِنَ الْفَوَاحِشِ نَعَمَ لَوْ كَانَ فِي
مَقَامِ الْأَضْطْرَارِ فَلَهُ ذَلِكَ بَلْ قَدْ يَجِبُ إِلَّا أَنْ تَشْخِصَ
دَرَجَاتِ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ فِي غَايَةِ الْأَشْكَالِ وَالصُّعُوبَةِ (۱۷۹)

مراسله ششم

این تعلیقه شریفه را به مصحح این اوراق مرقوم
فرموده جزاءه الله عنی خیراً
بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مشهدی فلان را عرض می شود انشاء الله تعالی
موفق بوده و خواهید بود، شنیدم به بعضی از موالیان حقیر
عرضه داشته اید که فلانی کاغذی که مشتمل بر مواعظ و نصایح
باشد برای من بنویسد، اولاً از خود فلانی چه تأثیری دیدی
تا از مرگب نحس او اثر ببینی، و ثانیاً حقیر اهل عمل
نیستم تا برای شما دستور العمل بنویسم، فَاَسْتَلُّوا أَهْلَ
الدِّكْرِ (۱۸۰) هر چیزی را اهلی است .

خَلَقَ اللَّهُ لِلْحُرُوبِ رِجَالًا وَ رِجَالًا لِقِصْعَةٍ وَ تَرِيدِ (۱۸۱)

دستور العمل ماها مرغ و فسنجان خوردن است، اگر
 احیانا برخورداری آنت عالم غیر معلّم* مضافاً اینکه در این چند
 روزه هر چه خواستم دو کلمه قریباً الی الله مَصَدِّعٌ* شوم هوای
 نفس مانع آمد، اگر چه اشکال باز باقیست، لیکن جواب زمین
 نماند، دو کلمه می نویسم علی الله (از آن گناه که نفعی رسد
 بغير هم خوب نیست) و آن دو کلمه اینست که اگر با مجاهده
 نفس در مقام عمل راه می روی هَنِيئًا لَكَ* و اگر خدا نکرده نکبت
 چاک گریبان را گرفته، در عمل تکاسل ورزیدی و نتوانستی
 به عمل پیش بروی، لا اقل گدائی را از دست مده به تضرع و
 زاری بکوش در خلوات به دروغی بچسب تا راست شود،
 چه اینکه گدا مجانی طلبست، اگر جیدی داشته باشی،
 مقصودش حاصلست، اگر در جواب بفرمایند مثل تو بنده^۶
 فلسفی را لازم نداریم بنحو تذلل عرض کن گدای ره نشین
 سلاطین در عداد بندگان او نخواهد بود، و اگر بفرمایند،
 نافرمانی می کنی، به طریق خوشی عرض کن هر کس شأنی
 دارد، اگر فرمودند قهاریت من پس در کجا ظاهر خواهد
 شد، به شیرینی عرض کن: در آنجا که با سلطنت جناب
 اقدسست معارضه نماید، اگر فرمودند بیرونش کنید، بالتماس
 انت عالم غیر علم: تو دانائی بدون آموزش هستی.
 مصدع: وقت گیر. هَنِيئًا لَكَ: گوارای تو باد.

بگو:

نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگر

برون کنیدم از این درد رآیم از درد دیگر

اگر بفرماید قابلیت استفاضه از من را نداری، جسواب

عرض کن به دستگیری اولیاء خودت کرامت فرما، الحاصل

اگر رو ترش نماید، تبسم کنان التماس کن، اگر از تو اعراض

نمود، تبصّب کنان از عقب او بدو، اگر از خودش مأیوس

شدی، به امناء دولتش ملتجی شو بگو به اَعْلَى صَوْتٍ:

به واللّه، به باللّه، به تاللّه

به حق آیه نصر من اللّٰه

که مو از دامن دست برندیرم

اگر کشته شوم الحکم للّٰه

اگر بفرماید جرأت این حرف‌ها را از کجا بهم بستی؟

عرض کن: حلم تو اشاره می‌کند، اگر بفرمایند این زبانها را

از کجا یاد گرفتی بگو:

بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود

اینهمه قول و غزل تعبیه* در منقارش

الحاصل گدائی را گفتند ول مکن تا هیچوقت محتاج

نباشی، از گدائی خیلی کارها ساخته می‌شود، غرض از

تعبیه: فراهم.

مجاهده. خود را عاجز دانستن و به معرض گدائی در آوردنست
 وَاللّٰهُ الْعَالَمُ عَرَضَ سَلَامٍ مَا رَأَىٰ بِهِ مَنْ وَجِبَ الْإِبْلَاحُ إِلَيْهِمْ*
 انشاء الله از آقایان و خواتین* و غیرهم خواهید رسانید، زیاده
 جز التماس دعا عرض ندارد.

محمد البهاری

مراسله نهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای دواى نخوت و ناموس من ای توافلاطون و جالینوس من
 توقيع مبارك زیارت گردیده کمال مسرت و فرح حاصل
 شده بوئیده و بوسیده بردیده نهادم، از کثرت شوق و
 التهاب عشق بعد از چندی ملتفت شدم که در طی مطالب
 اشاره به اموری رفته مِنهَا اینکه امر به صبر فرموده بودی که
 بنشینم و صبر پیشه گیرم (نَعَمْ كُلُّ صَبْرٍ جَمِیلٌ اِلَّا اَنْ الصَّبْرَ
 فِیْكَ قَبِیْحٌ وَكُلُّ جَزَعٍ قَبِیْحٌ اِلَّا اَنْ الْجَزَعَ عَلَیْكَ جَمِیلٌ وَكُلُّ
 مَرَارَةٍ سَهْلٌ اِلَّا اَنْ مَرَارَةَ الْبُعْدِ عَنكَ فِی نِهَایَةِ الصُّعُوْبَةِ وَ

من وجب الابلاغ اليهم: به هر کسی که رساندن باو واجب است.

خواتین: خانمها.

لِذَا فَلِمِثْلِكَ فَلَيْبِكَ الْبَاكُونَ وَلَيُنْدِبِ النَّادِهُونَ وَيَعِجُّ الْعَاجُونَ
عَزِيزُ عَلَيَّ أَنْ أَرَى غَيْرَكَ وَلَا تُرَى وَلَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَجِيجٌ وَلَا
شَكْوَى وَلَعَمْرُكَ إِنَّهُ قَسَمٌ بَسِيَارٌ جَلِيلٌ وَبِزْرِكٍ إِنْ فَرَأَقَكَ سَخَتْ فِي
غَايَةِ السَّخْتِ وَالتَّصَبُّرُ بِهِ أَمْرٌ لَا يُطَاقُ . (۱۸۲) والآ:

همه دانند که سودا زده و دلشده را

چاره صبر است، ولیکن چکند قادر نیست

و منها اینکه امر فرموده بودی بعدم ترك معاشرت بِالْمَرْءِ
و مدارای با خلق و تحمل جفای آنها با حسن وجهه نظرا به
عَاشِرَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ* تصدقت شوم سَمْعاً و طاعةً الآ اینکه بر
حضرت شما مخفی نیست که حال مجالس یا از قبیل قرآن
نحسین است * یا مدافعةً اخبشین یا تَمَالُقُ مُفْلِسِينَ . (۱۸۳)

و منها اینکه فرموده بودی قدری بهتر از این مواظب
طاعات باش اگرچه نفس همین کلام مبارك اسباب تهییج
داعی است، زیرا که بی توجه شما هیچ کاری انجام نگیرد و
بی سهیل روی مبارك هیچ گلی رنگ نپذیرد، اما خوش
داشتم که این فرمایش را مکرر فرموده باشید تا مورت از دیاد
عمل بوده باشد .

و منها اینکه فرموده بودی غصه روزی مخور إِنْ اللّٰهَ

بالمرة* یکدفعه.

عاشرهم بالمعروف: به نیکی با آنان معاشرت کن.

وَإِسْعَ كَرِيمٍ وَرَزَاقٍ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ هم خوب فرموده آید
 همینطور است که می‌فرمائید الا اینکه همراه حقیر کسی هست
 هرچه می‌گویم خدا رزاقست، يُشِيرُ إِلَيَّ بِأَنْ لَا* می‌گوید، اگر
 بگوئی خدا رزاقست لازم می‌آید استعمال بك لفظ در معانی
 متعدده و این غلط است رزاق نان است یا لباس یا مخادیم
 دیگر حالا که شما می‌فرمائید در همه چیز رزاقست استعمال
 لفظ در دو معنی هم لازم نمی‌آید حقیر تعبدًا قبول کردم
 ایشان هم ساکت شدند.

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

و منها اشاره به حرکت طرف دیار خودتان فرموده
 بودید حقیر هم:

میلم این بود که بی دست نگردم هرگز

پای من لنگ است و منزل بس دراز

دست من کوتاه و خرما بر نخیل

امیدوارم از برکت توجه حضرتعالی به اندک زمانی به تو

برسم و مستفیض و کامیاب گردم انشاء الله تعالی.

محمد البهاری

بشیرالی بان لا: بمن اشاره میکند که اینطور نیست.

مراسله و هم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کیست که از من سخن نژد سخندان برد
قطره به عمان کشد، زیره به کرمان برد
باد صبائی کجاست بوی گلّی آورد
نالۀ زار مرا سوی هزاران بسرد
گوید شان در وصال چند بنالید زار
زار بنالد کسی کو غم هجران بسرد
تصدقتان شدم، شماها را چه می شود که همواره از
کلمات آتش انگیزتان شرار ناله و فغان حسرت احساس میشود.
«السُّمُّ مِمَّنْ يُؤَيِّدُ بِهِ الدِّينَ وَيُشِيدُ بِهِ أَرْكَانَ الشَّرْعِ
الْمُبِينِ. السُّمُّ مِمَّنِ انْعَمَرَ فِي الطَّاعَاتِ وَالتَّقْوَى وَوَقَّعَ لِلْقُرْبَاتِ
وَالزُّلْفَى. حَاصِلُ السُّمِّ خَيْرٌ مِّنْ رَّكِبِ الْمَطَايَا وَانْدَى الْعَالَمِينَ
يَطُولُ رَاحٌ» (۱۸۴) شما چرا می نالید -

بگذار من بگیرم چون ابر در بهاران
زیرا که «أَنَا الْمُتَخَلِّفُ مِنْ أَقْرَانِي أَنَا الضَّعِيفُ فِي عَقْلِي وَ
أَرْكَانِي وَقَدْ فَسَدَتْ طَاعَتِي وَخَسِرْتُ بِضَاعَتِي وَخَسِرْتُ
تِجَارَتِي ذَهَبْتُ أَيَّامِي وَبَقِيَتْ ذُنُوبِي وَأَثَامِي مَا تَزَوَّدْتُ مِنْ

حَيَوْتِي وَ قَرَبَ حِينُ مَمَاتِي « (۱۸۵) ندانم تدبیر چیست ،
چاره چه باشد .

همانست آسمان دور زمین سخت

نه رفیقی ، نه شفیقی ، نه یاری ، نه یاورى ، نه انیسی ،
نه مونسى ، بهر طرف می غلطم ، جهل اندر جهل است ، بهر
دیار می روم ، ظلمت اندر ظلمت است ، با هر که مجالست
می کنم ، غفلت اندر غفلتست ، آشنائی با غیر را عین زیان
دیدم ، بهر کس دوست گفتم ، دشمن جان دیدم « دَائِمًا
شُغِلَ مِنَ الْأَسْبِيلِ الْأَسْبِيلِ » (۱۸۶) همواره قول من الْأَطْرِيقِ
الْأَطْرِيقِ* درس می خوانم ، حیرانم مباحثه می کنم پشیمان .

فَيَا بَرِيدَ الْحَقِّ أَخْبِرْنِي بِمَا قَالَهُ فِي حَقِّنَا أَهْلُ الْجَمْعِ
هَلْ رَضُوا عَنَّا وَ مَا لَوْ لِلنُّوْفَا أَمْ عَلَى الْهَجْرِ اسْتَمَرُّوْا وَ الْجَفَاءُ
(۱۸۷)

شما هم که لابد خواهید فرمود:

لَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ أَمَا عَلَيْهِ نَعْمٌ وَ أَمَا مِنْهُ لَا الْعَجَبُ كُلُّ
الْعَجَبِ (۱۸۸) شما هم که چنین بنالید ، ما را چه بایسد
کرد ؟ و گفت :

به گل بلبل نشسته زار نالد

مو که دور از گلانم چون نالم

حقیر بهیچوجه نمی توانم حال حضرتعالی را به خود

الاطریق ، الاطریق : آیا راهی هست ، آیا راهی هست .

قیاس کنم لَوْجُوهُ مِنْ الْفَارِقِ* که بگویم شما هم از قافله وامانده باشید و دست شما هم از دامن امیر کاروان نَسْتَجِیْرُ بِاللّٰهِ بریده باشد .

لَا جِلِّ مَمْلِكُمْ إِلَى الدُّنْيَا وَالْإِشْتِغَالِ بِلَهْوِهَا وَ لَعِبِهَا وَ
لِطُولِ أَمَلِكْ وَاتِّبَاعِكْ لِلْهَوَى وَغَيْرِ ذَلِكَ. (۱۸۹)

الاول اینکه شما صد هزارید و من یک تنم، و به مقتضای
عَبْدِي أَطْعَمَنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي (۱۹۰) الخ جمیع قوی و
نقاط الارض مُعین شماست دون أَنَا* چه خوش گفت:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

الثانی اینکه تغییر عادت نازپروری بر حقیر اشکل* امور

شده، و بر جناب شما اسهل* امور بوده .

الثالث اینکه حقیر کمال نظر و همّ به اعتبارات دارم و

داشتم، شما قائل به تَأَلَى* باطل نبوده و نخواهید بسود .

ه لَا تَأْخُذُكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لِأَيِّمٍ . (۱۹۱) را خوب یاد گرفته اید .

الرابع اینکه حقیر را ابتلاء به معاش از پانداخته

برای یک پول سیاه، هزار حیل و تزویر و نفاق باید بسوزم و

جَنَابُكَ فَارِغٌ مِنْهُ* زیرا که طَعَامُكَ عُسْبُ الْقِفَارِ وَ شَرَابُكَ مِنْ

لَوْجُوهُ مِنَ الْفَارِقِ: به چند فرق. دون انا: نه من اشکل: مشکتر

اسهل: آسانتر. جناحک فارغ منه: جنابعالی از اینها آسوده‌اید.

مِيَاهِ الْأَنْهَارِ تَبَيَّتْ وَ لَيْسَ لَكَ هَمٌّ وَ تُصْبِحُ وَ لَيْسَ لَكَ
الْبَلْوَى. (۱۹۲)

الخامس الابتلاء به زن و بچه که هیچیک از آنها را
خبر نداری و ششمی اینست که از اول بچگی الی الآن بساد
حب و جاه به سر و کله حقیر افتاده دماغ را معیوب کرده،
بالعزّة از کار انداخته، معالجه و طبیبی هم در بین نیست،
بعکس آن وجود مکرم مغتنم باری « إِنَّمَا أَشْكُوبَشِي وَ حُزْنِي إِلَي
اللّٰهُ. » (۱۹۳)

کتاب درد دلم قلب کوه را بشکافد

اگر از آن ورقی درفتند به کوه و بیابان
« اللّٰهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ غُرْبَتِي وَ بُعْدَ دَارِي وَ قِلَّةَ زَادِي
وَ مَعْرِفَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. » (۱۹۴)

رحم کن بر من مسکین و به فریادم رس

تا بخاک در غیرت نرسد فریادم

من که از جور تو حاشا که بنالم روزی

من از آن روز که در بنسد توام آزادم

حرره محمد البهاری

« كَانْ غَالِبَ قُوْتِ كَلِيْمِ اللّٰهِ نَبِيْتِ الْاَرْضِ وَ اوراقِ الْاَشْجَارِ فَسَبْحَانَ
الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ » (۱۹۵)

مراسله یازدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد

نیت خیر مگردان که مبارک فالیست

مدتی بود مدید و عهدی بغایت بعید، که شعله نار

اشتیاق قلب به لقاء آن وجود مکرم از چاک گریبان سرزده

بود، هیچکس را قدرت بر اطفاء این نایره* نبود، می سوختم

و می ساختم، خود را به عشق روی تو مشغول کرده

فریب خویش می دادم که ایندم یار می آید

بهر آواز پائی خاطر خود شاد می کردم

لیکن در طالع خود ندیده بودم که به این آسانی بتوانم

دامن جلالت را به کف آورم ولی از آنجائی که « مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ

مَا رَأَى » مَضَى الزَّمَانُ وَقَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ أَتَى. (۱۹۶) به این

نیمه احتمال زنده بودم و در این ظرف مدت دهری بر من

گذشت که چگویم :

عقل درآك از فراق دوستان

همچو تیرانداز بشکسته کمان

نایره: آتش.

خودت می‌دانی که هر چه به من وارد آمده همه از
کشش آن سر بوده، اینهمه آوازه‌ها از شه بود ^{حَيْثُ أَنْ}
الْمَعشُوقُ يَجْذِبُ الْعَاشِقَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُهُ وَلَا يَرْجُوهُ وَمَا
كَانَ يَخْطُرُ بِبَالِهِ أَبَدًا وَلَا يَظْهَرُ مِنْ تِلْكَ الْجَذْبَةِ أَثَرٌ فِي الْعَاشِقِ
إِلَّا الْخَوْفُ الْمَمزُوجُ بِالْيَأْسِ مَعَ دَوَامِ الطَّلَبِ. * (۱۹۷) اینست
که گفته شده :

میل معشوقان نهانست و ستیر*

میل عاشق با دو صد طبل و نغیر*

و بالجمله در خوشترین ساعتی از ساعات و بهترین وقتی
از اوقات که نه خواب بودم نه بیدار، نه مست بودم، نه
هشیار، مزده شرف حرکت موکب همایونی داده شد بی
اختیار گفتم :

یا رب این حرفست یا سحر حلال

هاتف آورد این خبر یا جبرئیل

اینقدر حالم دگرگون شد که از شوق لقاء ندانستم پا را از
سر، سر را از پا، عمامه به پا بسته، کفش بر سر گذاشته بلند
شده مترنماً گفتم :

عَنْ لِي يَا مُنَيَّبِي لَحْنِ الْعِرَاقِ

أُبْرُكِي يَا نَائِقَتِي تَمَّ الْفِرَاقِ

ستیر: پوشیده - نغیر: ناله، فریاد.

إِبْلَعِي يَا أَرْضُ دَمْعِي قَدْ كَفَى
 إِشْرَبِي يَا نَفْسُ وَرَدًا قَدْ صَفَى
 عُدَّتْ يَا عَيْدِي إِلَيْنَا مَرْحَبًا
 نِعْمَ مَا رَوَّحَتْ يَا رِيحَ الصَّبَا (۱۹۸)

الحاصل، طاقت و شکبائی از دست رفته، کار برسوائی کشیده، مردم شهر و دیار ملتفت گردیده، اهل تقوی و دین سرزنشها نموده، به خیالشان می‌رسد که اختیار نیست این کارها دیگر ملتفت نیستند که اولاً ملت عاشق زملت‌ها جداست، و ثانیاً اینکه:

از درد دل چونکه عشق آمد درون
 عقل رخت خویش انسداد از بیرون
 باری هرچه خواستم بلکه حرکتی به آن صوب* نموده باشم،
 به سر یا به قدم بهیچوجه در خود یارای آن را ندیدم نه پای
 آمدن دارم، نه صبوری بر فراق تو.

قَدْ تَحَيَّرْتُ فِيكَ خُذْ بِيَدِي
 يَا دَلِيلًا لِمَنْ تَحَيَّرَ فِيكَ
 فَإِنَّ قُلْتَ* مثل مشهور «إِنْ كَانَ قَلْبُكَ بَا مَن فَانْتَ بِيَشِ
 مَن وَإِنْ كُنْتَ فِي الْيَمَنِ فَعَلَى هَذَا لَأَمَعْنِي لِلْإِضْطِرَابِ وَ
 إِلَّا سَتِعْجَالٍ». (۱۹۹)

صوب: دیار - جهت. فان قلت: اگر گوئی.

قُلْتُ* اگرچه همواره دل همراه تو است، لیکن چشم را
از حسن صورتت بهره ای نی، گوش را از لطایف کلامت
حظی نه اینها بدل ندارند .

آن کلام دلکش زیبای تو

و آن تبسمهای روح افزای تو

پرسش حالم نمودن يك به يك

آن نوای الْبِشَارَةَ كُنْتُ لَكَ*

الحاصل، به همین حال نشسته، منتظر قدم میمنت لزوم

آن جان جهان را دارم .

شبان تیره امیدم به صبح روی تو باشد

وَ قَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ*

زیرا که :

نه پنج روزه^۱ عمر است عشق روی تو ما را

وَجَدْتَ رَائِحَةَ الْوَدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي*

والسلام، محمد البهاری

قلت: گویم .

البشارة كنت لك: بشارت باد که من برای تو هستم .

و قد تفتش عين الحياة في الظلمات: و برایستی که چشمه^۲ آب زندگانی
را در تاریکیها باید جستجو نمود .

وجدت رائحة الود ان شممت رفاتى: بوی دوستی را میبایی اگر خاک
مرا بو کنی .

مراسله ووازدوم

بسم الله الرحمن الرحيم

قربان از فرق تا قدمت رفتم

گفتی بدهم کامت و جانست بستانم

ترسم بدهی کامم و جانم نستانی

على الصباح كراماً و مراراً عرض عبودیت و بندگی به مقام

بروز و ظهور پیوسته، ابداً مشمول الطاف غیر متناهیة نگردیده

با اینکه سعه رحمت را در خارج هیچ شرطی نبوده ندانما

چه حادثه رخ نمود که یکباره کار به احتجاب و پرده داری

انجامید .

گل ز حد برده تنعم ز کرم رخ بنما

سرو می نازد و خوش نیست خدا را بخرام

بلی از آنجائی که این بینوا در خارج دست و پائی

نمی زنم تخیل انقطاع رشته الفت و مودت گردیده، اگر چه

هماره این نزاع و جدل شورانگیز بین المحب و الحبيب و بین

العاشق والمعشوق بوده، لیکن علائم صدق هم در کار هست، گفت:

« أَثْرُ الْمَوَدَّةِ سَاطِعُ الْبُرْهَانِ » *

اثر المودة ساطع البرهان: اثر دوستی دلیلی آشکار دارد

در خلوص من اگر هست شکی تجربه کن
 کس عیار زر خالص نشناسد چو محک
 چه عرض کنم، حق اظهار شکوه به حضرت شما ندارم،
 خدای منتقم قهار جَلَّتْ هَيْبَتُهُ وَ قُدْرَتُهُ
 فراق را به فراق تو مبتلا سازد
 چنانکه خون بچکاند ز دیده های فراق
 نمی دانم

فراق و هجر که آورد در جهان یا رب
 که روی هجر سیه باد و روزگار فراق
 باری از اینجا ظاهر گردیده که اگر مسامحه هم واقع
 شده، از تصور بوده، نه از تقصیر، چه اینکه مرا هم چیزی
 نمانده

قرار برده ز من آند و سنبل مشکین
 خراب کرده مرا آند و نرگس مکحول*
 تصدقت شوم، نباید متوقع باشید از کسی که عقل ندارد
 هوش و صبر و آرام و چشم و گوش و دست و پا و بال و پری
 ندارد، با حيله و تدبير بجائی نمی رسد، دستگیر و دادخواه
 بجهت او نمانده، خسته مرده از همه کارها و امانده، راهی
 به جائی نبرده، از چشم محبوب خود افتاده، سرزنشها
 مکحول: سرمه کشیده شده.

شنیده نه مالی، نه ملکی، نه عَقاری*، نه زوری، نه زری، نه
عزّی، نه اعتباری، نالان، ویلان، مسکین و غمگین، مهموم
و مغموم.

گر بیارد یاد از آن کان شکر

اشک ریزد چون جَراد منتشر

حالت عجیبی، کیفیت غریبی، هر که ببیند چیزی گوید

آن یکی گوید عجب افسرده است

دیگری گوید برادر مرده است

حقیقتاً عرض می‌کنم:

دل به غیر تو الفت به کس نمی‌گیرد

چه بلبلی است که جا در قفس نمی‌گیرد

اما چکنم

دردیست درد عشق، که اندر علاج آن

هر چند سعی بیش نمائی بتر شود

اگر موانع خارجی نبود، به هر دیار که بودی، خود را

به آستانه مبارک می‌انداختم اما چکنم مانعهای بزرگ بزرگ

مثل کوه جلو را سد کرده:

الاول، اینکه باید از اشتغال درس و تحصیل دست

بکشم « وَ لَهُ مَفَاسِدُ كَثِيرَةٌ مِنْ وُجُوهِ كَثِيرَةٍ* ».

وله مفاسد کثیره من وجوه کثیره: و برای آن از بسیاری جهات مفاسد

بشماری است. عقار: زمین.

الاول ، اینکه نانم بریده می شود .
 الثانی ، اینکه دیگر از عوام الناس کسی به من اعتنائی
 نمی کند .

الثالث ، اینکه همقطارهای من از من جلو می افتند .
 الرابع ، اینکه دیگر بالعیان تحکم نمی توانم بکنم ، امورات
 شرعیه می خوابد .

الخامس ، اینکه ملك داری برایم سخت می شود ، فتأمل .
 باری ، دوم از موانع اینکه دو سه بچه شیرین زبان
 دارم ، علقه آنها مانع است .

سوم اینکه ، عادات بدنییه را مشکل است تغییر دادن .
 چهارم اینکه ، جماعتی از اهل هند تازه اسلام قبول
 کرده اند ، گاهی محتاج به بعضی از فروع فقهیه میشوند میترسم
 رجوع به این ولایت بکنند ، اگر من نباشم سایر علماء از عهده
 آن مسئله فقهیه برنیایند ، یا اینکه در بلد نباشند یسا
 عارضه ای برای آنها رخ داده باشد ، یا تأمل درست نکنند
 و این مطلب شکست اسلام باشد ، من راضی نمی شوم .

باری موانع دیگر را خجالت از اظهارش کشیدم فقیس
 عَلِيْهِذَا فَعَلَّ وَ تَفَعَّلٌ* .
 حرره محمد البهاری

فقیس علیهذا فعلل و تفعلل : پس بر همین قاعده قیاس کن مانند فعلل
 و تفعلل (که در علم صرف از قیاسیات است) .

مراسله سیزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نازنین من :

دل دردمند عاشق ز محبت تو خون شد
نه کشی به تیغ هجرت، نه به وصل میرسانی
سالها شد که بر من بینوا صبحی گذشت و شامی، از
کوی آن دلبر با وفا نه قاصدی، نه سلامی، نه نامه ای، نه
پیامی، ندانما به این قالب بی روح صبر ایوب داده شده، یا
عمر نوح وعده شده، به بیداری انتظار می کشم، خبری
نمی شنوم، می خوابم، اثری نمی بینم، هر طرف می دویم بجائی
نمی رسم، از هر که می پرسم، نشانی نمی یابم، از آن طرف هم
آتش نمرودی هجران آنا فآنا درازد یاد،

رَعِمَ مَا قَالَ*

إِنَّمَا هَجْرُكَ رِيحٌ صَرَصَرُ أُرْسِلَتْ فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرِّ
فَإِذَا مَا غَبَّتْ عَنِّي سَاعَةٌ كَانَتْ السَّاعَةُ أَذًى وَ أَمْرًا (۲۰۰)

باری :

هَلْ سَبِيلٌ لِلتَّلَاقِ که چنین طأل اشتیاقی

نعم ما قال: چه خوب گفته.

مَقَانِسِ الْبَيْسِ كَأَسَا طَعْمُهُ مَرَّ الْمَذَاقِ
 . مَسُوعِي فَوْقَ حَدِّي فِي النِّكَابِ وَ اِنْدِ فَسَاقِ (۲۰۱)

عجب از این که گفتمی که به دل ره است دل را

طرفی سوخته از غم جهتمی خرم و خندان

فَإِنْ قُلْتَ الْعَجِبُ كُلُّ الْعَجِبِ * بِأَيْنِ قُلْتَ تَحْمِلُ وَ كَمِي

برو بدی خلق و سوء ادب و خشونت قول و تَحَمُّسُ* در

رکات و سکنات تو را با عشقبازی چه کار عاشق باید دریادل

شد، و کمال ادب داشته باشد « طَرَفُ الْعِشْقِ كُلُّهَا

أَب * حسن خلق بزرزد و لِينُ الْكَلَامِ و صبور باشد نغمود

لاف عشق و گله از یار چنین لاف خلاف

عشقبازان چنین مستحق هجرانند

تو در فکر راحت خودی، آسودگی می طلبی به میل خود

می چرخ می برو

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد

باید چند عدد جوزی عصفوری کعبی* تحصیل نموده

با صبیان مشغول لهو و لعب بوده باشی، چه اینکه تا کنون

نان قلت العجب کل العجب: پس اگر گوئی واقعاً جقدر عجیب است.

غرف العشق کلها آداب: جانب عشق را همگی آدابی است.

لین الکلام: نرم سخن. نحمق: نادانی.

جوزی عصفوری کعبی: نام چندی از اسباب بازی است.

نَفْمِيدُهُ أَي وَإِنَّ أَوَّلَ مَا يَبْدُلُ الْعَاشِقُ وَالطَّالِبُ الصَّادِقُ هُوَ
 أَنْسَهُ وَرَاحَتَهُ ثُمَّ مَا يَمْلِكُهُ وَ مَا يَتَعَلَّقُ بِهِ حَتَّى عَرَضِهِ وَ اخْتِيَارِهِ
 ثُمَّ يَبْدُلُ رُوحَهُ وَ يَصِلُ إِلَى خِدْمَةِ حَبِيبِهِ مَعَ خَطَرٍ عَظِيمٍ وَ هَوْلٍ
 جَسِيمٍ فَإِنَّ لَكَ تَحْصِيلُ هَذِهِ الْمَرَاتِبِ الْعَالِيَةِ الْمَهُولَةِ الصَّعْبَةَ
 هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ قُلْتُ نَعَمْ الْأَمْرُ كَمَا زُبَيْرَانِ كَانَ لَكَ مِثْلُ الرَّسْلِ
 الزَّامِيِّ وَ إِفْحَامِيِّ ، (۲۰۲)

بلی

همه دانند که سودا زده و دلشده را

چاره صبر است ولیکن چکند قادر نیست

حقیر همواره ملتسم

اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز که مخذول تو را ناصر نیست

والا اگر جواب واقعی بخواهی ، لیس اول فاروره کسرت

فی الاسلام ، *

تنها نه من شکایت محبوب کرده بس

بر هر که بنگرم به همین درد مبتلاست

اگر باور نداری سحرگاهی رخ گلگون نموده ، قدی شمشاد

کرده ز چمن مرور فرما ، تا ناله و زاری عشاق را بالחס دیده

باشی ، تنها نظر به پروانه مکن که وله شوق آرام آنرا گرفته

لیس اول فاروره کسرت فی الاسلام : این اولین شبنمای نیست که در

اسلام شکسته است .

است به کمال استعجال خود را فدای محبوب نموده ، در
آتش سوزان گداخت ، چه اینکه علی التحقیق این مطلب از
کمال ضعف و کوچکی آن ناشی است که نتوانسته به آتش
هجران ساخته جمع بین القشر واللب* بنماید و ندانسته

عاشقان را ناله و زاری خوش است

(۲۰۳)

(فَإِنَّهُ الَّذِي عِنْدَ الْمُحِبُّوبِ مِنْ جَمِيعِ الْمَلَذَّاتِ).

وانگهی عشق کجا صبوری کجا هیبات هیبات گفته اند:

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگست

قَانَ قُلْتَ آخر نه اینکه کتمان محبت در شرع منور

مستحسن است، ثواب شهید دارد، سر حلقه عاشق اصبر

الصابرین بوده ، نشنیده ای:

« إِنَّ الْمَحَبَّةَ سِرٌّ مِنْ أَسْرَارِ اللَّهِ وَ جَعَلَ مَحَلَّهُ قَلْبَ

الْإِنْسَانِ كَمَا لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُهُ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ

الْمُنْهَجِيَّاتِ » . (۲۰۴)

قُلْتَ اخبار می خوانی ، نشنیده ای :

مذهب عاشق زملت هما جداست

عاشقان را مذهب و ملت خداست

اولاً و ثانياً من ترکم اونی بونی بولمرم

دنیاده حق سنی منه ویرسون جزاگونی
 قوی ایله سون بهشتده غلمان مضایقه
 من دین و دل نه نوعیله سندن اسیر گیوم
 ترسایه دینین ایتمدی صنعان مضایقه (۲۰۵)
 توضیح کلام به عبارت خودمان اینکه:

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را .

حزیره فلان

صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ أَبِي وَإِلَيْهِ غَيْرَ أَنْ لَمْ يَعْلَمُوا حُبِّي لِمَنْ (۲۰۶)

۹۱

مراسله چهاردهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تصدقت شوم

خبرت هست که بی روی تو آرامم نیست

طاقت بار فراق این همه ایامم نیست

العجب كل العجب از این که گویند عمر دنیا
 هشت هزار سال است و بر من بی‌نوا در این مدت متعددی
 الی کنون هشتاد هزار سال بیشتر گذشته هنوز اول ایام فراق
 من است به دلیل اینکه نوح در هزار سال، يك طوفان دید،
 و من چندین هزار طوفان دیده‌ام، و ابراهیم علیه السلام در
 تمام عمر يك آتش نمرودی مشاهده فرمود، و من صد هزار بار
 آتش نمرودی کشیده‌ام، موسی (ع) يك صعقه بیشتر لمس
 نکرده (وَلِي كُلِّ يَوْمٍ صَعْقَةٌ فَوْقَ أُخْرَى) (۲۰۷) مَعَهَذَا كَلِّهِ
 شغلم نوحه گری. نه از خُلَّتْ* خبری، و نه از مودت اثری در
 کار هست، ملامت مردم يك طرف، فقر و فاقه يك طرف، اعراض
 شما يك طرف، باز آن دو اول سهل است، زیرا که:

نه به زرق آمده‌ام تا به ملامت بروم

بندگی و رزم اگر عزت اکرامم نیست

لَكِنَّ الَّذِي يُحْرِقُ الْقَلْبَ وَيَقْطَعُ مَا فِي الْأَحْشَاءِ هُوَ

الْأَخِيرُ. (۲۰۸)

تلخ‌تر از فرقت تو هیچ نیست

بی پناهی غیر پیچاپیچ نیست

چون تو ندی راه جان خود برده گیر

جان که بی تو زنده ماند مرده گیر

معهدا که: با همه اینها. خلعت: دوستی.

باری تفصیل زیاده از اندازه است
 گسر بگویم شرح‌های معتبر تا قیامت بس بود آن مختصر
 اگر چه گاهی می‌گویم :
 بگذرد این روزگار تلخ تر از زهر
 بار دیگر روزگار چون شکر آید
 هر سختی را راحتی است، هر نشیبی را فرازی، لابد
 سزای در این کار خواهد بود، گفت کاتب :
 لوح را اول بشوید بسی وقوف
 وانگهی بروی نویسند او حروف
 خون کند دل را ز اشک مستهان
 می‌نویسند بروی اسرار نهان
 چون اساس خانه نو افکنند
 اولین بنیاد را بر می‌کنند
 از جهالت کودکان گسریند زار
 چون نمی‌دانند ایشان سرکار
 لیکن طفل از شیر بریده را هزار افسانه خوانی از یاد
 پستان بیرون نرود، فان قلت آیا منزلگه دور واقع شده مأوا
 و مقصد را بلد نبوده‌ای حاجب و دربان گذارده اند کسی را
 از ساحت قرب دور کرده اند، آیا منادی‌ها ندا در ندادند
 فان قلت : اگر گوئی،

که هر که حاجت دارد بیاید، آیا ملازمان خبر ندادند که از احسان مضایقه نیست، آیا ایلچی‌ها* نرساندند که هر که مخالفت نماید، در عوض کرم ببیند، آیا اطباء اعلان ندادند که هر مریضی را معالجه نمائیم و هر زخمی را مرهم نهیم، آیا حکام جار نزدند که ما دادرس هر مظلوم و دستگیر هر افتاده ایم، آیا دانشمندان نگفتند که هر مجنونی را عاقل گردانیم و هر ناقص را کامل، با این نقل‌ها از سایه خود رمیده، از که گله داری؟ قُلْتُ نَعَمْ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَفَوْقَ مَا يَقُولُ الْقَائِلُونَ إِلَّا أَنْ نَجِدِيهِ أَمْرًا آخَرَ وَهُوَ هَذَا؛ (۲۰۹)

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی

کشش عاشق بیچاره به جانی نرسد

حصول این مطالب التفاتات خاصه و انعامات مخصوصه لازم دارد، فان قلت نعم مطلب همین است، ولیکن التفاتات خاصه خدمات مخصوصه و آداب مخصوص هم لازم دارد، آن بین خوابی‌های شب و آن روزه‌های روز و ناله‌های دل‌سوز، و آن پریدن‌های رنگ و آن طپیدن‌های دل و آن اعتقال* لسان و اضطراب مفاصل و اعضاء و آن تحملات از خلق و آن مراعات جمیع آداب مَعَ الْمُعْشُوقِ* و آن بذل مال و جان و

ایلچی‌ها: سفیرها. اعتقال: لگنت، گنگی.

مَعَ الْمُعْشُوقِ: با معشوق.

اختیارِ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِكَ مِنَ الشَّرَاطِطِ* کدام يك از اینها را طی کرده ای، که توقع محرمیت اسرار و قابلیت انعامات خاصه را می نمانی، تو بسرو اینگونه توقعات را از خواب نوشین سحر و لقمه چرب سر شب و از بی مبالاتی روز و از معاشرت نا اهل و از میل به هوی و هوس داشته باش، کار نازک است، گفته اند: تا زر ندهی زورت ندهند، تا سر نسپاری، سرت نسپارند، تا اختیار را وانگذاری، مختار مطلقیت نکنند، تا رشته از کائنات نبری، رشته محبتت نپیوندند، اینست که گفته شده:

نازکان را سفر عشق حرامست حرام
 که به هرگام در این ره خطری نیست که نیست
 هر که عزت آورد عزت برسد
 هر که قنند آورد لوزینه خورد
 قُلْتُ وَقَدْ هَيْجَتُ أَحْزَانِي وَزِدَّتْ فِي دَائِي*
 والسلام

الی غیر ذلک من الشرائط: و دیگر شرایط.

لوزینه: شرنبی.

قلت وقد هیجت احزانی و زدت فی دایی: گفتم غمم برانگیختی و

بر دردم افزودی.

مراسله پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

درد ما را نیست درمان الغیاث

هجر ما را نیست پایان الغیاث

هر چه بودیم ، هر چه کردیم ، هر چه گفتیم ، « وَقَعَ مَا وَقَعَ

كَانَ الَّذِي كَانَ » . (۲۱۰) گذشت آنچه گذشت ، الآن :

ما به مسکینی سلاح انداختیم

الغیاث ای سایه جان الغیاث

ای دادرس همه تومی دانی که (ما در این شهر غریبیم ،

و در این ملک فقیر) ای غریب الحُسنِ رِفْقًا لِلْغَرِيبِ . (۲۱۱) نظر،

نظر بحث و ایراد نیست (قَدْ مَلَكَّتِ الْقَلْبَ مُلْكَاً دَائِماً) . (۲۱۲)

خواهی ایندم عدل کن ، خواهی ستم ، جهت ، جهت ،

گدائی و التماس است ، شاید درمانده ای را دستگیری

فرمائی چه اینکه این بینوا از همه چیزها وامانده ، نه روی بسه

دربار جلالت دارد ، نه دست تو سلش به دامن کسی می رسد ،

نه حال تضرع و زاری در روی مانده ، که مورد ترحم باشد ،

مات ، متحیر ، سرگردان ، تنها ، بی کس ، ویلان ، شکسته ،

عاجز، نالان، گاهی پس زانو نشیند، گاهی آه سرد از دل بکشد، گاهی یاد ایام گذشته ها را می نماید، خصوصاً ایامی را که سر را به آستان مبارک میسود، از الطاف گوناگون بهره می برد کجاست .

آن سمیع تو و آن اصغای تو

و آن تبسمهای جان افزای تو

و آن نبوشیدن کم و بیش مرا

عشوه جان بد اندیش مرا

قلب های من که آن معلوم تست

بس پذیرفتی تو چون نقد درست

الحاصل آن صفات پسندیده و کمالات غیر متناهی که

به یاد افتد:

آه از نهاد برآید اما چه کند

دست ما کوتاه و خرما بر نخیل

مضافاً الی اینکه موانع بزرگ بزرگ هم پیدا کرده (فَالَيْتَكَ
الْمُشْتَكِي مِنْ نَفْسِي وَ أَقْرِبَائِي وَ أَصْدِقَائِي وَ جِيرَانِي وَ أَهْلِي
بَلَدِي وَ أَهْلِي مَلَّتِي فَإِنَّهُمْ كُلُّهُمْ مُتَّفِقَةٌ الْكَلِمَةَ صَارُوا عَلَيَّ وَ كَيْسَ
أَحَدٌ اسْتَعِينُ بِهِ فِي أَمْرِي غَيْرَكَ فَإِنْ كُنْتَ مُتَرَجِّحًا فَالآنَ وَقْتُهُ
وَ أَوَانُهُ فَخُذْ بِيَدِي يَا مُنْقِذَ الْغَرَقِيِّ وَ مُنْجِي الْهَلْكَى) (۲۱۳)

فَإِنْ قُلْتَ اِیْ بَدْبَخْتِ كَذَابٍ، ریش سفید دل سیاه، تا کی از این بافندگی‌ها و دروغ‌زنی‌ها و کج رفتاری‌ها، از که می‌نالی، يك قدم به راستی پیش بنه، تا تمام کائنات را تصرف کنی، به حيله و تزویر کار درست نخواهد شد، بگو ببینم داخل چه صنفی از اصناف می‌باشی، اهل علمی، کاسبی، متعبدی، عارفی، لوطی‌ای، درویشی، چه کاره‌ای، انسان هر کاره باشد، باید شرایط آن را مرعی* دارد، در تو هیچ يك از اینها شرطش محرز نیست، اگر اهل علمی، کو علمت و حلمت، کو تواضعت و تخشعت، کو زهدت، و اگر کاسبی، کو امانتت، کو تفقّھت، کو تدبّینت، اگر متعبدی، کو توکلت، کو مناجات در خلواتت، کو بیداری شبت، کو صوم* ایام صیفت* کو گریه‌های اطراف لیل و نهارت، اگر عارفی، کو معرفتت، کو تسلیم و رضایت، کو ترك ما سوایت، اگر لوطی‌ای، کو مردانگیت، کو گذشتت، کو دستگیری از ضعفایت، کو سبیل‌های کلفتت، که هر مویی از آن قیمت دنیا و مافیهاست، اگر درویشی می‌گویند کلاه درویش باید مشتمل بر چهار ترك باشد، که هر ترکی کاشف باشد از ترك دیگری، اول ترك دنیا، دوم ترك عقبی، سوم ترك مولی، چهارم ترك ترك، کدام یکی از این ترك‌ها را انجام داده‌ای؟

مرعی دارد: رعایت کند. صوم: روزه. صیفت: تابستان.

قُلْتُ:

نه قاضيم، نه مدرس، نه محتسب، نه فقيه.

داخل هيچ يك از اين عناوين مذكوره نيستم، بيشر عرض
شد كه گدا هستم، گدائي را شرطى نباشد، گدا مجانى طلب
است، خدمتى از او نخواسته اند.

فَإِنْ قُلْتَ لِأَقْلٍ* در طلب بايد صادق باشى، و حتى
المقدور جدّ و جهد بكنى، قُلْتُ:

بارها گفته ام و بار ديگر مى گويم:

تا كه از جانب معشوقه نباشد كشى

إِلَى آخِرِهِمَا

الحنى محمد البهارى الهمدانى

مراسله شازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

فدايت شوم

گفته بودى كه خبر ده كه ز هجرم چونى

آنچنانم كه بينى و ندانى بسازم

فان قلت لا اقل: پس اگر كوئى دست كم.

چه این که آرزوی وصال از دل و دانش هر دو عاریهام
 نموده (وَلَا لَكَ الْغِنَىٰ عَلَيَّ) (۲۱۴) دیوانه وار در کوچه و بازار
 نگران بر رخ هر پیر و جوان می غلطم، گاهی دل را به سنگ
 اطفال خوش می دارم، گاهی طعنه و تعریض^{*} رقیب و اغیار را
 بر خود می خرم، به قول شما من که ملول گشتمی، از نفس
 فرشتگان .

الحاصل، ممنونم، گاهی صحراها می گردم، گاهی دریاها
 می نشینم، گاهی کوه ها بالا روم، گاهی گودال ها فرو کشم، نه
 دل را آرام، نه قلب را سکون و اطمینانی هست، (فَيَا لَيْتَ مِنْ
 عَجَبٍ، كَيْفَ الْعَجَبُ) (۲۱۵) اگر درست بگویم، غلط گفتم،
 زیرا که همواره در قلب من فرو نشسته، و در پیش چشمم
 حاضری

به صحرا بنگرم، صحرات بینم

و اگر بگویم نزدیکی، پس من بی دل را چه شده که
 متحیرانه این طرف و آن طرف می دوم، «أُنَادِيكَ مِنْ كُلِّ
 مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ نِدَائِي»، (۲۱۶)

غرض از این مقالات، خلاصی خویش نبوده، بلکه

استحکام غلظه مقصود است، پر معلوم است .

طعنه و تعریض: گوشه و کنایه زدن .

ستم آن نیست که در بند کنی صیدی را
 ستم آنست که از قید خود آزاد کنی
 لیکن این قدر هست که محل ترحم، رحم فرما، قابلیت
 حضور ندارم، ذره پروری کن، بال و پر شکسته ام، به فریادم
 رس، اگر غرض از ابعاد من جزای افعال ناشایسته و سوء
 ادب نیست، هان دست من و دامان تو، «أَسْأَلُكَ بِحَقِّ
 الْمَسْوَدَةِ وَالْقَرَابَةِ أَنْ لَا تَحْمِلَنِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ»، (۲۱۷)
 و اگر مقصود، امتحان من است، لاشییء هیچوقت قابل
 امتحان نبوده، و اگر مراد تکمیل و تطهیر من است که قدر
 وصال معلوم گردد، کسی که تا پنجاه سال در مزبله بعد
 خوابیده، ملتفت این نکته نشده باشد، بعد هم فایده ای
 ندارد، و اگر میل شنیدن ناله و زاری مرا داری، که داد و
 بی داد من بلند شود و بس:

من نه آنم که به جور از تو بنالم حاشا

چاکر معتقد و بنده دولت خواهم

و اگر نه اینهاست، بل این است:

عهد کردی که بسوزی ز غم خویش مرا

هیچ غم نیست تو می ساز که من میسوزم

امیدوارم جواب عریضه زود داده شود، تا تکلیف معلوم

گردد، فَإِنْ قُلْتَ أَيُّ بِيْ أَنْصَافِ خُودِ بِخُودِ سَتَمِ مِيْ كُنِيْ، وَاللَّ

من در کدام مرحله آنی از تو کوتاهی و غفلت ورزیده ام، و اَمَّا
وَجَدْتُكَ يَتِيمًا فَاَوْيْتُكَ وَوَجَدْتُكَ ضَالًّا فَهَدَيْتُكَ وَوَجَدْتُكَ عَائِلًا
فَاَغْنَيْتُكَ. (۲۱۸) دیدی مریض بودی، چه پرستاری از تو
نمودم، در دست اعداء ذلیل شده بودی، به چه تدبیر تو
را خلاص کردم، در فلان مرحله میخواستند علانیه* تسورا
رسوا کنند، بچه نحو آنها را منصرف نمودم و چه اسباب های
خوشی فراهم آوردم، اِلٰی کُنون چه از من خواسته ای که
نداده ام؟ شبانه روز آنی از مراقبت تو کوتاهی کرده ام؟
نوکرهای تو خوابیده، من کشیک از تو می کشم، حافظ و
دربان تو بیهوش افتاده، من تو را حفظ نموده ام، اولاد و
عیالت به تو اعتنا نکرده، من غذا فراهم آورده ام، مَعَذْلِكَ
باز از من گلايه می کنی؟ «قُلْتُ جَزَاكَ اللّٰهُ خَيْرًا الْجَزَاءُ وَقَدْ
نَبَّهْتَنِي بِشَيْءٍ كُنْتُ غَافِلًا عَنْهُ بِالْمَرَّةِ». (۲۱۹) مرا گمان این
بود که این نحو امور جاری از اسباب است، و نمی دانستم که
از مسبب الاسباب است، حال که چنین است، پس یکی از
این دو کار بکن:

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب

یا تو که پاکدامنی مرگ من از خدا طلب

هر کدام را اختیار کردید، اعلام فرمائید. اَمْرُكُمْ مُطَاعٌ.

علانیه: آشکارا. اِلٰی کُنون: تا حال. حرره محمد البهاری

دقت سوم :

پیام ره یافتگان :

۱- دستورالعملهایی از حضرت آیت الله حاج سید احمد موسوی حائری

۲- موعظاتی از عارف کامل و عالم جامع آخوند حاج ملا حسینعلی همدانی

۳- اندرزها و وصایای

از حکیم و عارف فرزانه آقا محمدتپه آبادی

پیام حاج سید احمد موسوی حائری

دستور العملی است که حضرت حجة الاسلام والمسلمین
آية الله، فی الارضین سید الفقهاء والمجتهدین مولی العرفاء
والمتکلمین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع و الاصول،
سیدنا و مولینا الحاج السید احمد الموسوی الحائری، روحی
له الفداء از برای تلمیذ خود مرقوم و مرحمت فرموده اند :

بسمه تعالی و له الحمد

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندین هنر است
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود
گوهر پاک بپاید که شود قابیل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

درد مندی که کند درد نهان پیش طبیب
درد او بی سببی قابل درمان نشود
هر که در پیش بتان از سر و جان می‌لرزد
بی تکلف تن او لایق قربان نشود

انشاء الله تعالى تمام مواظبت بر اداء واجبات و ترك
محرمات به کمال دقت و تأمل بِالْوَصِيَّةِ اَوَّلَ الصُّبْحِ اَوَّلًا وَ
كَمَالِ المُرَاقَبَةِ فِي تَعَامِ النَّهَارِ ثَانِيًا وَالْمُحَاسَبَةِ عِنْدَ اِرَادَةِ النَّوْمِ
ثَالِثًا وَالتَّدَارُكِ وَالسِّيَاسَةِ بِالْمُجَازَاتِ بِالضَّدِّ عِنْدَ الْمُخَالَفَةِ
رَابِعًا عَلَى التَّفْصِيلِ المَعْمُودِ فِي كِتَابِ الأَخْلَاقِ وَ تمام مواظبت
انشاء الله تعالى در هر شبانه روزی به ساعت خلوتی از اغیار
مَعَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ بِاِ مَنَاجَاتِ وَالتَّضَرُّعِ وَالتَّبَتُّلِ وَالأَخْضُوعِ
وَالأَخْشُوعِ اِلَيْهِ وَ يَتَّبَعِي اَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ بَيْنَ
صَلَاةِ المَغْرِبِ وَالعِشَاءِ اَوْ بَعْدَ العِشَاءِ فَيَسْجُدُ السُّجْدَةَ
المَعْمُودَةَ وَ يَذْكُرُ اللّٰهَ بَعْدَهُ بِمَا سَاعَدَ عَلَيْهِ التَّوْفِيقُ مَعَ كَمَالِ
الأَحْضُورِ وَالأَقْبَالِ عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى بِكَلِمَتِهِ وَالأَعْرَاضِ عَمَّا سِوَاهُ
بِأَسْرِهِمْ كَأَنَّهُ لَمْ يَجُودَ سِوَاهُ جَلَّ جَلَالُهُ. (۲۲۰)

و چون از ذکر مانده و خسته شود، سر به گریبان تفکر
فرو برده، فکر کند که من کیم و کجایم، از کجا آمده و به کجا
می‌روم، و چنان در خود فرو رود، که خود را یافت نماید که
گویا در عالم وجود کسی نیست، و از حضور باری جلّ و علا

مسئلت نماید که خداوند ا خودم را به خودم بشناسان ، که
 فُضاحت و شِناعتی* فوق آن نیست که شخص خود را شناخته
 باشد و انشاء الله تعالی تمام مواظبت به تَهَجُّد و برخاستن
 سحر و اشتغال به نافله لیل با کمال حضور و اقبال و اشتغال
 به تعقیب و قرائت قرآن تا طلوع آفتاب و انشاء الله هفتاد یا
 صد مرتبه استغفار را صباحاً و مساءً* ترک ننماید ، و صد
 مرتبه تهلیل و اذکار معهوده (سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ
 بِحَمْدِهِ ، اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ) لا اقل ده مرتبه در صبح و شام و کَذَلِکَ
 « لِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - الخ ، و « رَبِّي أَعُوذُ بِكَ
 - الخ ، و « أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ - الخ ،
 و استغفارات منقوله از سید بن طاووس رضوان الله علیه و
 « اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا شَرِيكَ لَكَ أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَ الْمَلِكُ لِلَّهِ يَا
 أَمْسَيْنَا وَ أَمْسَى الْمَلِكُ لِلَّهِ ، و صلوات کبیره « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي
 الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ الْعَرَضَى عَلَيَّ - الخ ، و انشاء الله تعالی
 در هر شب جمعه و عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر را مواظبت
 نمود ، و اهمّ از همه امور مزبوره اینکه در تمام اوقات « لَيْلاً وَ
 نَهَاراً نَوْمًا وَ يَقَظَةً » (۲۲۱) و در همه احوال و در جمیع
 حرکات و سکونات ، حضرت حق جلّ و علا را حاضر و ناظر
 دانسته ، به قسمی که اگر ممکن باشد ، آنی و طرفه العینی* از
 فُضاحت و شِناعت ؛ پستی وزشتی ؛ صباحاً و مساءً ؛ در صبح و شام ؛
 طرفه العین ؛ جنم بهم زدن .

حضور آن حضرت جَلَّ سُلْطَانُهُ غافل نشود، و این روسیاه را در جمیع احوال فراموش نفرماید، و این مضمون را مسئلت نماید .

ما را ز جام پاده گلگون خراب کن

ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب

و انشاء الله تعالی تمام مواظبت بر دوام توجه و توسل به حضرت حجت عجل الله فرجه که واسطه فیض زمانست ملحوظ داشته بعد از هر نماز دعای غیبت که «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ - الخ» بوده باشد، و سه سوره توحید هدیه به آن بزرگوار و دعای فرج (اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءِ - الخ) را ترک ننماید و انشاء الله تمام مواظبت در دوام طهارت مَهْمَا آمَنَ و نوم بر طهارت و تسبیح حضرت زهرا علیها سلام را در وقت نوم و بعد از هر نماز واجب و قرائت آیه الكرسی را و مواظبت بر سجده شکر را بعد از بیداری و خواندن آیات معهوده (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْخ) را بعد از بیدار شدن برای نافله لیل با کمال توجه به معنی و تفکر در آن و نظر در آسمان و کواکب و آفاق را و دعای صحیفه را بعد از نماز شب ترک ننماید والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

فی شهر صیام سنة ۱۳۲۷

نوم: خواب. معهوده: مورد نظر.

و منه ايضاً دامِ عَزَّةِ العالی
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طالب حضرت حق جلّ و علا را شایسته آنست که چون
عزم بر خوابیدن نماید محاسبه اعمال و افعال و حرکات و
سکنت صادره از خود را از بیدار شدن شب سابق تا آن
زمان تماماً و کمالاً نموده ، و از معاصی و اعمال ناشایسته واقعه
از خود را پشیمان شده ، و توبه حقیقی نموده ، و عزم بر آنکه
انشاء اللّٰه در مابعد عود ننموده ، بلکه تلافی و تدارك آنرا
در مابعد بنماید ، و متذکر شود که (اَلنَّوْمُ اَخُ الْمَوْتِ) (۲۲۲)
(۲۲۳) و (اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ حَيْثُ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) .

تجدید عهد به ایمان و شهادتین و عقاید حقه نموده ، با
طهارت رو به قبله « کَمَا يُجْعَلُ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ » (۲۲۴) بنام
خدا استراحت نموده ، و به مقتضای آیه شریفه در مقام تسلیم
روح خود به حضرت دوست جلّ و علا برآمده ، بگوید :

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رخس ببینم و تسلیم وی کنم

مشغول به توجه به حضرت حق جلّ و علا و تسلیم خود
به او شده ، تا او را خواب برباید و ملتفت آن باشد که چون

خواب رود، به شراشر وجودش از روح و بدن در قبضه قدرت حضرت حق جلّ و علا خواهد بود، به حدی که حتی از خود غافل و بی شعور می شود، و اگر اعاده روح به بدن فرماید، موت حقیقی خواهد بود، چنانکه در آیه شریفه می فرماید: (فَيُؤَسِّدُكَ اللَّهُ قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) (۲۲۵) چه بسیار کسانی که خوابیدند و بیدار نشده تا روز قیامت سربرنداشتند، پس امید برگشتن به دنیا دوباره نداشته باشد، مگر به فضل جدیدی از حضرت حق جلّ و علا به برگردانیدن روح او را به بدن به لسان حال و قال «رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» (۲۲۶) بگوید .

لهذا چون از خواب برخیزد اولاً متذکر نعمت اعاده روح که به منزله حیات تازه ایست از حضرت حق جلّ و علا شده، حمد و شکر الهی بر این نعمت چنانکه فرموده سجده شکر بر این نعمت چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، ادا نموده، ملتفت آن شود که چندین هزارها این خواهش را از او درخواست نموده، و بغیر از «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (۲۲۷) جوابی نشنیده اند، کمال مرحمت از حضرت حق جلّ و علا درباره او شده، که خواهش او را اجابت فرموده، و او را دوباره به دنیا ارجاع فرموده، این حیات تازه را غنیمت شمرده، و کمال همت بر آن گمارد که

إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ غَرِقَ فِيهَا الْأَكْثَرُونَ ، (۲۵۲) و حقیر عرض می‌کنم عن تحقیق* وَ نَحْنُ مِنْهُمْ* و اگر بخواهی عمیق دریای حکمتش را بفهمی ، در حقیقت لفظ عمیق ، فکر نما ، ببین چقدر از جواهر حکمت در این صندوق کوچک برای متفکرین بعنوان هدیه درج فرموده ، همین قدر بدان ، دریا نهنگ دارد ، ماهی دارد ، جانورهای عجیبه آن بسیار و مهالك غریبه آن بی‌شمار ، جزائر هولناکش زهره شیران را آب ، و کوه های سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده ، اصل و میدان این دریا از ظلمات جهل ناشی شده است ، و در اودیّه* اراضی قلوب اهل غفلت جا دارد ، امواج آمالش بسی کشتی‌های عمر را به باد فنا داده ، و جبال هموم* و غمومش* بسا پشته‌ها از کشته‌ها نهاده ، مارهای معاصی مهلكه آن ، چه بسا اشخاص را به سمّ خود هلاك کرده ، نهنگ های اوصاف مذمومه اش چه کسان را فرو برده ، و آب محبت تلخ و شورش چه مردمان را کور و چه چشمها را بی‌نور نموده ، هر که در این دریا غرق شد ، سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده ، در عذاب الیم خواهد ماند .

آدم های این دریا نسناس و سیاحت ایشان در این
 عن تحقیق : از روی تحقیق . جبال هموم : کوه اندوه‌ها .
 و نحن منهم : و ما از ایشانیم . غموم : غمها .
 اودیّه : وادی‌ها .

دریا به ساحت وسواس است، راهزنانش جنود ابلیس، و اسلحه جنگشان خسده و تلبیس* است، اگر از عمق این دریا بررسی عرض خواهم کرد که انتها ندارد، و اگر باور نداری، به غواصان این دریا، یعنی اهل دنیا از اولین و آخرین نظر نما و بین که همگی در آن غرق شده، احدی به قعر آن نرسیده، و اگر بهتر می خواهی بفهمی، به حال خراب خودت نگاه کن و بین که هر قدر داشته باشی، باز زیاده از آن را طالبی و حرصت در جایی توقف نمی کند.

ای آقای من، این دنیا چگونه مردم را به خاک سیاه نشانده، و قلوب ایشان را که برای محبت و معرفت خلق شده، طویله اسب و استر نموده، جوارحشان از قاذورات گندیده و دل‌هایشان آنی خضوع و خشوع ندیده، و ذره‌ای ذوق حلاوت طاعت را نچشیده، نه در نهادشان از توبه اثری، و نه در اوهام تفکر نحس ایشان از خداوند جل جلاله خبری، شب و روز به سیف و سنان لسان، عرض* و مسال و عصمت مسلمانان را پاره پاره می کنند، قلوبشان خالی از ذکر و فکر و مملو از حيله و مکر است، دست عقل را بسته و دست هوا را گشاده چه زخمها از آن دست‌ها بر کبد دین رسیده، و چه مصیبت‌ها در شرع شریف برپا شده، لباس خدائیان را تلبیس: فریبکاری. عرض: آبرو.

کنده ، و جامه^{*} فرنگیان را پوشیده ، اطعمه و اشربه^{*} اسلام را بدل به زهر و زقوم^{*} نصاری و دَهریان^{*} نموده اند ، وظایف شرع را متروک و آداب کفر را مَسْلُوک^{*} داشته اند ، بازار کفر و شرک در بلاد شان معمور و آباد و سوق^{*} اسلامشان مخروب و برباد ، و اَفْضِیْحَتاه^{*} عسکر^{*} کفر در بلاد وجود ما منصور و مسرور و لشکر اسلام مقتول و مأسورند^{*} .

نه ما را در عاقبت کارمان فکرتی ، و نه از سیاست های الهیّه بر ام^{*} ماضیه^{*} رسیده عبرتی ، قضیه^{*} هائله^{*} ابابیل را شوخی و قصه^{*} فرعون و قابیل را مزاح پنداشته ایم ، زمینی که قارون را با گنج بسیار فرو برده ، با مای کج و گیجها موجود است . جان من آن باد هائی که به آنها قوم هود را تأدیب نمود ، حال هم آن قادر حلیم را مطیعند ، اگر تواز اطاعت امر آن سلطان عظیم الشان جرأت نموده ، سربلچیده خاك و آب ، باد و کلوخ و سنگ ، ذلیل و منقاد^{*} اویند . بلی گول صبر و حلمش را خورده اند از حکمرانی عظیم او غافل شده ، لباس شرم و حیا را کنده ، قدم جرأت را پیش گذاشته در حضور عزّ و جلالش مرتکب معصیت او شده ، مگر نمی بینی

زقوم : درختی است در دوزخ . و اَفْضِیْحَتاه : چقدر زشت است .
 دهریان : مادیین . عسکر : لشکر .
 مَسْلُوک : پیچوده شده . مأسور : اسیر شده .
 سوق : بازار منقاد : تسلیم . امم ماضیه : امتهای گذشته .

چگونه حکم محکم او در سماوات* و ارضین* جاریست؟ مگر
 نخوانده ای که یوم نُشور* آسمان ها منشور* می شود؟
 بلی چگویم از شر آن روز پر آه و سوزی که قلوب خائفین
 را خوفش گداخته، چگونه گداخته نشود، و دلهایشان از
 روزی که زمین آن آتش سوزان و صراطش* تیزتر از شمشیر بران
 است، عقلها پران، و اشکها ریزان است، نجومش* منتشر و
 مردمانش چون جراد* منتشر، هولش عظیم، و انبیاء در
 اضطراب و بیمند، اختیار* مدهوش و ابرار، بی هوشند،
 شدائدش بسیار، و محنتش بی شمار است، آفتاب بالای سر
 و زمین چون کوره آهنگر، بدن ها در عرق غرق، و لحوم* و
 عظام* در سوز و حرق*. جهنم دورشان را گرفته و راه فرار
 برایشان بسته، ظالم شرمسار و عادل اشکبار، نامه ها پران
 بر یمین* و یسار*، مردم در دهشت* و انتظار، ملائک
 غلاظ و شداد* در تردد و عقوبت الهیه بر مرده و عصاة* در
 تشدد. یکی از اسامی آن روز یوم الحساب* است، و دیگری
 یوم التناد* از طرفی منادی به خنده و بشارت ندا می کند:
 سماوات و ارضین: آسمانها و زمینها. یوم نشور: روز محشر
 منشور: پراکنده. لحوم: گوشتها. عصاة: گنہکاران.
 صراط: راه. عظام: استخوانها یوم الحساب: روز حساب.
 نجوم: سارگان. حرق: سوزش. دهشت: ترس. یمین: راست.
 جراد: ملخها. یسار: چپ. غلاظ و شداد: سخت و تندخو
 اختیار: نیکان. یوم التناد: روزیکه از سختی آن مردم بفریاد آیند

« يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ارْكَبُوا » (۲۵۳) و از جای دیگر ندا می‌کند که: « يَا أَهْلَ النَّارِ احْسَبُوا » (۲۵۴) و یکی را خلعت می‌بخشند، و دیگری را می‌کشند، طایفه ای سرمست شراب طهور* و قومی جگرهاشان قطعه قطعه از ضرایع* و زقوم* مانده ام حیران، نمی‌دانم از قهرش بیان کنم یا از مهرش بگویم، اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش افلاکیانند، یعنی اشخاصی که خود را به افلاک نوریه رسانده اند، اعتنائی اصلاً به این افلاک ندارند، جسمشان جان و جانشان در عرش رحمان، ای به فدای قلبی که نور الهی جلّ جلاله در آنها تابان و جلالت مرتبه شان بی‌پایان، خود را از عالم گسسته و به عالم انوار پیوسته، منور به انوار معرفت و مَخْلَع* به خلعت محبت، زهدشان پشت پا به دنیا زده، توکلشان سرازگربان توحید بیرون آورده، از خلق عالم رمیده، و به مقام قسرب آرمیده، فکرشان نور و ذکرشان نور و باطن و ظاهر و جسم و جان و خیال و عقل و جنان* همه نور و غرق دریای نور بیس است، من ناپاک کجا و مدح و وصف پاکان کجا، امثال ماها باید در تدبیر ترک معصیت باشیم، اگر اصل ایمان را محکم کرده باشیم، دنیا نه چنان ما را فریب داده و کرو کور کرده شراب طهور: شراب پاک و غیر مست کننده.
 ضرایع: علفهایی بد طعم و بو در دوزخ. جنان: قلب، دل.
 زقوم: درختی است در دوزخ. مَخْلَع: خلعت بخشیده شده.

است که امثال این مواعظ در قلوب قاسیه* ما اثری کند، همین قدر می دانم که تکلیف مریض رجوع به طبیب است و اطاعت او، و تکلیف طبیب معالجهٔ حال، نه مریض مطیع، و نه طبیب حاذق است، ولی اگر مریض مطیع باشد، خداوند رحیم او را لا بد به طبیب حاذق خواهد رسانید، و اگر مطیع نباشد، سکوت کردن با او اولی است. والسلام

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الهِی قَدْ أَصَبْتُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا قَدْ عَرَفْتَ وَأَسْرَفْتُ عَلَى
نَفْسِي بِمَا قَدْ عَلِمْتَ فَأَجْعَلْنِي عَبْدًا إِمَّا طَائِعًا فَأَكْرَمْتَهُ وَإِمَّا
عَاصِيًا فَرَحِمْتَهُ إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي قَدْ أَضَجَعْتُ فِي حُفْرَتَيْهَا
وَأَنْصَرَفْتُ عَنْهَا الْمُشَيِّعُونَ مِنْ جَبْرِتِهَا وَبَكَى الْغَرِيبُ عَلَيْهَا
لِغُرْبَتِهَا وَجَادَ بِالدُّمُوعِ عَلَيْهَا الْمُشْفِقُونَ مِنْ عَشِيرَتِهَا وَنَادَى بِهَا
مَنْ شَفِيَ الْقَبْرِ ذُرُوءَ مَوَدَّتِهَا وَرَحِمَهَا الْمُسَاوِي لَهَا فِي الْحَيَاةِ
عِنْدَ صَرَغَتِهَا وَلَمْ يَخَفْ عَلَى النَّاطِرِينَ إِلَيْهَا عِنْدَ ذَلِكَ ضُرًّا
فَأَقْبَتَهَا وَاعْلَى مَنْ رَأَاهَا قَدْ تَوَسَّدَتِ الثَّرَى عَجْزُ حِيلَتِهَا فَقُلْتُ
مَلَائِكَتِي قَرِيذٌ نَأَى عَنْهُ الْأَقْرَبُونَ وَوَحِيدٌ حَفَاهُ الْأَهْلُونَ نَزَلَ
بِي قَرِيبًا وَأَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ غَرِيبًا وَقَدْ كَانَ لِي فِي دَارِ الدُّنْيَا
دَاعِيًا وَلِنَظَرِي إِلَيْهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ رَاجِيًا فَتَحَسَّنْ عِنْدَ ذَلِكَ

ضیافتی وَ تَكُونُ أَرْحَمَ لِي مِنْ أَهْلِي وَ قَرَابَتِي إِلَيْهِ لَا تَغْضَبُ
عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَى بِغَضَبِكَ وَ لَا تَسْخَطُ عَلَيَّ فَلَسْتُ أَقْوَمُ بِسَخَطِكَ
إِلَهِي النَّارِ رَبَّتِي أُمِّي فَلَيْتَهَا لَمْ تَرَبِّي أُمَّ لِلشَّقَاءِ وَ لَدَتْ نَفْسِي
فَلَيْتَهَا لَمْ تَلِدْ نَبِي . (۲۵۵)

وَ مِنْ كَلَامِهِ أَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ

يَا عَبْدَ الْوَهَّابِ كَيْفَ غَفَلْتَ عَمَّا وَهَبَكَ رَبُّنَا الْأَعْظَمُ جَلَّ جَلَالُهُ
مِنَ النَّعْمِ الْعِظَامِ وَالْأَلَاءِ الْجِسَامِ مَا أَدْرِي أَيَّامًا أَكْتُبُهَا بِقَلَمِي
الْعَاجِزِ وَالْحَالِ أَنَّهُ لَوْ كَانَتْ الْأَشْجَارُ وَالنَّبَاتَاتُ كُلُّهَا أَقْلَامًا
وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّقْلَانِ كُتُبًا وَ الْبِحَارُ مِدَادًا إِلَى أَنْ فَنِيَ الْكُتُبُ وَ
أَقْلَامُهُمْ وَ مِدَادُهُمْ لَمَا كَتَبُوا قَطْرَةً مِنْ عَجَائِبِ نِعْمَتِهِ وَ ذَرَّةً مِنْ
غَرَائِبِ آيَاتِهِ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ لَوْ بَدَلْنَا فِي طَاعَتِكَ كُلَّ عُمْرِنَا
وَ مَا غَفَلْنَا عَنْكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ لَكُنَّا مُقْصِرِينَ فِي آدَاءِ بَعْضِ حَقُوقِكَ
كَيْفَ وَ قَدْ جَلَّتْ مُصِيبَتُنَا وَ عَظُمَتْ رَزِيئَتُنَا وَ قَدْ أَفْنَيْنَا أَعْمَارِنَا
فِي الْغَفْلَةِ عَنْكَ مَعَ أَنَّهُ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ لَا نَغْفَلَ عَنْ عَظَمَةِ حُضُورِكَ
وَ جَلَالَةِ سُلْطَانِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ مَا أَدْرِي بِأَيِّ عَقْلِ أَعْرَضْنَا عَنْ
مُلَازِمَةِ عَظَمَتِكَ الْمُنِيفَةِ وَ حَضْرَتِكَ الشَّرِيفَةِ وَ قَدْ مَلَأَتْ عَظَمَتُكَ
السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ أَطَارَتْ عَقُولَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ زَعَزَعَتْ
قُلُوبَ الْعَارِفِينَ فَيَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ فَوَائِدِ مُرَاقَبَتِكَ وَ
فَرَائِدِ مَرَاجِمِكَ وَ مَكَارِمِكَ وَ مُصِيبَتِنَا إِنَّا زِدْنَا عَلَى غَفْلَتِنَا وَ تَجَرَّأْنَا

فِي حَضْرَتِكَ الْعَظِيمَةِ ارْتِكَابَ الْمَعَاصِي الْمُهْلِكَةِ وَالْجَرَائِمِ الْعُوبِقَةِ
 وَقَدْ سَوَدْنَا وَجُوهَنَا وَصَفَحَةَ صَحِيفَةِ أَعْمَالِنَا وَأَذَيْنَا بِأَثَامِنَا وَ
 نَتْنِ أَعْمَالِنَا عَمَّا لَكَ الْكَاتِبِينَ لِأَعْمَالِنَا الْقَبِيحَةِ وَكَمْ مِنْ سِهَامٍ
 حَظِيئَةٍ مَنَاشَى كَيْدِ الدَّيْنِ وَكَمْ مِنْ سِنَانٍ أَلْسِنَتِنَا الْمَحْسُودَةَ
 بِالْغَيْبَةِ وَالْكَذِبِ وَالْفُحْشِ وَاللَّعْنِ وَالِاسْتِهْزَاءِ وَالْمُخَاصَمَةِ
 وَالْمُجَادَلَةِ وَالْإِفْتِرَاءِ وَالْإِيذَاءِ قَدْ جَرَحَتْ قَلْبَ الشَّرْعِ الشَّرِيفِ
 يَعْنِي قُلُوبَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَقَدْ أَخْرَجْنَا قُلُوبَنَا عَنْ قَابِلِيَّةِ
 إِذْرَاكِ شَرَفِ مُرَاقَبَتِكَ وَلُطْفِ إِطَاعَتِكَ وَمُذْ أَسْغَلْنَا أَلْسِنَتِنَا
 بِذِكْرِكَ أَعْرَضْنَا عَنْكَ بِقُلُوبِنَا الْجَافِيَةِ الْجَائِفَةِ وَجَّهْنَا هَا إِلَى
 أَمَا لِنَا الْمَزْخَرَفَةَ وَشَهَوَاتِنَا الْمَكْدِرَةَ مِنَ الْجَاهِ وَالْإِعْتِبَارِ وَالِدِرْهَمِ
 وَالِدِينَارِ وَالْآثَاثِ وَالْعَقَارِ وَلَوْ ظَهَرَتْ قَبَائِحُ مَا ذَكَّرْنَا فِيهِ
 قُلُوبِنَا حَالَ الصَّلَاةِ وَأُخْرِجَتْ صَحِيفَةٌ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى بَعْضِ مَا مَرَّ
 عَلَيْنَا أَفْتَدَيْنَا فِيهَا لِرَأْيِنَا أَمْرًا فَظِيحًا وَخَطْبًا شَنِيعًا وَشَيْئًا
 مُنْكَرًا قَبِيحًا وَلَمَّا وَجَدَتْ مِنَ الصَّلَاةِ حَرْفًا وَمِنَ الْحُضُورِ طَرْفًا
 فَإِذَا كَانَ هَذَا حَالَ صَلَاتِنَا وَهِيَ مِنْ أَعْظَمِ مَا نَرْجُوا مِنْهَا التَّقَرُّبَ
 إِلَيْكَ فَوَاسِقَاتُهَا مِنْ سَائِرِ قَبَائِحِ مَا أَجْرَمْنَا وَشَنَايِعِ مَا ارْتَكَبْنَا
 فَبِأَيِّ وَجْهِ نَلْقَاكَ وَبِأَيِّ بَدَنِ نَقْفُ بَيْنَ يَدَيْكَ وَبِأَيِّ لِسَانٍ
 نُجَاوِيسُكَ يَوْمَ تَرْتَعِدُ فِيهِ فَرَائِصُ النَّبِيِّينَ وَتَزْعَرُ فِيهِ أَرْكَانُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَتَدْهَشُ فِيهِ قُلُوبُ الْعَارِفِينَ وَيَضْطَرِبُ
 فِيهِ عُقُولُ الْمُقَرَّبِينَ وَتَحْرَسُ فِيهِ أَلْسِنَةُ الْفُصْحَاءِ وَيَتَشَوَّشُ فِيهِ

ذَهْنُ الْبُلْغَاءِ وَ يَتَزَلُّ الْأَرْضُ وَ تَنْشَقُّ السَّمَاءُ وَ تَعْظُمُ حَرَارَةُ
الْهَوَاءِ وَ يَكْثُرُ الْبَلَاءُ يَوْمَ تَعْمُ الْبُلُوبُ الْأَخْيَارَ وَالْأَشْرَارَ وَ يَطُوبُ
فِيهِ الْإِنْتِظَارُ وَ يَتَشَوُّشُ نِظَامُ الْمَوْجُودَاتِ وَ يَتَّصِلُ الصَّيْحَةُ
بِالصَّيْحَةِ وَالرُّنَّةُ بِالرُّنَّةِ فَوَاحِدٌ يُنَادِي وَأُوتِلَتَاهُ وَ آخِرُ يُنَادِي
وَأَعْطَشَاهُ وَ آخِرُ وَأُصِيبَتَاهُ وَ آخِرُ وَأَعْوَاهُ وَ آخِرُ وَأُدْلَاهُ يَوْمَ يَقُومُ
النَّاسُ فِيهِ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِالنَّاسِ خَدَمُهُ وَ حَسَمَهُ
أَيُّ مَلَائِكَةٍ غَلَاظُ شِدَادِكَ عَابِسِينَ وَجُوهَهُمْ عَلَى هَيْئَةٍ مُنْكَرَةٍ
مُوحِشَةٍ وَ أَجْسَامُ كَبِيرَةٍ كَبِيرَةٍ وَ بِأَيْدِيهِمْ صَرَائِبُ مِنَ النَّارِ وَالنَّاسُ
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فِي أَسْرِ الذِّلَّةِ وَالْمَهَانَةِ تَقُودُهُمْ إِلَى الْحِسَابِ فَمَسَا
أَدْرِي كَيْفَ حَالُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ وَ أَنَّى لَنَا الطَّاقَةُ لِنَحْمِلَ هَذِهِ
الْعَشَاقَ الَّتِي تَعْجِزُ عَنْ بَعْضِهَا الْجِبَالُ الرَّاسِيَاتُ بِلِ الْأَرْضُونَ
وَالسَّمَوَاتُ وَ أَنَّى مُنَاسِبَةٌ بَيْنَ اللَّحْمِ وَالْعَظْمِ وَ بَيْنَ ذَلِكَ النَّارِ وَ
مِنَ الَّذِي يُطَبِّقُ السَّلَاسِلَ وَالْأَغْلَالَ وَالْعَقَارِبَ وَالْحَيَاتِ الَّتِي
كَالْجِبَالِ وَ أَنَّى جِسْمٌ يَقُومُ لِشُرْبِ الزَّقُومِ وَالصَّرِيحِ وَ مَنِ الَّذِي
يُغِيثُنَا فِي هَذِهِ الْبَلَايَا وَالْمِحَنِ وَ يُنْجِينَا عَنْ هَذِهِ الشَّدَائِدِ
وَالْفِتَنِ وَ أَنْتَ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَهَلْ
تُوفِّقُنَا لِتَوْبَةٍ صَادِقَةٍ مَقْبُولَةٍ لَعَلَّنَا بِعَوْنِكَ تُدْرِكُ بَعْضَ مَا فَاتَنَا
بِاسْتِكَانَةٍ وَ خُضُوعٍ وَ خُشُوعٍ وَ رُكُوعٍ وَ سُجُودٍ وَ نِلَّ لَنَا إِنْ تَرَكْتَنَا
عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ الْكَثِيفَةِ وَالْأَوْصَافِ الْمُهْلِكَةِ وَالْأَفْعَالِ الْمِشُومَةِ
وَالْقُلُوبِ الْقَاسِيَةِ وَالْأَمْرَاضِ الصَّعْبَةِ الْمُرْدِيَةِ فَالْعَوْتُ، الْعَوْتُ،

مسلمانان و آزار مردمان. (۱)

وَمِنْ كَلَامِهِ قُدِّسَ سِرُّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ

آلِهِ الطَّاهِرِينَ .

و بعد بر طالبان نجات و سعادت ابدی مخفی نماناد که اهل نجات دو طایفه می باشند: يك طایفه اصحاب یمن و طایفه دیگر مقربین اند، و اگر طالب سعادت عمل به وظیفه اصحاب یمن که عبارت از ترک معصیت باشد نمود از آنها خواهد شد، و مقربین علاوه بر آنها وظیفه دیگر دارند که غرض بیان آنها نیست، اولاً باید فهمید که اگر شخص انسانی فهمید، حقارت و پستی خود را هم بعد از آن فهمید عظمت و قدرت حضرت ملك الملوك را البته خواهد فهمید که قدم جرأت برداشتن و اقدام به معصیت نمودن در حضور چنین سلطان عظیم الشان در نهایت قبح و شناعة* و بدبختی می باشد، چرا غافل است از قدرت قادری که اگر اراده نماید

(- مابقی این کلام از قلم افتاده.

قبح و شناعة: زشتی و پلیدی.

فناي همه موجودات را به محض اراده آن سلطان عظیم الشان همگی به باد فنا رفته، ملحق به معدومات خواهد شد.

اینکه می بینی معصیت در نظرت سهل شده، به جهت اموری چند است که بعض از آنها را ذکر می کنم:

اولاً فکر خود را تماماً متوجه به دنیای دنی کرده ای، از این جهت بِالْمَرَّةِ از نفع و ضرر اخروی غافل شده ای، نمیدانی چه بسیار بسیار منافع و سعادت ابدیه از توفوت شد، و چقدر ضررهای بزرگ بسیار به خود زده ای.

و ثانیاً، عجز و حاجت و فقر خودت را ملتفت نیستی، که ذره ذره بدنت به حفظ کارکنان او که ملائکه باشند، بریاست.

و ثالثاً، نمی دانی که در هر آنی از آنات در هر جزء از اجزاء بدنت نِعَمٌ غَيْرُ مَتَّاهِيَةٍ* مرحمت از او شده و می شود که به بیان و بنان* ممکن نیست حصر آنها، با این حال چگونه نعمت او را در معصیت او صرف می کنی.

و رابعاً، چگونه غافلی از عقوبات سخت او مگر نمی دانی که مابین مرگ و قیامت هزار غصه هست، و آسان ترین آنها تلخی جان کردن است، چرا از شدائد قیامت غافلی؟ امان نعم غیر متناهیه: نعمتهای بی انتهای بنان: سر انگشت.

از روزی که از دهشت* و وحشت او مقربین در خوف و اضطراب می‌باشند، چرا نباشند؟ از روزی که زمینش و هوایش آتش و جهنم به اطراف خلایق محیط و ملائک غیلاظ و شیداد در بگیر و ببند، نیکان در وحشت و اضطراب، و بدان در شکنجه و عذاب، آفتاب در بالای سر، و زمین گرم تر از کوره آهنگر، خطر حساب از یک طرف، و دهشت صراط از یک طرف و حال هنوز کار به جهنم نرسیده، از آتش و سلاسل* و اغلال* و بگویم یا از مار و عقرب هایش بیان نمایم.

خلاصه، اینها همه مختصر نویسی است، و این فقراتی که گفته شد، از هزار یک بیان نشد، تمام سفارشات این بینوا به تواهم تمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخر الامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید، البته البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای نخواست معصیت کردی، زود توبه نما و دو رکعت نماز بجا آور، و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن، و سربه سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه، امیدوارم عفو بفرماید.

معاصی کبیره در بعض رساله عملیه ثبت شده، یاد بگیر و ترك نما و زنهار پیرامون غیبت و دروغ و اذیت مگرد، اقلأ دهشت: ترس. سلاسل و اغلال: غلها و زنجیرها.

يك ساعت به صبح مانده، بیدار شو، و سجده بجا بیاور
 و آنچه در منهاج النجاة مرحوم ملا محسن فیض رضوان الله جلّ
 جلاله علیه مذکور است، کافی و شافیست از برای عمل شب و
 روز تو به همان نحو عمل نما، و سعی کن که عمل و ذکر سرت،
 به محض زیان نباشد، و با حضور قلب باشد، که عمل بی حضور
 اصلاح قلب نمی کند، اگرچه ثواب کمی دارد البته البته از
 غذای حرام فرار کن، مخور مگر حلال، غذا را کم بخور، یعنی
 زیاده بر حاجت بُنیه مخور، نه چندان بخور که تو را سنگین
 کند، و از عمل بازدارد، و نه چندان کم بخور، که ضعف
 بیاورد، و به سبب ضعف از عبادت مانع شود، و هر قدر
 بتوانی روزه بگیر، بشرطی که شب جای روز را پر نکنی.

الحاصل، غذا به قدر حاجت بدن مدوح و زیاده و کم
 هر دو مذموم، و شروع کن به نماز با قلب پاک از حقد و
 حسد و غلّ و غش مسلمانان و لباس و فرش و مکان نمازت باید
 مباح باشد، اگرچه مکان غیر محل جنبه* نجس بودنش به
 نجاست غیر مُتَعَدِّیَه* نماز را باطل نمی کند، ولی نبسودنش
 بهتر است، و بایست به نماز، ایستادن بنده در حضور
 مولای جلیل با گردن کج و قلب خاضع و خاشع و بعسد از
 فریضه صبح هفتاد مرتبه استغفار و صد مرتبه کلمه طیبه*
 جنبه: پیشانی.

نجاست غیر متعدیه: نجاستی که بجائی دیگر نرسد.

توحید و دعای صباح مشهور بخوان ، و تسبیح سیده نساء را بعد از قریضه ترك مکن ، و هر روز هر قدر بتوانی لا اقل يك جزء قرآن با احترام و وضو و خضوع و خشوع بخوان و در بین خواندن حرف مزن ، مگر در مقام ضرورت و در وقت خواب شهادت را بخوان و آیه الكرسي و يك مرتبه فاتحة و چهار مرتبه سوره توحید و پانزده مرتبه سوره قدر و آیه شَهِدَ اللَّهُ بِخَوَانٍ و استغفار هم مناسب است ، و اگر بعضی از اوقات بتوانی سوره مبارکه توحید را صد مرتبه بخوانی بسیار خوب است ، و از یاد مرگ غافل مشو ، و دست برگونه راست گذاشته ، به طرف راست با یاد خدا بخواب و از وصیت کردن غافل مشو ، و ذکر مبارك « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » (۲۵۷) را هر قدر بخوانی و در هر وقت بسیار بگو ، اولاً در شب و شب جمعه ، در هر يك صد مرتبه سوره مبارکه قدر را بخوان و دعای کمال را در هر شب جمعه ترك مکن ، و مناجات خمسة عشر را ، حالت با هر کدام از آنها مناسب باشد ، لاسیما مناجات « مَسَاكِينٍ وَ تَائِبِينَ وَ مُفْتَقِرِينَ وَ مَرِيدِينَ وَ مُتَوَسِّلِينَ وَ مُعْتَصِمِينَ » را بسیار بخوان و دعاهای صحیفه کامله هر کدام در مقام مناسب بسیار خوب است و

لاسیما : خصوصاً .

در وقت عصر، هفتاد بار استغفار و یک سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ،
سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ بخوان، و استغفارات خاصه را هم
بخوان، و سجده طویل را فراموش مکن، و قنوت طول دادن
بسیار خوب است، و همه اینها با ترک معاصی خوب است.
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی

پیام حاج آقا محمد سید باوی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«یا اخی و حبیبی، اِنْ كُنْتَ عَبْدَ اللّٰهِ فَارْفَعْ هِمَّتَكَ وَوَكِّلْ
اِلَيْهِ اَمْرًا مَا يَهْمُكَ» (۲۵۸) تا توانی همت خود را عالی نما،
«لَاِنَّ الْمَرْءَ يَطْبِئُرُ بِهِمَّتِهِ كَمَا يَطْبِئُرُ الطَّيْرُ بِجَنَاحَيْهِ» (۲۵۹)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

هر چه در این راه نشانت دهند

گر بشتابی به از آنست دهند

یعنی به تأملات صحیحه و کثرت ذکر مرگ، خانه دل

را از فکر غیر، خالی کن، يك دل داری بس است يك دوست

تورا

«اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟»، وَ مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ

قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»، (۲۶۰)

در دو عالم گرتو آگاهی از او

زوجه بد دیدی که در خواهی از او

خدایا زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین

به جنت می گریزد از درت یا رب شعورش بین

و مَا عَبَدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلَا خَوْفًا مِنْ نَارِكَ، بَلْ
وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِذَلِكَ فَعَبَدْتُكَ»، (۲۶۱)

دو عالم را به یکبار از دل شک

برون کردیم تا جای تو باشد

و تحصیل این کار به هوس نمی شود، بلکه تا نگذری از

هوس نمی شود «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابِهَا،

وَالْأَسْبَابُ لَا بُدَّ مِنْ اتِّصَالِهَا بِمُسَبِّبَاتِهَا، إِنَّ الْأُمُورَ الْعِظَامَ لَا

تُنَالُ بِالْمُنَى وَلَا تُدْرِكُ بِالْهَوَى، اسْتَعِينُوا فِي كُلِّ صَنْعَةٍ

بِأَرْيَابِهَا وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا، فَإِنَّ التَّمَنِّيَ بِضَاعَةَ الْهَلْكِ»، (۲۶۲)

آئینه شو وصال پری طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب

چون مستعد نظر نیستی، وصال مجو، که جام جم نکند

سود وقت بی بصری

باید اول از مرشد کل و هادی سُبُل هدایت جست،
دست تولا به دامن متابعت ائمه هدی علیهم السلام زده،
پشت پا برعلائق دنیا زنی، و تحصیل عشق مولی نمائی.
« قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ » (۲۶۳)

عشق مولی کی کم از لیلی بود
محوگشتن بهر او اولی بود

حاصل عشق همین بس که اسیرغم او
دل به جایی ندهد میل به جایی نکند
پس هُموم* خود را هم واحد ساخته، به قدم جدّ و جهد
تمام پای در جاده شریعت گذارد، و تحصیل ملکة تقوی
نماید، یعنی پیرامون حرام و مشتبّه و مباح قولاً و فعلاً و حالاً
و خیالاً و اعتقاداً به قدر مقدور نگردد، تا طهارت صُوری*
و معنوی حاصل شود که شرط عبادت است و اثری از عبادت
مترتب شود و محض صورت نباشد. « إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ
الْمُتَّقِينَ » (۲۶۴)

« وَلَنْ نُقَبِّلَ نَفَقَاتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ » (۲۶۵)
« وَمَا مَنَعَهُ عَنْ قَبُولِ صَدَقَاتِهِمْ إِلَّا كَوْنَهُمْ فَاسِقِينَ » (۲۶۶)
« لَنْ يُقَبَّلَ عَمَلُ رَجُلٍ عَلَيْهِ جِلْبَابٌ مِنْ حَرَامٍ » (۲۶۷)

هموم: اندوهها. صوری: ظاهری.

« مَنْ أَكَلَ حَرَامًا لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ مِنْهُ صِرْفًا وَلَا عَدْلًا » ، (۲۶۸)
 « تَرَكَ لُقْمَةَ حَرَامٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْفَنَى
 رَكْعَةً تَطَوُّعًا » ، (۲۶۹)

« رَدُّ دَانِقِي مِنْ حَرَامٍ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حِجَّةً مَبْرُورَةً » ، (۲۷۰)
 و به تدریج حوصله فهم وسیع شود . « وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
 يَجْعَلْ لَهُ فُرْقَانًا . وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ » (۲۷۱) در این وقت
 دقیقه ای از وظایف طاعات مقرره واجب و مندوبه* را فروگذار
 ننماید تا به مرور روح قدسی قوت گیرد :

« نَحْنُ نُؤَيِّدُ رُوحَ الْقُدْسِ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ . وَالْأَهْمَسَانُ
 بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ » ، (۲۷۲)

و شرح صدری بهم رساند و پیوسته نور عبادات بدنی و
 نور ملکات نفسی تقویت یكدیگر نموده ، نور علی نور شود .
 الطَّاعَةُ تَجْرُّ الطَّاعَةَ ! (۲۷۳)

و احوال سابقه در اندک زمانی به مرتبه مقام رسد و
 ملکات حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود و عقاید حقه رسوخی
 کامل بهم رساند و ینابیع* حکمت از چشمه دل به زبان
 جاری گردد و به کلی رو از غیر حق بگرداند .
 در این هنگام هرگاه از زمره سابقین باشد ، جذبیه
 غنایت او را استقبال نموده ، خودی او را گرفته ، در عوض
 مندوبه : مستحب . ینابیع : چشمه ها .

(۲۷۴)

« مَا لَأَعْيُنٍ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ »

کرامت فرماید . و حقیقت « إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ » (۲۷۵)

و « إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ » (۲۷۶) را بعینه مشاهده نماید .

« إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَتَحَّ عَيْنَ قَلْبِهِ » (۲۷۷) را مشاهده

نموده . و سالك مجذوب شود .

« إِلَهِي تَرَدَّدِي فِي الْأَثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْغَزَارِ فَاجْذِبْنِي »

بِجَذَبَةٍ تُوصِلُنِي إِلَىٰ قُرْبِكَ وَاسْلُكْنِي فِي مَسَالِكِ أَهْلِ الْجَذَبِ وَ

خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُضْلِحُهَا » (۲۷۸)

« جَذَبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الرَّبِّ تُوَارِي عَمَلِ الثَّقَلَيْنِ » (۲۷۹)

ز سودای کریمان هیچ کس نقصان نمی بیند .

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

ار بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

تا به دنیا فکر اسب و زمین بود

بعد از اینت مرکب چوبین بود

تا هُبُوبٌ * نَسَائِمِ رَحْمَتٍ، او را به کدام يك از جزایر
 خالِدَاتِ * بَحْرَيْنِ * جمال و جلال که درخور استعداد و لایق
 حسن سعی او بود رساند . « إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ
 نَفَحَاتٍ، أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا، » (۲۸۰) مراتب وزیدن گیرد . ره
 منازل سیرِ اِلَى اللَّهِ و مجاهدهء فی سبیل اللّٰه است .
 (۲۸۱) « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ، »
 بعد از این « إِنَّ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
 سُبُلَنَا، » (۲۸۲) که مَعْبَرٌ * سیر فی اللّٰه است خواهد بود و ذکرش
 ضرور نیست، بلکه مُضَرَّ است .

در دیر می زدم من ز درون ندا برآمد

که تو در بیرون چه کردی که درون خانه آئی ؟

به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائیسی

« لِإِنَّ الْإِيمَانَ مَنَازِلُ وَ مَرَاتِبُ لَوْ حُمِلَتْ عَلَيَّ صَاحِبِ
 الْإِثْنَيْنِ ثَلَاثَةً يَتَقَطَّعُ كَمَا تَتَقَطَّعُ الْبَيْضَةُ عَلَى الضَّوءِ . رَجِمَ اللَّهُ
 امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَّعِدْ طَوْرَهُ . » (۲۸۳)

توجه دانی زیان مرغمان را

چون ندیدی شبی سلیمان را

هبوب: وزش . بحرین: دو دریا .

خالدات: جاویدان . معبر: پل .

« فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ . وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ
لَأَزِيدَنَّكُمْ ، (۲۸۴) »

با که گویم اندرین ره زنده کو
بهر آب زندگی پابنده کو

آنچه من گفتم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

« رَجِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ قَوْلِي وَعَمِلَ فَأَهْتَدَانِي ، (۲۸۵) » به یقین

بدان که به نحو مذکور هر که شروع در سلوک نماید، در هر
مرحله که اجل موعود رسد، در زمره « وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى
اللَّهِ ، (۲۸۶) » محشور شود .

گر مرد رهی رهت نمودم

« وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ، (۲۸۷) »

آنچه حاضر بود به قلم آمد، تا که را به کار آید .

هر کس که ز شهر آشنائست

داند که متاع ما کجائست

جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست

گفتیم: ذوق این بنده ندانی، بخدا تا نجشی.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

دفتر چهارم :
معانی لغات و ترجمه عبارات عربی

هر که را عنایت دستگیر آید و توفیق رهنما، تا به نهایت سعادت برسد، و از این جهت گفته اند: عنایت ازلی، کفایت ابدی باشد . و مطلق عنایت عبارتست از احاطهٔ علم حق، جَلَّ وَعَلَا به کلّ وجود، بر آن وجه که هست چنانچه می باید، و آن را قضاء سابق خوانند، و تفصیل آن بر ترتیبی که سلسلهٔ علل و معلولات بدان ادا کند، قَدَر. و عنایت خاص که در این موضوع مراد است تعلق علم و ارادت او تعالی است به وجود شخصی معین بر کفالی که او را در خور بود بر آن وجه که باید . و هرگاه که در علم اول بر این وجه معلوم بود، اسباب قَدَر موافق ارادت و سعی آن شخص تواند بدان کمال رسد، و آن را توفیق خوانند، و کمالی که در کلیات حاصل آید سعادت .

شعر:

تو مرا دل ده و دلیری بیس
 رو به خویش خوان و شیری بیس
 و از این جهت گفته اند:

بیت

هر هدایت که داری ای درویش
 هدیهٔ حق شمر نه کدیهٔ خویش

و اهل هدایت دو قسمند: محبوبان، و ایشان طایفه ای باشند که از غایت صفا استعداد ایشان را بی سعی و تقلب در اطوار* و مقاساة* رنج و انواع مجاهدات، به مکاشفات رسانند، و به انوار مشاهدات از خودی خود بستانند و کُؤوس* زلال وصال و لذات انس، در چشمانند تا از غیر معشوق اول به کلی فانی گردند، آنگاه وجود حقّانی بعد از فنای بشریت بر سبیل موهبت بدیشان باز دهند، و ایشان را با مقسام معاملات و هیاکل* طاعات و عبادات رد کنند تا به انواع تنعمات در صور* خدمات بلند گردند، و روح خدمت حضرت با وجود کمال انس و لذت مشاهدات می یابند، و مُحَبِّان: و این طایفه اهل سیر و سلوکند، اول حال ایشان در بدایت

اطوار: حرکات، شکلها. هیاکل: شکلها.

مقاساة: تحمل. صور: صورتها.

کؤوس: کاسهها.

ارادات باشد که آن اثر عنایتست، و لَمَعَانٌ* پرتو نور عشق حقیقی که «يُحِبُّهُمْ» عبارت از آنست، تا معشوق اول را بحکم «يُحِبُّونَهُ»* بر همه اختیار کنند، و از ماعدای* او اعراض لازم دانند و به شوقی هرچه تمام تر به جناب او توجه نمایند، و به عزیمت هرچه قوی تر، سر ایشان در سیر آید و از سر صدق به اخلاص تمام راه می برد، و هر رهروی را ازاله موانع و تحصیل شرائط لازم بود، و ازاله موانع به زهد حقیقی حاصل آید و تحصیل شرایط به عبادات و اصل مقامات و منازل سلوک این هر دو مقامند، و همه با این راجع*، چه حاصل سیر و سلوک فنای از خود است، و بقا به بقای حق، و اتصاف به صفات او، و زهد از قبیل تروک است مؤدّی به فنا بود، و عبادت از قبیل اعمال، مُقْضی* به بقا باشد، و اول قدمی از زهد و ورع است که اجتناب از مناهی و مکاره* باشد بعد از آن اجتناب از فضول که از آن، صبر حاصل آید، بعد از آن حذر از نسبت افعال به خود به رؤیت جمیع افعال از حقتعالی، و از اینجا تسلیم و رضا حاصل آید، بعد از آن فنا از ذات خود به طلوع سُبُحات* انوار وجه باقی، و لمعان تابش، مناهی و مکاره: کارهایی که از آنها نهی شده و مکروهات، یحبههم: دوست میدارد ایشان را - سوره ۵ آیه ۵۹
یحبونه: دوست میدارند او را - سوره ۵ آیه ۵۹ سُبُحات: پرتوها
ماعدای او: غیر او. راجع: برگشت کننده.
ازاله: برطرف ساختن. مقضی: رساننده، گشائنده.

آن ظهور سلطان توحید است . و هر چه حق عز و علا از بنده بستاند، و در آن تصرف نماید بدلی از خود، بازبرساند «إِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا عَن كُلِّ مَأْفَاتٍ» . (۲۸۸) و از این جهت، عبادت که مورث بقاء است، مقارن زهد می‌پاید، تا هر چه بدان فانی شود، بدین عوض آن باقی و مدّخر گردد، و از ترك افعال و خروج از تلبس* بدان استغناى به حق و اکتساب محبت او لازم آید «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» . (۲۸۹) و به فعل حق فاعل گردد «بِهِ يَسْمَعُ وَبِهِ يُبْصِرُ وَبِهِ يَبْطِشُ» ، (۲۹۰) و از انسلاخ* از ملابس* صفات مقام بدلیت* و تخلّق به اخلاق الهی و اتصاف به صفات رحمانی حاصل آید، و مطالعه جمال و جلال حق روی نماید، و محبوبیت او تعالی، بحصول پیوند «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَى التَّوَافُلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي بِهِ يَسْمَعُ وَبَصَرَهُ الَّذِي بِهِ يُبْصِرُ وَلِسَانَهُ الَّذِي بِهِ يَتَكَلَّمُ . . .» ، (۲۹۱) و از فساد آن بقا به بقای قیوم کل و تحقق به انیت* او کرامت گردد . «وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْأَكْبَرُ» ، (۲۹۲)

تلبس: به اشتباه انداختن.

انسلاخ: کندن، جدا شدن.

ملابس: جامه‌ها.

بدلیت: از ابدال و افراد بی‌نظیر شدن.

انیت: وجود، حقیقت.

۱ - قول راستگوترین صادقین جلّ شأنه: خداوند توبه‌کنندگان را دوست دارد، و فرمایش پیامبر (ص): توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد.

۲ - در هر حال بی‌شک اشکالی نیست در وجوب آن (توبه) از جهت عقل و شرع، زیرا اگر بدانی که سعادت حقیقی ابدی منحصر است در لقاء الله تعالی در جهان باقی، خواهی دانست که محجوب و محروم از لقاء الهی شقی و بدبخت است و در آتش فراق در خانه عذاب و هلاک (دوزخ) خواهد سوخت. و تیره‌ترین حجابها حجاب پیروی شهوات و ارتکاب گناهان است، زیرا گناه از آنجا که متابعت از دشمن خدا یعنی شیطان و متابعت هوای نفس است، بلکه بالاتر بندگی شیطان و نفس بشمار میرود - بدلیل قول معصوم (ع) " هر که به گویند های گوش فرا دهد او را بندگی کرده" - اعراض و روگردانی از خدا بشمار میرود. و دانستی که بازگشتن از راه بعد از خدا برای رسیدن بمقام قرب واجب است، و این بازگشت کامل نخواهد شد مگر با سه امری که در توبه ذکر کردیم. و در جای خود ثابت شده که مقدمه واجب عقلا و شرعا واجب است زیرا بین واجب و مقدمه آن ملازمه و همراهی برقرار است و وجوب توبه نیز فوری است.

۳ - پس ای برادران حقیقی و دوستان راه سلوک بشتابید و بپردازید به توبه زیبا و شگفت انگیز پیش از آنکه زهرهای گناه در روح

ایمان چنان عمل کند و اثر بگذارد که دیگر پس از آن معالجه سودی نبخشد و تدبیر پزشکان روحانی بی اثر بماند و نصیحت علماء از اثر بخشی عاجز بماند و در نتیجه از آنها شوید که خدا میفرماید: "از جلو و پشت سر آنها سدی قرار داده‌ایم و بر دیده‌هاشان پرده کشیده‌ایم که دیگر نمی‌بینند" و "ساوی است برایشان که آنان را بترسانی یا نترسانی، ایمان نخواهند آورد."

سپس ای برادر عزیز تو هرگز از گناهی که با اعضاء و چوارحت انجام دهی مثل غیبت و بهتان و خیانت چشم و دیگر انواع گناه خالی نیستی، و بر فرض اینکه از گناهان جوارح و بدن خالی باشی از رذایل نفسانی و تصمیم برگناه دور نمی‌باشی و اگر از اینها هم سالم بمانی، لااقل از افکار پریشانی که آدمی را از یاد خدا غافل میکند خالی نیستی و اگر از این هم سالم بمانی، لااقل از غفلت و کوتاهی در معرفه الله و صفات جمال و جلال و عجایب صنع و افعال او سالم نخواهی بود. و شکی نیست که همه اینها نقصی است در تو و باید از آن باز گردی، و از اینرو در هر آنی از آنات عمرت توبه بر تو واجب است.

اشرف مخلوقات (ص) فرمود: "براستی که گاهی بر دلم پرده‌ای افتد و مطالب ناپایی بر قلبم وارد آید تا آنجا که در هر شیانه روزی هفتاد بار استغفار می‌کنم". بنا بر آنچه گفتیم اگر آنچنانکه باید نامل و اندیشه کنی در جنایاتی که باختیار خود بر خود وارد کردی، رنگ از رخسارت و خواب از چشمانت و عقل از سرت خواهد پرید، ولکن هیئات...

۴ - در حال و همیشه در آینده تا زمان رسیدن مرگ.

۵ - بهمه آنچه گفتیم اشاره دارد قول امیر مومنان (ع): استغفار نامی است که واقع میشود بر شش معنی:

اول آن پشیمانی از گذشته، سپس تصمیم بر ترک بازگشت به آن

- گناه درآینده، و بعد ادا کردن حق خلق بطوریکه خدا را پاک و صاف ملاقات کنی و هیچ دینی بگردنت نباشد، و پرداختن به انجام و ادا هر واجبی که از تو فوت شده (مثل نماز و روزه قضا) و بعد به آب کردن گوشتهای بدن که از حرام و در حال گناه روئیده به پردازی و آن را با اندوه و احزان آب کنی تا پوست تو با استخوان بچسبد و دوباره گوشت نو بر تو بروید، و به جسم رنج طاعت خدا را بچشانی چنانکه شیرینی گناه را به وی چشاندی، و آنگاه (پس از انجام این مراحل) بگوئی: استغفرالله. (از خداوند آمرزش میطلبم).
- ۶ - همانند آن از چیزهاییکه با ذکر مثال آنها سخن بدرازا میکشد.
- ۷ - هیچ تحول و قوامی نیست جز بدست خدای برتر و بزرگ.
- ۸ - ای عزیز و ای غفار و آمرزنده، گناهان من و گناهان همه مردان و زنان مؤمن را بیامرز که جز تو کسی گناهان را نمیبخشد.
- ۹ - ای کسیکه وصف و بیان وصف کنندگان وصف تو نتواند گفت.
- ۱۰ - پس برآستی که او از هر مهربانی مهربانتر است.
- ۱۱ - من هرگز تو را نیامرزم.
- ۱۲ - پناه بخدا.
- ۱۳ - پناه می‌بریم بخدا.
- ۱۴ - رحم کننده است به کسی که او را رحم کنندهای نیست.
- ۱۵ - سپس بدان ای برادر عزیز.
- ۱۶ - جز مطهرون و پاکان آنها نمی‌فهمند.
- ۱۷ - پروردگارا بخود ستم روا داشتیم.
- ۱۸ - خداوند گرفتار رنج و مصیبت شدمام.
- ۱۹ - بار خدایا ما را در زمره کسانی که هدایت کرده‌ای هدایت فرما... و حاصل کلام از اول تا آخر به بیان دیگر: سالک و پویای راه تقوی بر او واجب است مراعات چند امر:
- ۲۰ - اول ترک معاصی، و این آنجیزی است که قوام و بنیان تقوی

- بر آنست، و اساس آخرت و دنیا بر آن استوار، و اهل تقرب بوسیله چیزی بهتر و بالاتر از آن بخدا تقرب نمی‌جویند.
- ۲۱ - یا همه چیز است نه با نزدیکی (مکان) و غیر از همه چیز است نه به جدایی و هر جا باشید او با شماست.
- ۲۲ - چه شنیع و زشت است و چه ستمی است!
- ۲۳ - دوم - اشتغال به طاعات، هر طاعتی که بعد از واجبات قرار دارد.
- ۲۴ - موجب قساوت قلب است.
- ۲۵ - جز تو خدائی نیست. منزهی تو، من از ستمکارانم.
- ۲۶ - و این همان قله یا شکوه و بالا برنده به مقام مقربین است، و هر که طالب محبت و معرفت است باید باین ریسمان محکم چنگ زند. و باین حقیقت اشاره دارد فرمایش رسول الله (ص): "خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.
- ۲۷ - هر چند نداند که او (خداوند متعال) کیست و چیست. تأمل کن که این مطلب دقیق و سودمند است.
- ۲۸ - چهارم - حزن و اندوه پیوسته.
- ۲۹ - و از اینجاست که از زبان حال تقوی حکایت شده که میگوید: من جز در دل غمگین جای نخواهم گرفت.
- ۳۰ - من در دل‌های شکسته جای دارم.
- ۳۱ - حاصل آنکه: اگر قساوت قلب مانع از آنست که بندها در تو اثر بگذارد، و روز بروز خسران و نکبت در وجود خود احساس میکنی، در شب زنده‌داری مستمر و نماز و روزه بسیار و کمی آمیزش و معاشرت و کم حرف زدن و صلوات رحم و ملامت به ایتم کمک بگیر، و برناله و گریه مواظبت کن، و به پدر و مادرت آدم و حوا اقتدا کن و از اَرْحَمُ الرَّاحِمِینِ کمک بخواه و به اَكْرَمُ الْاَكْرَمِینِ توسل جوی، که مصیبت

تو بزرگترین و بلای تو مهمترین بلاهاست که راههای چاره بر تو بسته شده و علل و اسباب درباره تو بی اثر مانده و دیگر چاره‌ای و مطلبی و فریادرسی و پناهی جز خدای متعال نیست، شاید خدای متعال به فقر و مسکنت تو رحم کند و بفریادت رسد و دعایت را مستجاب گرداند، که او دعوت مضطربین را جواب میدهد و امید امید داران را ناامید نمیسازد، و رحمت او گسترده، و نعمتهایش متواتر و لطف او عام، و احسان او قدیم است، و او نسبت به کسی که بسوی او امید بندد کریم است - الهی آمین.

۳۲ - انسان بر دین دوست و معاشر خود است پس هر کدام از شما باید بنگرد که با چه کسی آمیزش و دوستی دارد.

۳۳ - پس رو بگردان از کسی که از یاد ما روگردان است، و جز زندگی دنیا را نمی‌جوید.

۳۴ - زیرا همنشینی با او قهراً زهری کشنده است.

۳۵ - و گویا به همه اینها اشاره دارد فرمایش حضرت صادق (ع):
 "پرهیز که برادری و دوستی کنی با کسیکه برای طمع یا ترس یا خوردن و آشامیدن تو را میخواهد، و بدنیال دوستی و برادری با پرهیزگاران برو هر چند که در تاریکیهای زمین باشد و هر چند عمر خود را در طلب اینان قانی کنی، زیرا خداوند بر روی زمین پس از پیامبران بهتر از آنان نیافریده، و هیچ نعمتی خداوند به بندگانش نداده که مثل نعمت دوستی و مصاحبت با اینان باشد. خداوند میفرماید: "دوستان در آنروز با یکدیگر دشمنند مگر متقین و پرهیزگاران".

۳۶ - از مولا امیرمؤمنان (ع) روایت شده: "بیست درهم که در راه خدا به برادرم بدهم پیش من بهتر است از اینکه صد درهم به مساکین صدقه بدهم."

۳۷ - علی (ع) میفرماید: قلب احمق در دهان اوست، و زبان عاقل در قلب اوست.

- ۳۸ - چنانکه از عادات منافقین است .
- ۳۹ - این حرکتی است ناشی از کینه و حسد در او که چون فرصتی بدست آورند به سبب آنها باطل از باطن شخص به ظاهر او ریزش میکند .
- ۴۰ - دوستی و دشمنی بین آنها برای خدا باشد .
- ۴۱ - هر که انسانی را زنده کند .
- ۴۲ - خود و اهل خویش را از آتش جهنم نگاه دارید .
- ۴۳ - دوستی یکروزمیل است و دوستی یکماه خویشی و قرابت است ، و دوستی یکسال پیوندی بسیار بسیار نزدیک است که هر کس آنرا بهرد خداوند از او خواهد برید .
- ۴۴ - و از اینرو پیامبر اکرم (ص) پیروزی را که در زمان خدیجه بمنزلشان رفت و آمد داشت اکرام میکرد .
- ۴۵ - از دوری دوستان و وحشت قبر و قیامت .
- ۴۶ - بلکه قصد وی از محبت و دوستی ، وسیله‌ای باشد برای تبرک جستن بدعای او و انس بملاقات او و کمک خواستن برای دینش ، و بخدا تقرب جستن بوسیله تحمل رنجها و برآوردن حاجات وی و مانند اینها از کارهایی که شرعاً پسندیده است .
- ۴۷ - هر گاه الفت و دوستی پیدا شد رنج و سختی رخت برمی بندد .
- ۴۸ - و اسیر از دیگران به مراعات و احسان اولی و سزاوارتر است ، پس اکرام وی و دادن خرجی و لباس باو بر تو واجب است - آنگونه که در کتب فقهی بیان شده - و هم لازم است که او را در نزد خویشان خود و دیگران عزیز داری .
- ۴۹ - و اگر میتوانی کاری کنی که زنان جز تو کسی را نشناسند البته انجام ده .
- ۵۰ - زیرا که زن گل است و قهرمان نیست .
- ۵۱ - و خدای تعالی هم از من غیورتر است ، و از غیرت اوست که گناهان آشکار و پنهانی را حرام فرموده .

- ۵۲ - به افلاطون حکیم گفتند: پسر ت عاشق شده، وی پاسخ داد: اکنون در انسانیت بکمال رسیده.
- ۵۳ - غرض از خورد و خوراک سلامتی است نه لذت بردن، که غذاها بمانند دواها هستند، برای آن آفریده شده‌اند که داروهائی برای حفظ سلامت باشند و درد گرسنگی را برطرف کنند و از مرض جلوگیری کنند، غرض آنکه مسئله غذا را در نظرش کوچک نمایند و تحقیر کنند.
- ۵۴ - تا برای رنگ و مزاج و هوش و روزی او سودمند افتد.
- ۵۵ - همانا دل بستن به زر و سیم از زهرهای مهلک است.
- ۵۶ - آنان زندمانند و در پیشگاه پروردگارشان روزی میخورند و به آنچه خداوند از راه فضل و کرمش بآنها داده شادمان هستند.
- ۵۷ - برای افراد خالص از قصد کنندگان آنها.
- ۵۸ - صداهای خود را از صداهای پیامبر(ص) بلندتر نکنید.
- ۵۹ - آیا دوست ندارید که در راه ما ترسی بشما برسد؟
- ۶۰ - و بعد: پس بدان ای طالب رسیدن به خانه خدا.
- ۶۱ - و شک و تردیدی نیست که برای طالب هر خانهای آداب و رسومی است.
- ۶۲ - معرفت خدا و رسیدن به درجه دوسنی و انس با اوست و حصول این دو امر امکان ندارد مگر با تصفیه دل.
- ۶۳ - خودداری از تمایلات و شهوات و بریدن از دنیای پست و افکندن نفس در سختیهای از عبادات ظاهری و باطنی.
- ۶۴ - انفاق مال بسیار، و بریدن از اهل و اولاد و وطن، و همدم بودن با افراد شریک، و پیمودن منزلها و راههای دور، همراه با گرفتاری به عطش و گرمای شدید در بعضی اوقات، و دچار شدن باعمال غیر مانوس که بر طبع انسان گران است مانند رمی جمره، و طواف و سعی بین صفا و مروه و غیر اینها.
- ۶۵ - به دیدن دسته‌های مختلف خلق و اجتماع بسیاری از مردم در

یک سرزمین و بر یک صورت مخصوصاً " در احرام و وقوف در عرفات و منعم .

۶۶ - پس چگونه است گمان تو به قدرتمندترین قدرتمندان و کریمترین کریمان؟

۶۷ - بخدا پناه می‌بریم از بدگمانی به آفریدگار .

۶۸ - زیرا خداوند که عظمتش بس بزرگ است - خوب نگهبان و خوب وکیل و خوب مولا و نیکو یآوری است .

۶۹ - از این بلوای بزرگ بخدا پناه می‌بریم .

۷۰ - و باین معنا اشاره دارد قول خداوند - که بزرگ است گوینده‌اش: "بر نیکی و تقوی تعاون و همکاری کنید."

۷۱ و ۷۲ - و هر که داخل آن شود در امان است .

۷۳ - چنین گمانی باو - که عظمتش بس جلیل است - نمی‌رود .

۷۴ - تا چه رسد به بخشگر مطلق (که بخشش او را قید و شرطی نیست) .

۷۵ - چنین گمانی باو نمی‌رود و نه اینطور از فضل او شناخته شده .

۷۶ - از بزرگترین گناهان این است که انسان به عرفات حاضر شود و خیال کند که بخشوده نمی‌شود . (خداوند ما را روزی کن) .

۷۷ - اگر مثل خلیل خدا ابراهیم است که مثل اوست و گرنه مثل ... باشد .

۷۸ - پس او اسیر شهوات خود است و مثل اینچنین افرادی شایسته

آن نیستند که در درجه علماء قرار گیرند و از زمره آنان بشمار آیند .

۷۹ - و شبان گله است که گری را از گله میرا نند

پس چه خواهد شد اگر شبان‌ها خود گری گله باشند؟!

۸۰ - فقط علماء از خداوند ترس و خشیت دارند . مقصود عنمائی

هستند که کردارشان گفتارشان را تصدیق میکند ، و هر کس عملش قولش

را تصدیق نکند عالم نیست .

- ۸۱ - از ترس واقع شدن در خلاف .
- ۸۲ - دانش فضائل بسیار دارد .
- ۸۳ - بزتوست که در آنها اندیشه کنی تا انشاء الله بحال تو سودمند افتد .
- ۸۴ - به سخن غیر کسانی که خداوند از لغزشها عصمتشان داده اعتبار و اطمینانی نیست، و گویا پیامبر(ص) بهممه این مطالب اشاره فرموده که وقتی آیه شریفه " هر کس را که خدا خواهد هدایت کند سینهاش را برای پذیرش اسلام گشاده میگرداند" را تلاوت فرمود و از معنای " شرح گشادگی" پرسش کردند فرمود: آن پهلو تهی کردن از سرای فریب (دنیا) و روی آوردن به خانه جاوید (آخرت) و قبل از رسیدن مرگ آماده شدن برای آن میباشد .
- ۸۵ - گویم آری، راست و درست است .
- ۸۶ - خداوند ما را از جموشی و سرکشی نفس پناهمان دهد و بآنچه که خیر و صلاح ما در آن است توفیقمان ببخشد .
- ۸۷ - پس گوئیم: بدانکه فرقه‌های فریب خوردگان و مغروران ناشمار است .
- ۸۸ - گاهی برای فقر و گاه دیگر ...
- ۸۹ - و از خدای عز و جل دور کننده است .
- ۹۰ - برای دوستی فرزندش .
- ۹۱ - (دلیل بر محبت مولا است) نسبت به دومی نه بالعکس . و گذشتگان از روی آوردن دنیا سخت نمکین میشدند و میگفتند: این گناهی است که عقوبتش زود فرا رسیده، و از پشت کردن دنیا خوشدل میگشتند و میگفتند: مرحبا به شعار صالحان، و آدم مغرور بعکس است که اقبال دنیا را گرامیداشت خدا و پشت کردن دنیا را خواری از سوی خدا می‌پندارد و چنین کس و کسانی اشاره دارد قول خدای عز و جل: "آیا می‌پندارند اینکه ما به مال و فرزندان پاریشان می‌کنیم سرعت در رساندن خیرات بایشان کرده‌ایم (نه چنین است) بلکه نمی‌فهمند" ،

- " بزودی بگیریمشان بتدریج از جایی که ندانند " - " درهای همه چیرها را برویشان گشودیم تا چون فرحناک شدند از آنچه بایشان دادیم ، ناگهان گرفتیمشان بطوریکه ناامید از نجات بودند " .
- ۹۲ - بفهم و عنیمت بشمار .
- ۹۳ - خدای متعال میفرماید : " در آنروز خویشی و نسبی بین آنان نخواهد بود و از حال یکدیگر پرسش نتوانند کرد " .
- ۹۴ - و هیچ کس وزر و گناه دیگری را بعیده نخواهد گرفت .
- ۹۵ - " و هیچ پدری بجای فرزند پاداش نخواهد دید ، بلکه انسان از برادر و مادر و پدر خواهد گریخت " .
- ۹۶ - " و جز کسی را که خدا راضی باشد ، شفاعت نخواهند کرد " .
- ۹۷ - اما فریب خوردگان از جهت اول چند فرقه هستند .
- ۹۸ - همه اینها تنبیه و تادیب نفس است و خداوند بر باطن و ژرفای وی آگاه است ، مخصوصاً بعضی از ایشان که در اموال یتیمان و فقیران و مسکینان فرو می‌روند ، و آنها را در شهوات خود و در راه رضای دوستان و مریدان خود خرج می‌نمایند ، بخيال اینکه بواسطه این عمل مستحق اجر و پاداش بسیار می‌شوند چه که بگمان خود به فقراء کمک میکنند و ثروتمندان را از اشتغال به حقوق واجب بری الذمه می‌سازند و با کمک به طلاب دین را ترویج میکنند ، و خداوند به باطنها آگاه است .
- ۹۹ - " ای مؤمنان چرا چیزی را که عمل نمی‌کنید میگوئید ، بزرگ گناهی است نزد خدا که بگوئید آنچه را که نمی‌کنید " .
- ۱۰۰ - اول خود را موعظه کن ، سپس مردم را ، وگرنه از من شرم کن .
- ۱۰۱ - شرق و غرب را از کفر و نفاق پر کرده‌ای .
- ۱۰۲ - برای حرص بر نفوذ و تأثیر کلماتش در دلها .
- ۱۰۳ - بلکه اینان بدترین مردم و خوارتر از خناس هستند .
- ۱۰۴ - در گفتار و عبارات و حرکات گرفتار تصنع می‌شود .

۱۰۵ - در هیچ حالی از حالات، بلکه دائماً بر تَضَرُّع و اِنَابَه مواظبت می نمود و در دفع آن (شیطان) از خدای کریم یاری می جست و از جهت عقیده و خطر عاقبت به شری ترسان میبود. از سوء عاقبت بخدا پناه می بریم .

۱۰۶ - اگر چیزی از دنیا ناگهان بایشان رو کند، از شادی خواهند مرد، اینان کجا و ترک دنیا کجا!

۱۰۷ - اگر بر فرض هم قبول کردیم ...

۱۰۸ - خدای متعال از طاعات بی نیاز است.

۱۰۹ - در اینموقع در شهوات دنیا غوطه میخورد، بگمان اینکه اینها یا نفوس قوی و ثبات قدم، انسان را از معارف حقه باز نمی دارد.

۱۱۰ - (اینان ضعیفترین مردمند) از جهت عقل و جاهل و احمق ترند.

۱۱۱ - و اکنون وی در دیدار محبوب و مجاورت مقام محمود و ملازمت در عین شهود، و پیچیده در ظلمات است.

۱۱۲ - برای خود مدعی خرق عادات است.

۱۱۳ - (چیزهایی را که) هیچ پیامبر و ولی برای خود ادعا نکرده.

۱۱۴ - (که اینها) خود از صفات زشت است و آیا زشتی را با زشتی و رذیله را با رذیله باید دفع کرد؟

۱۱۵ - بگمان اینکه بخدا (جَلَّ جَلَّالَه) رسیده اند، و سر این اشتباه

این است که خدای متعال هفتاد حجاب از نور دارد و سالک بیکی از آنها نمی رسد مگر اینکه گمان میکند که دیگر از آن مجال گذشت نیست. و شاید قصه دیدن ابراهیم (ع) سناره و ماه و خورشید و غروب هر یک را اناره بهمین باشد.

۱۱۶ - چون بعد از اینکه دید برایش اشراقی پیدا شده و جمالی یافته

در آن هنگام به دهشت می آید، و گاه بر زیانش کلمه (اَنَا الْحَقُّ

من حقم) یا کلمه (نیست در لباس من جز خدا) و یا کلمه (من

کعبه ام بطواف من آید) و مانند این خرافات بر زبان او جاری میشود.

- ۱۱۷ - جام شراب و هم شراب چندان بلوری و رقیق و شفاف شدند که هر دو بیکدیگر مشتبه شدند و کار مشکل گردید. تو گوئی که خمر است و جامی نیست، و گویا تنها جام است و خمری وجود ندارد.
- ۱۱۸ - درباره او (مسیح (ع)) با شنباه افتادند و گفتند آنچه را گفتند. و به هر حال...
- ۱۱۹ - و مخلصون در خطری بزرگ میباشند.
- ۱۲۰ - از ظلمتهای غرور و آرزو جز با تضرع کامل و بازگشت و توبه راستین بسوی خدا بیرون نتوانی شد، و جز با شناخت عیوب خود از اینجهت که اینها هیچکدام با علم و عقل و این شریعت و سنن و روشهای ائمه هدی (ع) جور نمی آید.
- ۱۲۱ - اقتداء به انبیا (ع) و تأسی به ائمه طاهرین (ع).
- ۱۲۲ - همانا در آفرینش آسمانها و زمین... نا براستی تو خلاف وعده نخواهی کرد.
- ۱۲۳ - خداوندا بر محمد و آل محمد درود فرست و در فرجشان تعجیل فرما.
- ۱۲۴ - بر شما باد که بین دو گناه حسنمای انجام دهید.
- ۱۲۵ - انسان شتابگر و خود رأی بسیار در هلاکت خواهد افتاد بشکلی که خود نمی فهمد.
- ۱۲۶ - که مسلم است غبار خشم چهره عقل را می پوشاند، و چشم او را با پوشیده داشتن از حق باشکال مختلفی نابینا میگرداند.
- ۱۲۷ - بلکه در همه احوال بر صانع و خالق خود - جل شأنه - انکاء میکند.
- ۱۲۸ - ای شیخ و بزرگ ما، خدای متعال تو را از آنها قرار دهد که رحمتش آنها را از فرق تا قدم فرا گیرد، نامعات واصل شد، و نوع گفتارت روشنگر صحت و سلامتی مزاج تو است. از بدی حال و تفرقه برادران و کمی یاران خود شکایت کردی، مترس و غم مخور که خدای متعال خوب آفریدگار و محمد (ص) نیکو پیغمبر و علی (ع) و فرزندانش (ع) خوب امامانی هستند.
- ۱۲۹ - با غضب او را بحظیره القدس (بهشت) خواهند افکند.

۱۳۰ - که با توکل برای دنیایش و با تقوی برای آخرتش پاری جوید ، و همواره همراه با وقار و عفت باشد ، و قناعت را حرفه خود سازد ، و فقر و نداری را با صبر و دارائی و غنا را با شکرزیفت بخشد و سخن کوتاه کند و در خور و خواب خود کاهش دهد ، نه در سلام و تبسم و شکفتگی و احسان ، بهره نفس را فراموش کند و گناه گذشته‌اش را از خاطر نبرد ، با برادران مشورت و با یاران مدارا نماید ، در حوائج آنها کوشا و برای همه آنان دعاگو باشد ، اوقاتش را برای وظائف مختلف تقسیم کند و بانجام وظیفه بگذرانند ، و نماز خود مخصوصاً نماز شب را به لهور و لعب و باطل و عقب انداختن ضایع نسازد ، و خویش را امر بمعروف و نهی از منکر کند .

۱۳۱ - و خداوند جلّ شأنه ولیّ توفیق است و امیدوارم که برای تو پس از سختی آسانی پیش آرد ، و بعد از ذلت عزت ، و پس از فقر بی‌نیازی پدید آورد و انشاء الله تعالی از رنگاران گردید .

۱۳۲ - این سستی و تحیر از چیست ؟ ! مگر یاب او برای داخل شوندگان باز و برای طالبین گتاده نیست ؟

۱۳۳ - هر کس وجبی بمن نزدیک شود ، یک قدم به وی نزدیک خواهم گشت .

۱۳۴ - اگر پشت کنندگان بمن بدانند که چقدر با آنها اشتیاق دارم از شوق خواهند مرد .

۱۳۵ - کوچ کننده بسوی او راهش نزدیک است .

۱۳۶ - و اوست که توبه بندگان را می‌پذیرد .

۱۳۷ - پس همچون سگ بدرگاهش دم بجنبان و تملق کن تا پدید انشاء الله بتو نظر رحمت و خشنودی نماید .

۱۳۸ - اگر تشنه‌ای اندکی آب برای تو کافی است .

۱۳۹ - ای پسندیده خصال و نیکو افعال .

۱۴۰ - شروطی است که باید رعایت شود .

۱۴۱ - پس ناچار است از اعتدال مزاج ، و اینکه ادب یافته بآداب شرع و رنجور از گناهان و ترک کننده آن باشد و پاکدامن و راستگو و

- روگردان از فسق و فجور و خیانت و مکر و حيله باشد .
- ۱۴۲ - و از امر معاش آسوده خاطر باشد ، یا با دارائی و یا با قناعت و توکل .
- ۱۴۳ - شایسته نیست که در باب معارف داخل شود چه رسد که آن را وسیله کسب معاش خود قرار دهد .
- ۱۴۴ - حرفه غیر از معرفت است و بکار گرفتن حيله برای دسترسی به شهوت و طبیعت غیر از میل و توجه بآخرت است که آیندو (دنیا و آخرت) دو هوو هستند که یک جا جمع نخواهند شد .
- ۱۴۵ - و اینکه علم و علما را تعظیم کند .
- ۱۴۶ - و اینکه همیشه غممنده باشد و شادیش در چهره و غمشی در دل باشد .
- ۱۴۷ - راز دار باشد اگر رازی باو سپردند .
- ۱۴۸ - بگو ای سالکان من راه سلوک شما را نمی‌روم و شما هم راهی را که من می‌روم نخواهید رفت و نه من سالک راه شمایم ، شما براه خود و من هم براه خود .
- ۱۴۹ - ای عالم مجاهدی که شب و روز مجاهده میکنی ، تا خود را در زمره علما ، راشدین و فقهاء مجتهدین درآوری ، چیزی را بخاطر سپردهای و چیزهای بسیاری از تو غائب مانده است ، از خواب و چرتت بیدار شو ، نا امبری را که از جهت تحصیل آداب و شرائط علم و مواظبت بر آن بر تو مشکل شده مشاهده کنی .
- ۱۵۰ - بدانکه در خیر آمدن : علما و ارثان پیامبرانند ، شک و تردیدی نیست که مراد از این ارت درهم و دینار نیست ، بلکه مراد حیثیت نبوت و تبلیغ احکام و باز گرداندن توده مردم است از راههای کج به جاده مستقیم و نگهداری آنان در آن راه تا آنجا که ممکن است از اینرو بر هر عالمی لازم است که اموری را مراعات کند تا این وراثت تحقق یابد و کجا تو اینها را مراعات میکنی؟! یکی اینکه در خانه

نشیند و اشتغال مردم به منکرات را ببیند، در صورتیکه میتواند جلوی آنها را با شرائطنهی از منکر بگیرد، و ترتیب اینکار از اینجاست که در آغاز به اصلاح خود پردازد که بر انجام طاعات و ترک محرّمات مواظبت کند سپس به آموزش اهل بیت و اقوام سپس به آموزش همسایگان خود و سپس مردم بازار پردازد بطوریکه اذیت و آزارش بر احدی نرسد و سپس به آموزش اهل محل و شهر و روستاها و بادیهها پردازد و بهمین منوال تا دورترین نقاط جهان بقدر وسع و قدرت پیش رود مادامیکه افرادی بقدر کفایت پیدا نشوند، و هیچیک از واجبات عینی و کفائی از این مهمتر نیست، پس کجائی، های سستی کننده و مسامحه کننده در مراعات این شرایط؟!.

۱۵۱ - و از جمله اینکه صبور باشد و تحمل مشکلات را بحساب خدا گذارد مثل کسانیکه در جفا مخلوق صبر پیشه بودند.

۱۵۲ - قوم مرا هدایت کن که نمی دانند.

۱۵۳ - چقدر فرق دارد! و از جمله اینکه حقیقتاً در حاجات و گرفتاریهای مسلمین پناه و ملاذ آنان باشد.

۱۵۴ - و از جمله اینکه هم و غرض در همهء حرکات و سکنات خود نداشته باشد مگر هدایت و متدین و متشرع ساختن مردم به هر سبب ممکن و به هر حیلماهی که امکان پذیرد و بدست هر کس که این کار جریان پیدا کند کوچک باشد یا بزرگ، وضع باشد یا شریف، هر چند که در باطن، او سبب اصلی است ولی مراد او این باشد که کار پیش رود ولو اینکه در ظاهر باسم دیگری تمام شود.

۱۵۵ - چه رسد در عمل کردن آن در جای خود هیئات هیئات، و از جمله اینکه برای خاطر خداوند فروتنی کند بی آنکه برای غرضی یا ظمی و یا غیره باشد، و شرف کامل حاصل نمیشود جز بواسطه تواضع برای خداجلّ جلاله. و اما این شدت خضوع و کرنشی که نسبت به اعیان و ثروتمندان و مالداران و غیر آنان در زمان ما شایع گشته و اینرا

تواضع نامیدمانند، غلط و ندلیس و مکر و تلبیس و تملق و ذلت است و مذموم میباشد و این از جهت نفریط در فضیلت تواضع شیوع پیدا کرده است. خداوند ما را از این کار حفظ فرما.

۱۵۶ - نسبت به مردم متواضع و اهل خشوع با ایشان.

۱۵۷ - و عدل حقیقی آن است که به هر صاحب حقی حقش داده شود.

۱۵۸ - و از جمله اینکه: از مولای خود در یک آن غافل نگردد.

۱۵۹ - و از جمله اینکه: عالم باید با هیبت در نزد دیگران منصور و مؤید باشد، پس از آنکه از حاکمان دنیا قطع طمع کرده و خوف الهی جلت عظمته را در اندرون جاننش جای داده باشد.

۱۶۰ - این سستی و کسالت و تنبلی و خود خوری چیست؟

۱۶۱ - اگر پشت کنندگان بمن بدانند که چقدر بآنان اشتیاق دارم از شوق خواهند مرد.

۱۶۲ - که خداوند جلیل آمرزنده است و اولیاء گرامی او نیز باینکار مأمورند.

۱۶۳ - اینکه دوستی یکسال رحم و خویشی است و آن قرابت و نزدیکی است مانند قرابت خانوادگی و نسبی و دوری آنها آتش سوزان است.

۱۶۴ - و لذا گفته شده همه مصیبتهای زمانه را غیر از دوری یار آسان یافتیم. و دیگری گوید: میگویند که مرگ بر جوانمرد سنگین است ولی دوری دوستان بخدا قسم سخت تر است.

۱۶۵ - خداوند ما و شما را برسیدن باین مرتبه بزرگ موفق بدارد.

۱۶۶ - برادری پیمانی است که وفای بآن واجب است.

۱۶۷ - که برای خلاصی از گرفتاریهای اخروی از آن کمک گرفته می شود.

۱۶۸ - خداوند ما را به قیام بر حقوق برادران موفق بدار بحق محمد و آل پاک او علیهم السلام.

۱۶۹ - چیست این سستی در امر آخرت و تنبلی در اطاعت عقول

ظاهره (ائمه)؟ آیا مرگ حتمی را فراموش کرده‌اید؟ که در یک آن ارکان لذت‌های شما را ویران می‌سازد و بنیان غریزه‌ها و شهوت‌ها را بهم میریزد. آیا یاد مرگ نمی‌تواند از دنیا بی‌زاری آرد و بآخرت جلب نماید؟ مگر راستگوترین راستگویان نگفته: هر که مرگ را در شیانه روز بهست بار بخاطر آرد با شهیدان احد محشور خواهد شد؟ مگر یاد مرگ را در کمال سودمندی و تأثیر نیافتید؟ و شاید مانع قلب شما از یاد مرگ گرفتاری و اشتغال آنست به غیر مرگ و آماده نبودن برای آخرت، وگرنه بی‌شک مسافر هیچ همی‌ندارد مگر آماده کردن اسباب سفر و آماده ساختن خود برای آن. پس هر که در حال فراغ و بیکاری اندیشه کند، باید سرورش نسبت بدنیا و شهوات دنیا فروکش کند، و آرزویش کم و لذت‌ها از گامش برود.

پس عاقل کسی است که خود را برای مرگ آماده سازد و لذت پس عاقل کسی است که خود را برای مرگ آماده سازد و برای بهره‌وری از نعمت‌ها مهیا کند. و اگر میخواهی باین مطلب دست یابی در حال مردگانی که در شهوت‌ها فرو رفته بودند بسبب آرزوهای دراز و به بدی حالشان بنگر که چگونه از عیش و عشرت جدا شده و به وحشت هجران گرفتار آمدند، و از کاخهای وسیع به قبرهای تنگ، و از زیبایی و آراستگی به زشتی ظاهر و باطن دچار شدند. از گوش با زبان فصیح و ملیح بپرس و بگو: ای قبر ترا بخدا آیا زیبایی‌هایش برفت و آن قد و قامت و قیافه خرم تغییر یافت؟ تا با جوابی کاملتر بنو گوید:

۱۷۵ - در حالیکه از این احوال غافل بوده است و در دام حرص به زندگی و جمع مال گرفتار. پس حسرت‌های آینده خود را بر اینها قیاس کن. در هر حال ای دوست من این مطلب را غنیمت شمار و بدان که حالات مردم و خود انسان در یاد مرگ اقسامی هستند:

دست‌های در دنیا و شهواتش فرو رفته و در لجن لذت‌های آن

غوطه ورنند .

دستفای سالک ولی تازه کار میباشند .

دستفای عارفِ با‌آخر رسیده‌مانند .

دستهٔ اول مرگ را جز بعنوان ناگوار و مذموم بیاد نمی‌آورد ، زیرا مرگ او را از محبوبش (دنیا) جدا میکند ، و بین او و خواستماش حاجب و مانع می‌گردد ، بلکه از آن می‌گریزد و با آن دشمنی می‌ورزد و چون بناچار او را خواهد دید ، از یاد آن جز دوری بهره‌ای نمی‌برد .
دستهٔ دوم با یاد مرگ برای عمل به خیرات و شتاب به کسب و فضائل ملکات انسانی آماده می‌گردد ، از مرگ کراهت دارد که نکند قبل از رسیدن به این ملکات و فضائل مرگ او را دریابد — و البته اگر در این حال بمیرد معذور است و از سگهای جهان فریب بشمار نمی‌رود بلکه از کسانی که لفاء خدا را مکروه میدانند و خدائیز از دیدار آنان کراهت دارد بحساب نمی‌آید — و علامت آن مشغول شدن به چیزهایی است که او را برای مرگ آماده کرده و به توشه برداری برای معاد پیش از مرگ مهیا می‌سازد .

و اما دستهٔ سوم — هر چند که در ذکر آن فایده‌ای برای ما نهفته نیست — مرگ را بخاطر دارند و مشتاق آنند از جهت دوستی و شوقی که بآن دارند زیرا که وسیلهٔ دیدار و رسیدن به محبوب است ، و لذا امیرمؤمنان (ع) فرمود: بخدا فرزند ابطالب ... زیرا در مرگ خلاصی از زندان طبیعت و رسیدن بدرجات عالی و بلند نهفته است . و باین مطلب اشاره دارد سخن آن بزرگوار (ع) (وقتی فرق مبارکش شکافته شد) : بخدا رستگار شدم .

و دستفای دیگر نیز وجود دارد بالاتر و برتر از این ، جز اینکه فعلاً جای ذکر آن نیست ، در هر صورت ...

۱۷۱ — از مولا امیرمؤمنان (ع) روایت شده: هر کس به فقر دچار شود به چهار خصلت دچار شده: ضعف در یقین ، نقصان در عقل ،

سستی در دین، کم شرمی در چهره.

۱۷۲ - زیرا خدای جلّ شأنه که عالم به شایسته‌ترین چیزها برای بندگان میباشد فقرا را برای وی مقدر کرده، و لازمه آن اینست که اگر شکایتی نیز دارد جز بدرگاه الهی در دل شب شکایت نبرد.

۱۷۳ - زیرا که زیاده از مقدار ضرورت فتنه و امتحان است، که خداوند آنرا به بنده میدهد تا ببیند با آن چه میکند، پس اگر بوسیله آن بخشش گناه کرد او را عذاب خواهد نمود و یا لاقلاً از او حساب میکند - پناه به خدا.

۱۷۴ - باید بر مولایش توکل کند و از آنچه در دست مردم است مأیوس گردد.

۱۷۵ - که تواضع فقیر اینست که به اغنیاء تکبر کند از اینجهت که غنی هستند.

۱۷۶ - چهارم: وقتی آنها را می‌بیند که در باطل فرو رفته‌اند با آنها مدافعه و مسامحه نکند، بخاطر طمع به خطام و پس مانده دنیا که در دست آنهاست.

۱۷۷ - زیرا رسیدن به سعادت ابدی با فقر آسانتر است.

۱۷۸ - که این اتفاق نزد خدا از چند جهت از بذل و بخشش اغنیاء برتر و بالاتر است که اینجا جای تفصیل آن نیست و خدا عالم است.

۱۷۹ - هفتم: وقتی کسی به وی مالی دهد اگر بداند حرام است واجبست که از گرفتنش خودداری کند و اگر بداند که آن مشتبّه است و یا حلال است ولی در گرفتنش منت است بهتر آنکه آن را برگرداند، و اگر بداند که هدیه حلال و بی‌منت است مستحب است که بپذیرد به پیروی از نبی اکرم (ص) و ائمه (ع). و اگر از صدقات است در صورتیکه مستحق هم باشد، باز هم اگر بفهمد که از روی ریا به وی داده میشود میتوان گفت گرفتن آن جایز نیست البته اگر حتماً بداند که اعانت بر گناه حساب میشود.

و فقیر باید از سؤال خودداری کند، که سؤال فقر حاضر است و حسابش طولانی است زیرا که سؤال غالباً از آفتها بدور نیست، زیرا متضمن شکایت و رفتن آبرو و ذلت در نزد غیر خدای تعالی است و آزار مسئول (آنکه از وی درخواست شود)، و وادار کردن او به بخشش از روی ربا، و شرم و جبر موجب دشنام کونی و آزار سائل و دیگر آفات میگردد. و لذا روایت است که سؤال از مردم از فواحش (کارهای بسیار زشت) است، بلکه در صورت اضطرار جایز است، بلکه واجب است جز اینکه تشخیص آن خیلی مشکل است.

۱۸۰ - از اهل ذکر بپرسید.

۱۸۱ - خداوند برای جنگها مردانی آفریده و مردانی را هم برای کاسه آبگوش.

۱۸۲ - آری هر صبری جمیل است جز آنکه صبر درباره تو قبیح است. و هر بی‌صبری و نالغای قبیح است جز ناله بخاطر دوری از تو که جمیل است. و هر تلخی سهل و گوارا است جز تلخی دوری از تو که بینهایت سخت است و لذا برای چون توئی گریه کنندگان باید بگیرند و ناله کنندگان بنالند. بر من گران است که دیگران را بینم و ترا نبینم و ناله و شکایتی از من بنو نرسد. بجان تو قسم که سوگند بسیار بزرگی است که قراق تو در غایت سختی است و صبر بر آن طاقت فرسا.

۱۸۳ - جفت شدن دو ستاره است که نحس‌آور است یا زدو خورد با پلیدان یا چاپلوسی مقلسین است.

۱۸۴ - آیا شما از آنان نیستید که دین بدستشان باری شده و ارکان شرع مبین استوار میگردد؟ مگر از آنها نیستید که در طاعات و تقوی غرقماند و به وسائل قرب و نزدیکی بخداوند موفقتند؟ حاصل اینکه مگر شما بهترین سواران و بختنده‌ترین جهانیان نیستید؟

۱۸۵ - من از همردیفان جدا مانده‌ام، منم که در عقل و ارکان سست گشتم، طاعتم فاسد و سرمایه‌ام تباه و تجارت‌م زیانبار گشته عمرم هدر

رفته و گناهانم باقی مانده است. از زندگی توشه‌ای برنداشتم و مرگم نزدیک شده است.

۱۸۶ - همواره شغل من اینست که بگویم: آیا راهی نیست آیا راهی نیست؟

۱۸۷ - ای قاصد قافله بمن خبر ده

که اهل حمی در حق ما چه گفتند؟

آیا از ما خشنود بودند و به‌وفا تمایل داشتند

یا به هجران و دوری و جفا ادامه می‌دهند؟

۱۸۸ - نه خبری آمده و نه وحیی نازل گشته، اما بر او چرا (خبر آمده) و اما از او خبری نه! چه شگفت است و بسی تعجب.

۱۸۹ - به سبب میلی که بدنیا دارید و به لهو و لعب آن مشغولید و گرفتار آرزوهای دراز و پیروی هوای نفس و امثال اینها هستید.

۱۹۰ - بنده من مرا اطاعت کن تا ترا مثل خود قرار دهم.

۱۹۱ - در راه خدا از هیچ ملامتی باک نداری.

۱۹۲ - غذایت علف بیابان و نوشابهات آب جوی‌هاست، شب را بسر میبری و هم فکری نداری و در روز هم گرفتاری برای شما نیست.

۱۹۳ - غم و اندوهم را بخدا شکایت میکنم.

۱۹۴ - خداوند از غربتم و دوری خانم و کمی توشه‌ام و معرفتم و بی‌ارزش بودنم نزد مردم بتو شکایت میکنم و تو ارحم الراحمینی.

۱۹۵ - بیشتر خوراک موسی علف زمین و برگ درختان بود، مزه است کسیکه باطن همه چیزها بدست اوست.

۱۹۶ - دلش آنچه را دید نکذیب نکرد، زمان گذشت و دلم میگوید: حتماً تو می‌آیی.

۱۹۷ - چون معشوق عاشق را جذب میکند از جایشکه نمی‌داند و امید ندارد و بخاطرش نمیگذرد. و از آن جذبه در دل عاشق جز خوف آمیخته به یأس همراه با طلب دائمی پدید نمی‌آید.

- ۱۹۸ - بخوان برای من ای منتها آرزویم به لحن عراقی
 ای شتر من استراحت کن که زمان جدائی بسر آمد
 ای زمین اشکم را فرو بر که باندازه کافی آمد
 بنوش ای نفس گلاب را که پاکیزه و صاف شده
 ای بنده من بسوی ما برگشتی آفرین بر تو
 چه خوب وزبیدی ای باد صبا
- ۱۹۹ - در راه تو سرگردان گشتم دستم را بگیر
 ای آنکه راهنمای کسی هستی که سرگردان نوست
 اگر کوئی مثل مشهور است که اگر دل تو با من باشد پس پیش
 من هستی اگر چه در یمن باشی پس دیگر جای اضطراب و عجله نیست.
- ۲۰۰ - دوری تو باد صرصر است
 که در روز نحس پیوسته میوزد
 چو ساعتی از دیدهام غایب شوی
 آن ساعت سخت تلخ و ناگوار است
- ۲۰۱ - آیا راهی برای دیدار هست
 که شوق ملاقات در من بدرازا کشیده
 و در این بین جرعه‌ای بکام ریخته
 که طمعش ذائقه‌ام را تلخ ساخته
 اشکهایم بر گونام جاری شده
 و در حال سیلان و ریزش است
- ۲۰۲ - اول چیزی که عاشق صادق نثار میکند انس و راحت خویش
 است، و بعد همه مملوکات و خواسته‌ها را، حتی آبرو و اختیار خود
 را، سپس روح خویش را بذل میکند و با وجود هر خطر بزرگ و ترس
 بسیار به خدمت محبوب خود واصل میگردد. ولی کجا بچنین مقام
 عالی مشکلی دست میتوانی یافت؟ هیئات هیئات، گفتم: بلی، امر
 بر این منوال است اگر میلی حتمی و سخت بمن داری.

- ۲۰۳ - که این برای محبوب از همه لذتها بالاتر است .
- ۲۰۴ - محبت یکی از اسرار الهی است و جایگاهش دل انسانی میباشد که هیچکس جز خدا بدان آگاه نگردد ، و غیر از اینها از راههای دیگر .
- ۲۰۵ - من جز این چیزی ندانم که ترکم .
خدا از تمام دنیا ترا بمن ارزانی کند
ولو اینکه مرا در بهشت از غلمان بی بهره نماید
من چنان دین و دل را از تو دریغ کنم
در حالیکه صنعان دین خود را از دختر ترسا مضایقه نکرد *
- ۲۰۶ - برای مردم ثابت شده که من عاشقم
و لکن نمیدانند که محبوب من کیست ؟
- ۲۰۷ - هر روز برای من غشی و بیهوشی است بالاتر از قبلی .
- ۲۰۸ - اما آنچه دل را میگذارد و اعضاء داخلی را قطعه قطعه میکند
آن آخری است .
- ۲۰۹ - گویم : آری همچنانست که تو گوئی و بالاتر از آنچه میگویند
مگر اینکه امری دیگر می یابیم که اینست :
- ۲۱۰ - شد آنچه شد و بود آنچه بود .
- ۲۱۱ - ای آنکه زیبایی بیمانند داری با غریب مدارا کن .
- ۲۱۲ - دل را برای همیشه مالک گشته ای .
- ۲۱۳ - از خود و دوستان و خویشان و همسایگان و همشهریها و اهل
ملتم بتو شکایت میآورم که همه یک سخن بر علیه منند و کسی جز
تو نیست که در کار خود از او یاری جویم ، اگر مرحمت خواهی آورد
اکنون وقت آن رسیده ، پس ای نجات بخش غریقان و هلاک شوندگان
دستم بگیر .
- ۲۱۴ - برای تو بر من منت است .
- ۲۱۵ - چه شگفت است این .
- ۲۱۶ - از هر جا نور را صدا کنم ، شاید نالمام بشنوی .

- ۲۱۷ - بحق دوستی و قرابت از تو میخواهم که آنچه را طاقت ندارم بر من بار نکنی .
- ۲۱۸ - مگر یتیم نبودی پناحت دادم ، و گم گشته بودی رهنمائیت کردم ، و محتاج بودی بی نیازت ساختم .
- ۲۱۹ - گفتم خداوند جزای خیرت دهد که مرا از چیزی آگاه کردی که بکلی از آن غافل بودم .
- ۲۲۰ - ۱ - اندیشه کن به این سفارش اول صبح ۲ - و کمال مراقبت در همه روز ۳ - و محاسبه هنگام خواب - ۴ - و تدارک و تنبیه و مجازات خود اگر خطائی کرده ای از راه مخالفت با نفس به تفصیلی که در کتب اخلاق مذکور است و با کمال مواظبت انشاء الله تعالی . ساعتی خلوت با خدا با گریه و زاری و خضوع و خشوع ، و بهتر است که بین نماز مغرب و عشاء باشد . یا بعد از عشاء و آن سجده معهود (مورد نظر) را بجای آورد ، و بقدر توفیق با کمال حضور و توجه بخدا و اعراض از هر چیز غیر او مثل اینکه جز او معبودی نیست ، وی را یاد کند .
- ۲۲۱ - در روز و شب و در حال خواب و بیداری .
- ۲۲۲ - خواب برادر مرگ است .
- ۲۲۳ - خداوند جانها را به هنگام مرگ میگیرد و جانهایی را که در خواب نمرده اند نیز میگیرد .
- ۲۲۴ - چنانکه مرده را در قبر می نهند .
- ۲۲۵ - آنهایی را که مرگشان مقدر شده نگه میدارد و بقیه را تا مدت معین بر میگرداند .
- ۲۲۶ - گوید : خدایا مرا برگردان تا عملی صالح در مورد آنچه ترک کردم بجای آورم .
- ۲۲۷ - نه چنین است ، این سخنی است که وی میگوید .
- ۲۲۸ - بگو خدا و سپس آنها را رها کن .
- ۲۲۹ - آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ، بلکه دل بنده مؤمنم

گنجایش مرا دارد.

۲۳۵ - ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم از برداشتن آن امتناع کردند و انسان آنرا برداشت.

۲۳۱ - هر کسی خود را بشناسد خدا را شناخته.

۲۳۲ - و در جان‌های شما نشانه‌هایی است آیا بینا نمی‌شوید. و بزودی آیات خود را در آفاق و در خودشان بآنان نشان دهیم تا بر ایشان روشن شود که او بر حق است.

۲۳۳ - خداوند اراده کرده که فقط از شما اهل بیت رجس و گناه را بردارد و شما را تطهیر کامل نماید.

۲۳۴ - کسانی که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند در زندگی دنیا و در آخرت بر آنان بشارت باد، کلمات خدا را تبدیل و تغییر نیست.

۲۳۵ - هر که دری را بکوبد برویش گشوده خواهد شد.

۲۳۶ - هر که از خانقاش برای مهاجرت بسوی خدا و پیامبر بیرون شود سپس مرگ او را دریابد، اجرش با خداست.

۲۳۷ - آتش افروخته خداوند، که بر دلها احاطه دارد و چون ستونی بر آنها افروخته خواهد شد.

۲۳۸ - ای آنکه اسمت دواء و ذکرش شفا است.

۲۳۹ - داروی تو در توست و نمی‌دانی

و بیماری تو از توست و نمی‌فهمی

۲۴۰ - آنان و جهنم چنانند که گویی آنها می‌بینند و در آن گرفتار عذاب می‌باشند.

۲۴۱ - امام چهارم حضرت علی بن الحسین (ع) فرمودند: «ملک تو چندان رفیع است که اشیاء قبل از رسیدن به پایان آن ساقط می‌شوند، و بالاترین وصف وصف کنندگان به کمترین چیزی که بخود اختصاص داده‌ای نمی‌رسد، صفات در تو گم است و تعریف‌ها درباره تو پریشان است و اوهام دقیق در کبریائی تو متحیر است.» پس خدا را درک

نمیکنند و نمی بیند جز خودش و کسی نمی داند که او چیست جز خود او.

۲۴۲ - ترا به تو شناختم و تو مرا بخود راهنمایی کردی و بسوی خود خواندی و اگر تو نبودی نمیدانستم که تو کیستی؟

۲۴۳ - چنانکه عادت جهال صوفیه که خدا ذلیلشان کند - میباشد.

۲۴۴ - جز دوری نمی آورد.

۲۴۵ - از آنچه گفتم بفهم که خواستن تو محبت الهی را یا گناه

کردن امر فاسدی است، و چگونه نمیدانی که معصیت محبوب، خود موجب

نفرت است و با محبت وی جمع نمی شود؟ وقتی بر تو محقق شد که

ترک معصیت اول و آخر و ظاهر و باطن دین است، پس بمجاهده دست

بزن و با تمام کوشش از لحظای که سر از بستر بر میداری تا شب که

میخواهی در همه آنات بکمال جدیت، مراقبت داشته باش. و در

محضر مقدس الهی ملازم ادب باش، و بدانکه تو به جمیع اعضاء وجودت

اسیر قدرت اویبی، پس حرمت حضورش را رعایت کن، و او را چنان

عبادت کن که گویا او را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی او ترا

می بیند. همواره متوجه عظمت حق و خردی خود و رفعت او و پستی

خود و عزت وی و ذلت خود و غنای او و نیاز خود باش و از زشتی

غفلت خود در حضور او که همیشه ملتفت توست غافل مباش و در

پیشگاه او چون بنده ذلیل و ضعیفی بایست، و در زیر قدم او آنچنان

که سگ ضعیفی دم می جنباند و تَبَصُّصٌ میکند نعلق و چاپلوسی کن،

آیا این شرف و افتخار برای تو بس نیست که بتو اجازه داده اسم

عظیم او را بزبان کثیفت که به نجاست گناه آلوده شده ذکر کنی؟!!

۲۴۶ - شتاب کن شتاب کن به توبه راستین، و عجله عجله در کوشش

و مراقبت.

۲۴۷ - در وسائل و دیگر کتب اخبار باب مستغنی برای این مطلب باز

شده مراجعه کن تا عظمت آنرا بشناسی و نصیب خود را بدست آوری.

۲۴۸ - بلکه هر محبتی که به محبت حق باز نگردد ارزش ندارد. سپس بعد از آن...

۲۴۹ - سپس بعد از آنحضرت، امیرالمؤمنین (ع) سپس ائمه معصومین علیهم السلام سپس پیامبران و ملائکه سپس اوصیاء، سپس علماء، سپس اولیاء.

۲۵۰ - حاصل اینکه: راهی به قرب الهی جز اطاعت از شرع شریف در هر کلی و جزئی وجود ندارد.

۲۵۱ - دنیا فقط لهر و لعب است.

۲۵۲ - بصرم! دنیا دریای ژرف است که بیشتر مردم در آن غرقه گشتند.

۲۵۳ - ای بهشتیان سوار شوید.

۲۵۴ - ای دوزخیان خفه شوید.

۲۵۵ - خدایا تو میدانی که چقدر گناه کرده‌ام، و میدانی که چه اندازه بر خویش اسراف روا داشتم، پس مرا یا بنده مطیع قرار ده که گرامیم داری یا بنده گناهکار که مورد رحمتم قرار دهی.

الهی! گویا نفس خود را می‌بینم که در گودال گور خوابیده و تشییع کنندگان از سر قبر رفتنند، و غریب بر غریب او می‌گردید و قوم و خویش مشفق و مهربان اشک میریزد، و از لب قبر دوستان و خویشان او که در زندگی با وی در مشکلات مساوی بودند و همراهی میکردند او را صدا زنند، و بر کسانی که او را می‌نگرند و کسانی که او را سر بر بالین خاک نهاده می‌بینند بیچارگی و عجز و ناتوانی او برای پیدا کردن راه نجات پوشیده نیست.

پس گوئی: ای ملائکه! من اینک این شخص فرید و تنهایی است که اقرباء و خویشان از وی دور رفتنند و غریب و یگانهای است که اهل و خانواده‌اش رهاش کرده‌اند، و اکنون در قبر تنها و غریب مانده است او در دنیا مرا میخوانده او بر من تازه وارد است و به نظر کردن من

بر او امیدوار بوده و مهمانی کردن من در اینموقع نیکو است و خداوند
تو از دوستان و نزدیکانم بمن مهربانتری، خدای من: بر من خشم مگیر
که نیروی تحمل غضب تو را ندارم، و بر من غضب و سخط نداشته
باش که توان تحملش را ندارم، خداوند آیا مادرم برای جهنم مرا
پروریده؟ پس ای گاش نه پروریده بود، یا برای شقاوت مرا زائیده که گاش
زائیده بود.

۲۵۶ - از سخنان اوست - خداوند مقامش را بالا برد -:

ای عبدالوهاب چگونه از نعمتهایی که پروردگار اعظم جل جلاله
به تو بخشیده غفلت داری، که نمی دانم کدامیک آنها را با قلم ناتوانم
بنگارم و حال آنکه اگر درختان قلم و ملائکه و جن و انس نویسنده و
دریاهای مرکب شوند و بنویسند تا جائیکه کاغذها و قلمها و مرکبها
تمام شود قطره‌ای از عجایب نعمت و ذرهای از آلاء شگفت آور او را
نتوانند نوشت.

منزهی تو ای خدا! اگر همه عمر را در طاعت تو مصروف داریم
و یک چشم بهم زدن از حضور تو غفلت نکنیم البته که از عهده
اداء یکی از حقوق تو بر نیائیم. چگونه توانیم و حال آنکه مصیبت
ما بزرگ و اندوه ما عظیم است و عمرهای خود را در غفلت از تو
گذرانده‌ایم، با اینکه سزاوار آنست که از عظمت محض و جلالت سلطنت
تو آنی غافل نشویم، نمیدانم بجه عقلی و با چه دلیلی از ملازمت
عظمت پر بها و محضر شریف تو روی گردانده‌ایم در حالیکه بزرگی
و عظمت تو آسمانها و زمین را پر کرده و عقلهای انبیاء را متحیر ساخته
و دلهای عارفان را بلرزه درآورده است.

ای حسرت که سودهائی از مراقبت تو و گهرهایی از رحمتها و
گرامتهای تو از دست ما رفته. وا مصیبت که به غفلت خود افزودهایم
و در حضور تو بر ارتکاب گناهان مهلک و جرمهای بد عاقبت جری
سدهایم، وای که روهای خود و نامه اعمال خویش را سیاه کرده‌ایم،

و با گناهان و اعمال متعفن خود فرشتگانی را که اعمال زشت ما را می‌نویسند آزرده‌ایم.

چه تیرهای خطا و گناهی که کبد دین را شکافت و چه سر نیزه‌های تیز زبان ما که با غیبت و دروغ و فحش و لعن و مسخره‌گی و مخاصمه و مجادله و افتراء و آزار دل شریعت یعنی دلهای پاک انبیاء و مرسلین را درید.

و برآستی که ما دلهای خود را از قابلیت ادراک شرف مراقبت و لطف اطاعت تو بیرون بردایم. و از وقتیکه با زبان بذکر تو پرداختیم با دل‌های خالی و بی‌حقیقت خود از تو اعراض نمودیم و آنرا متوجه آرزوهای بی‌مورد و شهوات تاریک خود از قهیل جاه و اعتبار و درهم و دینار و اثاث و زمین و ... ساختیم. و اگر زشتی‌های این اعمال و افکار که گفتیم و در حال نماز در دل ما میگذرد ظاهر شود و صحیفهای مشتمل بر آنچه که در نماز بر قلب ما گذشته منتشر گردد البته که امری زشت و کاری شنیع و چیزی منکر و قبیح خواهیم دید و هرگز از نماز حرفی و از حضور قلب لحظهای پیدا نخواهد شد. و اگر نماز ما بر این منوال است، نمازی که بزرگترین امید ما برای قرب به تو است، پس وای بر بی‌آبرویی ما از دیگر زشتی‌های اعمال و قیاحت‌های کارهایمان که مرتکب شدایم.

پس به چه روئی بملاقات تو آئیم و با چه بدن در مقابل تو بایستیم و با کدام زبان با تو سخن گوئیم در آن روزیکه بندهای استخوان انبیاء می‌لرزد و ارکان زمین و آسمانها به لرزه و دلهای عارفان به دهشت و عقل مقربان به اضطراب می‌افتد. و زبان شیوا سخنان لال و ذهن رسا گویان در تشویش می‌ماند و آسمان میشکافت و گرمای هوا شدید میشود و بلاء افزون میگردد.

روزیکه بلوی خوبان و بدان را فرا میگیرد و انتظار طولانی‌شده و نظام موجودات بهم می‌ریزد و فریاد پشت فریاد و ناله پشت ناله

بگوش میرسد، یکی فریاد بر میآورد و او بیلاهِ، و دیگری داد میزند و اعطشاه، و دیگری میگوید وامصیبتاه، و آن یکی واغوثاه و آند دیگری و اُدلاه. روزی که همه برای حضور در پیشگاه رب العالمین برمیخیزند و کارگزاران و لشکریان حق یعنی ملائکه خشمگین و سختگیر و تند خو و اخمو با چهرهای وحشتناک و اجسامی ستر و بزرگ و با گرزهای آتشین بر مردم احاطه کرده‌اند و مردم در دست آنها در اسارت ذلت و خواری هستند و آنها را بطرف حساب می‌رانند.

نمیدانم حال ما در آن روز در برابر تو چه خواهد بود. و کوی طاقت ما برای تحمل این سختیها که کوههای محکم بلکه زمینها و آسمانها از تحمل یکی از آنها عاجزند؟ و چه مناسبتی است بین گوشت و استخوان و میان آن آتش؟ و چه کسی طاقت زنجیرها و غلها و عقربها و مارهای جهنم که چون کوهی هستند را دارد؟ و کدام جسم تاب چشیدن زقوم و ضریح (دوگهای هستند در دوزخ) را در خود می‌بیند؟ و چه کسی ما را از این بلاها و سختیها نجات میدهد؟ و حال آنکه فریادرس کمک خواهان و ارحم الراحمین تویی.

آیا بما توفیق توبه راستین و مقبول میدهی که شاید به کمک تو بعضی از گذشتهها را با کرنش و خضوع و ذلت و رکوع و سجود جبران کنیم. وای بر ما اگر ما را بر این حالت آلوده و بر این صفات مهلک و افعال زشت و دلهای سخت و امراض مزمن ناپود کننده رها سازی (و دستمان را نگیری) الْفَوْتُ الْفَوْتُ الْفَوْتُ (بما کمک رسان) یا کریم. پس ای برادران از خواب‌گران سر برآورید و در عاقبت کار خویش بیندیشید و بدانید که از مجاهده‌گریزی نیست و فریب جوانی و خانه و اثاث را مغورید که اینها وبال و عاقبت آنها نکبت و نکال است. پس به توبه دست یازید پیش از آنکه فرصت از دست برود و به پیشگاه حق ناله و گریه کنید قبل از آنکه مدت سرآید و اجل برسد. و همیشه باید درهم شکننده لذتها یعنی مرگ در پیش روی شما باشد و بآن

توجه داشته باشید و در دل شبهای تیره در پیرامون آن بسیار فکر کنید و به نفس خود ستم روا مدارید و این آیه را بخوانید:

" هر که بقدر ذرهای کار خیر انجام دهد آنرا می بیند و هر که باندازه یک ذره عمل بد کند آنرا خواهد دید."

والسلام

- ۲۵۷ - مبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستکاران بودم.
- ۲۵۸ - ای برادر و دوست من! اگر بنده خدا هستی همت خود را بلند کن و کار مهمات خود را به خداوند واگذار.
- ۲۵۹ - زیرا آدمی با همت خود پرواز میکند چنانچه پرنده با دوبال خود.
- ۲۶۰ - آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست؟ و خداوند برای یک مرد دو دل در خوف او قرار نداده.
- ۲۶۱ - تو را به طبع در بهشتت و ترس از آتشت عبادت نمی کنم، بلکه تو را اهل عبادت یافتنم پس عبادت میکنم.
- ۲۶۲ - خداوند نخواسته که کارها را جاری سازد مگر از راه اسباب و وسائل آنها، و سببها بناچار باید به سبب سازشان اتصال داشته باشند، برآستی که کارهای بزرگ با آرزو بدست نیاید و با هوی و هوس ادراک نشود. در هر صنعتی از صاحب صنعت یاری جوئید و در خانهها از درشان وارد شوید، که تمنی و آرزو متاع هلاک شوندگان است.
- ۲۶۳ - بگو خدا، سپس همه را رها کن.
- ۲۶۴ - جز این نیست که خداوند فقط از پرهیزکاران قبول میکند.
- ۲۶۵ - و هرگز بخششهای شما پذیرا نشود اگر شما قومی فاسق باشید.
- ۲۶۶ - و او را از پذیرش صدقات آنان مانع نشد مگر بخاطر اینکه گروهی فاسق بودند.
- ۲۶۷ - کردار مردی که پوششی از حرام بر او باشد هرگز قبول نشود.
- ۲۶۸ - هر کس حرامی بخورد خداوند هیچ بخشش و فدائی از وی

نپذیرد.

۲۶۹ - ترک یک لقمه حرام نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی محبوبتر است.

۲۷۰ - یک درهم (یک پول) از حرام را رد کردن با هفتاد حج قبول شده برابری کند.

۲۷۱ - و هر کس تقوا اختیار کند خداوند فرقان (قوه تشخیص حق از باطل) برای او قرار دهد. و تقوای الهی پیشه گیرید، خداوند شما را میآموزد.

۲۷۲ - ما روح القدس را با عمل صالح پاری میدهیم، و ایمان بعضی از آن از بعضی دیگر است.

۲۷۳ - اطاعت اطاعت آور است.

۲۷۴ - آنچه را که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری گذر کرده است.

۲۷۵ - برآستی که تو هدایت نمی‌کنی هر کس را که دوست بداری.

۲۷۶ - و برآستی که هدایت هدایت الهی است.

۲۷۷ - هرگاه خداوند خیربندهای را خواهد چشم دلش را باز میکند.

۲۷۸ - پروردگارا آمد و شد من در آثار موجب دوری دیدار می‌گردد، پس مرا جذب کن به جذبه‌های که به قرب توام برساند و مرا در مسالک اهل جذب راه ده، و از نفس من آنچه را که او را اصلاح میکنند برای خود برگیر.

۲۷۹ - یک جذبه از جذبه‌های رب با عمل جن و انس برابری کند.

۲۸۰ - همانا خدا را در ایام روزگار شما نسیم‌هایی است، متوجه باشید که از آنها بهره گیرید.

۲۸۱ - ای انسان برآستی که تو بسوی پروردگارت با رنج و مشقت سخت کوشی و او را ملاقات خواهی کرد.

۲۸۲ - آنانکه در راه ما کوشیدند الهی به راه خودمان هدایتشان

خواهیم کرد .

۲۸۳ - زیرا ایمان درجات و مراتبی است که اگر بر صاحب دو درجه ، درجه سوم ایمان تحمیل گردد منفجر گردد همانطور که تخم در روشنائی شکسته شود . خدا رحمت کند مردی را که اندازه خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند .

۲۸۴ - پس بگیر آنچه را بتو دادم و از سپاسگزاران باش . و اگر شکر کنی نعمت شما را بهفزایم .

۲۸۵ - خدا رحمت کند مردی را که گفتار مرا بشنود و عمل کند و هدایت یابد .

۲۸۶ - و هر کس از خانقاهش برای هجرت بسوی خدا و رسولش بیرون رود سپس مرگ گریبانگیر او شود البته که اجرش بر خداست .

۲۸۷ - و خداوند حق میگوید و به راه راست هدایت میکند .

۲۸۸ - برآستی که خداوند جایگزین هر چیزی است که از دست رفته است .

۲۸۹ - و هر کس بر خدا توکل کند خداوند او را کافی است .

۲۹۰ - به سبب من می شنود و می بیند و دست بکار می شود .

۲۹۱ - پیوسته یک بنده با انجام نافله و مستحبات بمن نزدیک می شود تا اینکه او را دوست میدارم پس هر گاه وی را دوست داشتم گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می شوم که با آن سخن میگوید .

۲۹۲ - و این همان رستگاری بزرگ است .

